

۲۷۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۷۸۸۱۷
خطی « فهرست شده »
۱۰۱۵۹



بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله‌ایست مرتب بر یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه اما مقدمه پس
در بیان ترجمه رساله حج جناب شیخ المشایخ شیخ احمد دام البرکة و بیان [illegible]
و ذکر بعضی [illegible] ترک حج و بیان بعضی از ثمرات حج کنندگان و کیفیت قصد
بسوی [illegible] قصد [illegible] از آنجا که متعلق است [illegible]
حج رکنی است عظیم از ارکان تکالیف الهیه و ترغیب بر آن
در قرآن و اخبار در کمال وضوح است از برای کسی که تامل نماید در آنها
از ارباب معرفت چنانکه میفرماید حق تعالی و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا ظاهر مضمون آیه شریفه آنکه از برای خدای

تعالی است بر گردن مردمان آنکه قصد نمایند خانه کعبه را در وقتیکه بیابند بسوی او
راهی یعنی هرگاه از برای ایشان استطاعت شرعیه حاصل گردد و در آیه شریفه
تاکیدات عدیده است که وضوح آنها مبنی است بر معرفت علم معانی و
نظیر آن آیه شریفه است حدیث شریفی که هر کس استطاعت [illegible] کسی
گردد بر او حج و نکند پس اگر خواهد بمیرد یهودی و اگر خواهد بمیرد نصرانی و دلالت
میکند بر فضیلت حج اخبار عقلی این که او جامع انواع عبادات است چند از عبادات
مانند صلوة و بذل مال که شبیه است بزکوة و خمس و کفارات و صوم در
بعضی از احوال متعرض شدن [illegible] مشتمل [illegible]
آن بر انواع مشقتها و ترسها و در معرض هلاکت برآوردن نفس خود [illegible]
محروم از اهل و اولاد و خود دوری از بلد و وطن خود و غیر اینها و از این
جهت است که وارد شده در باب حج ثواب عظیم پس بعض [illegible]
حج کند [illegible] ابراهیم [illegible] است از او

صادر نشود و بیرون خواهد رفت از گناهان خود مانند روزی که بزاید او را مادر او
و در خبری دیگر است که حاجیان حج و عمره رسیدگان خدا اند و زیارت کنندگان اویند
اگر سوال کنند عطا خواهد عفو پیش ایشان و اگر استغفار کنند بیامرزد ایشان را و اگر
بخوانند او را مستجاب خواهد شد از برای ایشان و اگر شفاعت خواه کردند بسوی او
شفیع گرداند ایشان را و در خبری دیگر است که یک حج مبرور بهتر است از دنیا و جمیع آنچه
چیزهایی که در دنیا است و حج مبرور نیست از برای او جزایی مگر بهشت و تفسیر
مبرور بودن حج عمل قریب آنچه روایت از نبی صلی الله علیه و آله ماثور است که دیده نشده
شیطان در روزی خوارتر و راندهتر و حقیرتر و خشمناکتر از روز
عرفه و این علت آنست که می بیند در آن روز از نزول رحمت و گذشتن
خدای تعالی از گناهان عظیمه و از آنحضرت مروی است که چون متوجه شوی براه
حج پس سوار شدی بر راحله خود و بگوی بسم الله الرحمن الرحیم او ببرد ترا از جمله
کند از روی بدی را و برنداشته دست و پای را مگر آنکه بنویسد خدای تعالی از برای تو حسنه و محو

سازد

سازد از تو گناهی پس وقتی که احرام بستی و تلبیه احرام را گفتی خواهد نوشت خدای تعالی
از برای تو بهر تلبیه ده حسنه و محو خواهد از تو ده سیئه پس چون طواف خانه کعبه
هفت مرتبه خواهد بود از برای تو بسبب این طواف در نزد خدای تعالی عهدی و ذکری
که حیا میکند از آنکه عذاب کند ترا بعد از او و چون نماز گذاردی در نزد مقام دو رکعت
بنویسد خدای تعالی از برای تو بهر رکعت دو هزار رکعت مقبوله و چون سعی کنی
در میانه صفا و مروه هفت شوط خواهد بود از برای تو باین در نزد خدای عز و جل
مثل اجر کسی که حج نماید پیاده از بلد خود و مثل اجر کسی که آزاد نماید هفتاد بنده مومن
و چون وقوف بعمل آوردی در عرفات تا غروب آفتاب البته بیامرزد گناهان ترا
و اگرچه بوده باشد به ریگ زمین که مستی است بعالج و اگرچه مانند کف دریا
باشد و در سنگ ریزه رمی جمرات میکنی خواهد نوشت خدای تعالی از برای تو
بهر سنگی ده حسنه پس چون ذبح قربانی خود را خواهد نوشت خدای تعالی از برای
تو بهر چکیده ده حسنه قطره از خون او حسنه پس چون طواف کعبه نمایی از برای

زیارت دو رکعت نماز گذارد در روز در مقام ابراهیم که یکی در میانه و شانه

دیگر به برود به تحقیق آمرزیده خدای تعالی از او از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر

کسی که قصد کند خانه کعبه را به نیت زیارت و در دست بگیرد او را خدای تعالی در

مقام اعلی با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند همه ایشان

و مستحب است از برای کسی که اراده کند حج را آنکه قطع علاقه نماید با معاملین خود

برساند به هر صاحب حقی حق او را و حج بسیار نماید روز یکی از برای سفر پنجشنبه و شنبه

در پیش صالحی نیکو گرداند خلق خود را زیاده بر نیکی خلقی که در حضر داشت و وسعت دهد

در نفقه سفر خود و بذل نماید به طیب نفس و انفاق نماید به بذل یعنی آنکه بسیار است از ک

مال نماید و اسراف نیز نکند پس بذل نمودن توشه راه که نفقه کردن در راه است

فرموده رسول خدا که حج مبرور نیست اجری از برای او مگر بهشت پس گفته شد یا رسول الله

چه چیز است بر در حج فرمودند پاکیزگی کلام و خورانیدن طعام و از

حضرت صادق علیه السلام مرویست که صرف یک درهم در حج فضیلت است از صرف هزار

درهم در

درهم در غیر حج که در راه خدای تعالی صرف شود و درهم آورده‌اند حاجی از نفقه

حج است پس هرگاه که عزم خروج نماید دو رکعت نماز گذارد در منزل خود بسبب آنکه

این دو رکعت بهترین قائم مقامی است از برای اهل خود قرار دهنده مرد مسافر کننده

بعد از این دو رکعت اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و

ذریتی و دنیای و آخرتی و امانتی و خاتمة عملی پس به درستی که او را

خدای تعالی هر چه که سؤال کند چنانکه صریح است پس مضمون روایت داده است و ابتدا نماید

سفر خود را به صدقه پس بایستد در در خانه خود و بخواند سوره فاتحة الکتاب و آیة

الکرسی در پیش روی خود و از جانب یمین که متوجه او میگردد و در دست چپ خود نیز

بخواند و بخواند کلمات فرج را که آن لا اله الا الله الحلیم الکریم است الی آخره و

بخواند الحمد لله رب العالمین پس بگوید اللهم کن لی جارا من کل جبار

من کل جبار عنید و من کل شیطان رجیم پس بگوید بسم الله دخلت

و بسم الله خرجت و فی سبیل الله اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی

جبار

وعجّلني وما شاء الله في سفري هذا ذكره ويسّره اللهم
انت المستعان على الامور كلها وانت الصاحب في السفر
والخليفة في السفر اللهم هوّن علينا سفرنا واطو لنا الارض
وسيّرنا فيها بطاعتك وطاعة رسولك اللهم اصلح لنا ظهرنا
وبارك لنا فيما رزقتنا وقنا عذاب النار اللهم اني اعوذ بك
من وعثاء السفر وكآبة المنقلب وسوء المنظر في الاهل والمال
والولد اللهم انت عضدي وناصري بك احل وبك اسير اللهم
اني اسألك في سفري هذا البر والعمل بما يرضيك عني اللهم
اقطع عني بعده ومشقته واصحبني فيه واخلفني في اهلي بخير
لا حول ولا قوة الا بالله اللهم اني عبدك وهذه حملانك والوجه
وجهك والسفر اليك وقد اطلعت على ما لم يطلع عليه احد من خلقك
فاجعل سفري هذا كفارة لما قبله من ذنوبي وكن عونا لي عليه واكفني

واصحبني

وعثه

وعثه ومشقته وسعّني من القول والعمل برضاك فانما انا بك
ولك پس نيت بكند كه متوجه ميگردم بسمت بيت الحرام و مشاعر عظام
تا آنكه بجا آورم عمره تمتع و حج اسلامی تمتع را از براى اجر بردن آنها قربة
الى الله و بيرون رود و بخواند الحمد آنكه بسوى ايشان سلامت برگردد و بيرون
رود با طهارت از منزل آنكه حاجتش برآورده شود و چون پاى خود را در ركاب
گذارد پس بگويد بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله والله اكبر پس چون بر پشت
قرار گرفت بر راحله بگويد الحمد لله الذي هدانا للاسلام ومنّ
علينا بمحمد وآله سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين
وانا الى ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمين اللهم انت
الحامل على الظهر والمستعان على الامر اللهم بلّغنا بلاغا
يبلغ الى خير بلاغا يبلغ الى مغفرتك ورضوانك اللهم
لا طير الا طيرك ولا خير الا خيرك ولا حافظ غيرك پس اوراد

که مردن آن به بهشت آمده از سر در حالتیکه نزدیکتر باشد بحالت اشعث و پریشانی در لباس
و پیوسته بهمین حالت بوده باشد در سفر پس بهترین حج کنندگان آنها هستند که پریشان
لباس و شارب گرفته ناخن چیده و ازاله مو از سر و بدن نموده باشند بلکه
خدای تعالی بملائکه خود نظر کنید بسوی زوار خانه من بتحقیق آمده اند بسوی من
پریشان و غبار آلوده از هر راه دوری از هر دره گودی شاهد میگیرم شما را
بر آنکه آمرزیدم ایشانرا و سزاوار است نیز آنکه سوار شود بر راحله نه محمل
مگر آنکه معذور بوده باشد از برای آنچه روایت شده است بسبب آنکه پیغمبر حج
کرد و او بر راحله بود و در زیر مبارک آنحضرت چهار شتری ژولیده و منبر کهنه
و قطیفه که قیمت او چهار درهم بود و طواف فرمود بر راحله تا آنکه نظر
کنند مردمان بسوی او و فرموده فرا گیرید از من مناسک حج خود را و سزاوار است
که پیاده راه رود با قدرت چه این افضل است و افضل است در اعتقاد نمودن
به جهت آنکه از برای خدای تعالی مگر آنکه پیاده روی منافات داشته باشد بچیزی که

افضل

افضلست از او و سزاوار است که هر گاه نماید چیزی بخود ببار او در وقت او
کند و آنکه فرود آید و بعد از داد شبانگاه و آنکه دو رکعت نماز گذارد در منزل — ازاد
در وقت نزول و در وقت رفتن و بگوید در وقت داخل شدن بمنزل
و قری اللهم رب السماء وما اظلت و رب الارضین وما
اقلت و رب الرياح وما ذرت و رب الانهار وما
جرت عرفنا خير هذه القرية وخير اهلها واعذنا
من شرها وشر اهلها انك على كل شيء قدير و بوده باشد
در اتفاق خود بطیب خاطر بوده باشد عوض خواه از آنچه از خدای تعالی باو در رسد
آورد و از حوادث چه اینها از علامات قبول گردیدن حج است و باید حضور بوده باشد
در حرکت و سکنات خود حضور روح عبادت است پس باید هر کردار از برای اخلاص
باین حضور آنکه این سفر نظیر است از برای سفر آخرت و تذکر شود بسبب
صحبتش قبل از سفر و جمع شدن اهلش جمع شدن ایشان را بر وصیت او بر

مشرف شدن بملاقات خدای تعالی دشوار گردد بسبب تهیه زاد و در جمله و خلاصه

احتیاج خود بآنها و در معرض هلاک افتادن بتقصیر نمودن در زاد و در جمله آنکه این

سفریست که نهایت شدت احتیاج بسوی او در سفر آخرت و بمعرض هلاک افتادن

بلکه بهلاکت یقین افتادن در صورت تقصیر او در توشه آخرت از اعمال صالحه

و التجات او بسوی خدای تعالی که خلاص کننده او از آنجاست مشغول از ملاقات

و آفات و محنت گردد بسبب غفلت و گشتن خود در زندگانی شاه و نمودن جمیع

امور عظیمه دارد باب اموال کثیره در کسب تمام شدن توشه او و صرف

نمودن در جمله عمر آن حق تعالی آنکه می بیند شخصی تقصیر نمود در عمل از غفلت و مشغولی

و در زمانیکه جمع شود خلایق با عملهای نیک که سرمایه آخرت و بهای تجارت

خود است و حال آنکه بسبب اهمال و تقصیر بی بهره خود است خالی گردیده باشد

و حصول آن بیت مرتبه نموده باشد و همچنین در هر مقامی نظر او را انتباه گردد تا آخر

اعمال و بعضی از اینها در خاتمه بیان خواهد کرد انشاء الله تعالی و مرجع اینها

فائده

فائده در مشابهت این حج با نشأت مذکوره بسوی آخرتست که روایت شده از صادق

آل محمد علیهم السلام فرموده در وقتیکه اراده حج کنی پس خالی گردان قلب خود را

از برای خدای تعالی از هر چیزی که او را مشغول سازد از یاد خدا و حاجب گردد میان او

و خدا و بعضی همه در حال احرام بیرون آر لباس فخر و مکر دنیا پس قلب خود را نیز

از ما سوی الله خالی گردان و تفویض کن کار امور خود را بسوی خالق خود و

توکل نما بر او در جمیع حرکات و سکنات خود و تن بده از برای قضای خدای تعالی

و حکم او و تقدیر او و ترک کن دنیا را و راحت را و بیرون آی از حقوق

مخلوقین که لازم باشند ترا و اعتماد بر زاد و در جمله خود مکن و همچنین اعتماد بر

رفقا و خود و قوت خود و جوانی خود و مال خود مکن از خوف اینکه مبادا دشمن

اینها بر تو دشمن و وبال گردند اینکه ادعا نماید خوشنودی خدا را و اعتماد نماید بغیر از

خدا است که خدای تعالی آنچیز را بر او وبال و دشمن تا اینکه بداند این که نیست

احدی را قوتی و نه تدبیری مگر آنکه خدای عزوجل حفظ نماید و توفیق دهد بشر

آماده سفر کردی مثل آماده شدن کسی که همه باز گشته شده باشد و شکر گردان نعمت
در رفعت خود را با یاران خود مراعات و محافظت کن قهقهای صلوات پنجگانه را
که فرایضهای خدای تعالی پرشته رحمتین عبادت است شهای پیغمبر او را و اگر با
که واجب و لازمه بر تو از ادب تحمل اموری که ملائم طبع نفس باشد و صبر کردن
و شکر نمودن و نهی نفس و سخاوت و بذل نمودن توشه علی الدوام یعنی بطریق
عدل و میانه اسراف و امساک پس بشوی آب توبه خالص از برای
خدا باشد گناهان خود را و دور شان بر نحو صدق و صفا و خضوع و احرام
کردن بر خود هر شئ را که مانع گردد ترا از ذکر خدای تعالی و جدا می گرداند
از طاعت او و تنبیه کرده حال آنکه از آن قصد کنی اجابت حنیفیه خالصه
پاکیزه را از برای خدای تعالی در حال دعوت خود یا آنکه چنگ در زده بعروة
الوثقی ولایت محمد و آل او علیهم السلام و طواف کن بقلب خود با ملائکه در
حول عرش در وقت طواف کردن بدن خود با مسلمین در حول کعبه و هروله کن

یعنی

یعنی بگریز از کجی سختی از خواهش نفس خود و بری شو از حول و قوه خود و بیرون
آ از غفلت و لغزشهای خود ترا السبب بیرون رفتنش منی و تمنا کن
چیزی را که حلال نباشد از برای تو و مستحق او نباشی و اعتراف نما که خطای خود
در عرفات و تازه کن عهد خود را با خدای تعالی پیکان گاه و تقرب جو
بسوی خدای تعالی و بترس از او در مشعر و بلند گردان روح خود را بسوی ملاء
اعلی در صعود نمودن خود بر جبل مشعر و ذبح کن قربانی خود را و سر طمع خود را
ببر در ذبح نمودن و دور انداز از شهوات نفس و پستی و دنائت
و همی خود را در وقت رمی جمرات و زائل گردان عیوب ظاهره و باطنه
خود را بسبب زائل نمودن موی خود و داخل شو در امان خدای تعالی و در پناه او
و در ستر او و دوری حفظ او از متابعت نمودن مرادات خود بسبب
دخولت در حرم و در رفتن کعبه یا داخل شدنت در کعبه معتقد بوده باشد
بیقین از عظمت صاحب او و معرفت جلال و پادشاهی او و ترس حج الا کردنا

در حالتیکه راضی باشی بقسمت خدای تعالی و خاضع باشی از برای عزت او
و ترک کنی ما سوای خدای تعالی را بسبب طواف و وداع و صاف نمازی که در آن
نفخ روح و باطن خود را از برای ملاقات نمودن او در روز قیامت در
حال ملاقات کردن با او نزد ملک شدن تو در صفا و بباش در محل رؤیت
و دیدن خدای تعالی مر ترا در زمره و ثابت باش بر شرط حج خود این حج
که او خودی امریست که مراد از شرط حج امور است که در هریک از مناسک
در حدیث شریف اشاره با آنها شده بود و همچنین ثابت باش بوفا نمودن
عهد خود آنچنان عهدی که نمودی با پروردگار خود و لازم گردانیدی آن عهد را
از برای او تا بروز قیامت و بدانکه حق جل اقدس آلهی فرض نموده حج را
بر مردمان و مخصوص بحج گردانیده بسبب اضافه نمودن بخود در قول خود
فرموده ولله علی الناس حج البیت چنانچه تفسیرش گذشت
مگر از برای آنکه استطاعت جمیع مردمان بر حج نمودن بر ثبوت [illegible] در

هنگام محشور شدن در قیامت و در جنت و در مقام رسیدن از مناسک
از اول آنها تا آخر آنها و الآن شروع می نمائیم در احکام شرعیه پس بدان
بدرستیکه حج سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد
حج تمتع واجب است بر کسیکه منزل او دور باشد از مکه بمقدار چهل
و هشت میل و آن دو قسم دیگر واجب میباشند در هر کسیکه حاضر در مکه
بوده باشد یا آنکه مسکن او تا بمکه مقدار چهل و هشت میل نبوده باشد
و فرق در میان حج تمتع و آن دو قسم دیگر آنست که در حج تمتع عمره
مقدم است بر حج و در عمره تمتع طواف نسا نیست و در آن دو قسم
عمره بعد از حج است و در عمره آنها طواف نسا هست و این دو قسم
نیز ممتاز میگردند از تمتع بسبب جایز بودن طواف حج قبل از خروج بسوی
عرفه بدون عذر بخلاف حج تمتع و فرق در میان حج قران و حج افراد
با اشتراک در احکام مذکوره که تاخیر عمره و جواز تقدیم طواف حج بر وقوف

در عرفه و بعد از آن طواف نساء در عمرهٔ متعه از این دو قسم بوده باشد
اینست که عقد احرام افراد مخصوص است بتلبیه و در قران مخیّر است در
اینکه عقد احرام نماید بتلبیه یا باشعار یا تقلید پس آنکه افعال عمرهٔ تمتع
هشت است احرام و تلبیه و پوشیدن دو جامه احرام و طواف کردن و دو رکعت
نماز طواف و سعی میان صفا و مروه و تقصیر و افعال عمرهٔ افراد جمیع اینهاست
با طواف نساء بعد از تقصیر و دو رکعت آن طواف و افعال حج تمتع جمیع
انواع او شانزده میباشد احرام و تلبیه و پوشیدن جامه احرام و وقوف
بعرفه و شب ماندن در مشعر و وقوف در او و رمی جمره عقبه و ذبح
و سر تراشیدن و تقصیر نمودن که بمعنی ازاله مو کردن یا ناخن چیدن است
و طواف حج و دو رکعت او و سعی و طواف نساء و دو رکعت او
و شب ماندن در منی در شب یازدهم و دوازدهم که لیالی تشریق بوده
باشد و رمی جمرات ثلثه و یازده از اینجمله ارکان میباشند احرام

و تلبیه در حج و عمره و طواف زیارت و طواف نساء و دو سعی در حج و عمره
و وقوف بعرفه و وقوف بمشعر و ترتیب در افعال مذکور که در حج
معتبر است و مراد بر رکن در اینجا چیزی است که باطل شود حج بترک او عمداً
نه سهواً مگر آنکه متروک وقوف بعرفه و مشعر بوده باشد پس باطل میشود حج و اگرچه
سهواً ترک شود و بترک غیر ارکان بطلان حج نمیشود و اگرچه عمداً بوده
باشد **مقاله اولی** در افعال عمرهٔ تمتع است و در آن چند فصل است **فصل**
اول در احرام و توابع اوست احرام عبارتست از مهیا نمودن جهت ترک
نمودن امور مخصوصه آینده تا اینکه بجا آورد فعلی را که باعث حلال شدن
این امور بوده باشد و بزودی تفصیل همه بحول الله خواهد آمد و اما اموری که
ترک آنها باید بشود پس بعضی از آنها چیزهایی است که مرد و زن هر دو باید
ترک نمایند و آنها شانزده میباشند **اول** صید صحرائی که حلال گوشت
و وحشی باشد و از انسان نبوده باشد بحسب طبیعت و نوع خود نه بحسب نوع

از حرام گوشت غیر چرندگی است شیر و روباه و خرگوش و سوسمار و موش
و خارپشت پس صید نمودن امور مذکوره حرام است همچنین اکل نمودن
و ذبح کردن و راه نمایی و در برابر روی آنها نشستن و فرستادن تیر بسوی
آنکه خود محرم نبوده باشد در صید نمودن و غیره کرد و یا آنکه سبب شود و مثل
آنکه اعانت کند غیر را در اصطیاد و یا آنکه چهارپایی را جنابت کند که در حین
راه رفتن یا در حین ایستادن بسر یا بپا یا آنکه نصب شبکه نماید اگرچه
بطریق عاریه بوده باشد دوم از محرمات احرام زن است پس جماع
نمودن و لمس و تقبیل حتی عقد کردن همه حرام است سیم طیب بکار
بردن است چه بوئیدن و چه بدماغ کشیدن و غیر آنها حتی بطریق
خوردن و چشم کشیدن و در رنگ نمودن و مراد از طیب چیزیست که خود را
بآن خوشبو کنند چهارم کشیدن سیاهی بچشم پنجم روغن مالیدن بر اعضا
مطلقا اگرچه از جنس طیب نباشد ششم خون بیرون آوردن هفتم ناخن

چیدن هشتم زایل نمودن مو نهم بریدن اشجار و گیاهی که روئیده باشند
در حرم مگر اذخر که گیاهی است معروف و چوب دو محاله و درختان
میوه و آنچه در ملک شخص روئیده باشد دهم دروغ است یازدهم
قسم یاد نمودن دوازدهم و سیزدهم خاتم در انگشت نمودن و حنا
استعمال نمودن از برای زینت اما اگر از برای سنت شرعی
عیبی ندارد و فارق در زینت و سنت قصد است چهاردهم بخود
قرار دادن اسلحه در حال اختیار و عدم ضرورت پانزدهم کشتن
جانوران جسد است شانزدهم نظر نمودن در آینه است و بعضی از این
امور چیزهایی است که ترک آنها مخصوص است بمردان و آن پوشیدن
جامه دوخته است و اگرچه کم باشد مثل کمربند همیان و در حکم دوخته است
تکمه زدن و در خلال جامه چیزی داخل کردن [illegible]
و چیزی که احاطه نماید بر بدن مانند خیاطت مثل جامه نمدی و غیره [illegible]

بر خود افکنند نیست مثل سایه بان و مانند آن نه در سایه محمل راه رفتن و دیگر
سایه عبور نمودن و پوشانیدن سر است اگرچه بطریق سر فرو بردن
در آب بوده باشد و پوشانیدن ظاهر قدم است بمانند چکمه و غیره و بعضی
پوشانیدن ظاهر قدم را بر زنان نیز حرام دانسته اند لیکن اقرب آنست
که مخصوص است تحریم او بمردان و بعضی ازین امور حرام است در ترک
آنها مخصوص است بزنان و آن پوشانیدن روست مگر آنقدری که پوشیدن
سر موقوفست بر او پس حرام است بر ایشان نقاب و مانند آن
و جایز است ایشانرا اینکه سر ازیر کنند مقنعه خود را بنحوی که بصورت
ایشان نرسد و همچنین حرام است بر زنان پوشیدن زیورهایی که عادت
پوشیدن آنها نه [illegible] آن زیورها اینکه عادت پوشیدن آنها
داشته باشند [illegible] بقصد زینت لیکن اظهار نمودن
آنها بر زوج حرام است و همچنانست اینکه ذکر کرده شد و اظهار شده باشد

و این

و این امور نه گانه که مشترک است مگر در پوشیدن سر که در او فرق است میان
وظیفه مردان و وظیفه زنان و شرط است در صحت احرام واقع
ساختن او از مواضع معینه که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین فرموده اند
پس مسجد شجره از برای اهل مدینه است و از برای کسیکه عبور کند از آنجا
و جحفه از برای اهل مصر و شام است اگر مرور کنند بجحفه و یلملم از برای
اهل یمن است و قرن المنازل از برای اهل طائف و عقیق از برای اهل
عراق و عقیق عبارتست از مسلخ و ذات عرق و مابین اینها و
افضل وادی عقیق اول اوست و کسیکه منزلش نزدیکتر از
این مواضع بوده باشد پس او احرام می بندد از منزل خود هرگاه شخص
عبور کند از جایی که یکی ازین مواضع [illegible] مرور کند احرام می بندد
در موضعی که محاذی یکی ازین مواضع بوده باشد [illegible] محاذات بظن
مظنه بوده باشد و میقات [illegible] در اعتبار محاذات میانه [illegible]

و این مواضع از برای احرام حج قران و حج افراد و احرام عمره تمتع
بها و عمره مفرده است هرگاه که اراده عمره مفرده بر این مواضع مرور کند
و هرگاه در مکه بوده باشد بیرون آید از برای عمره مفرده نیز بیکی از این
مکانها بحرم پس از آنجا احرام بندد از برای عمره مفرده و موضع احرام
حج تمتع در حال اختیار مکه است و افضل مواضع او مسجد است و افضل مسجد
مقام است یا زیر ناودان و شرط است نیز وقوع احرام در غیر عمره
مفرده در ماههای مخصوص که آن شوال و ذوالقعده و ذی الحجه است
و مستحب است پیش از احرام وا فرو ساختن موی سر از اول ذی القعده و
مستحب مؤکد است در روز هلال ذی الحجه و مستحب است تنظیف کامل بجا آوردن
در روز احرام بزایل گردانیدن موی زیر بغل و زهار بتراشیدن و افضل
از تراشیدن نوره کشیدن است و هرگاه از زمانی که میخواهد احرام بست
فاصله تا زمانی که نوره کشیده پانزده روز نگذشته استحباب ندارد که از آن

مجردا

مجردا تا یکیدی از روز اول تا که دارد و چیدن ناخن و زایل ساختن
غبار و مستحب است غسل کردن پیش از احرام و کافیست غسل اول روز
هر وقت روز از برای روز احرام و در هر وقت شب از برای شب
احرام هرگاه که بخواهد بعد از غسل بخوابد یا اکل نماید یا طیب یا بپوشد
یا پوشیده جامه را که حرام است بر محرم پس اگر یکی از اینها بعمل آید غسل را
اعاده کند و هرگاه غسل متعذر باشد تیمم کند و هرگاه بترسد از مفقود
بودن آب در میقات بجا آورد غسل را در اقرب اوقات بامکان
بسبب میقات پس از این مقدمات مستحب پوشیده و جامه احرام
و می آید چنان جامه احرام پس بجای می آورد نماز احرام را و آن شش
رکعت است یا چهار رکعت یا دو رکعت پس بجای آورد فریضه ظهر را
اگر بوده باشد و افضل فریضه ظهر است الا قضا کند فریضه را و سنت
غسل احرام چنین میکند که غسل احرام بجای آورد و از برای سنت

نیت احرام

بودنش قربة الی الله و نیت نماز احرام چنین می‌کند که دو رکعت از نماز احرام
بجای آورم از برای سنت بودن آنها قربة الی الله و مراد از این نیت
کردن در این مقام کندن جامه دوخته و پوشیدن دو جامه احرام و اگرچه نیت
در این دو مقام شرط نیست در صحت احرام لیکن ثواب این دو عمل
موقوف است بر نیت پس نیت می‌کند که می‌کنم از بر خود جامه دوخته را
از برای واجب بودنش قربة الی الله و می‌پوشم دو جامه احرام را از برای
واجب بودنش قربة الی الله و نیت احرام از برای عمره تمتع چنین کند
که احرام می‌بندم بعمره متمتع بها مربوط بحج اسلامیه و می‌گویم تلبیه‌های
چهارگانه را از برای بستن این احرام از جهت واجب بودن جمیع اینها قربة
الی الله و مقارن می‌گرداند باین نیت تلبیه را و آن این است لبیک
اللهم لبیک لبیک ان الحمد والنعمة والملک لک
لاشریک لک لبیک و چون نیت عبارتست از قصد بسوی فعل

که قصد

که قصد عمره باید صاف کرد و لهذا ما به تکلف نشانه معنای این الفاظ
مذکوره را تا آنکه تواند آن معنی را قصد نماید پس معنی احرام می‌بندم آنست
که خود را مهیا و ملازم می‌گردانم بر ترک امور مذکوره و منع از این که آن
[illegible] آخره و معنی عمره بحسب لغت زیارتست و در شرع
زیارت بیت الله است با ادای اعمال مخصوصه در مکانهای معینه بر نحو مقرر
شرعی پس عمره عبارتست از این مجموع و بعمره احتراز شد از حج
یعنی که احرام این شخص می‌شاید که از برای حج باشد و می‌شود که از برای عمره
بوده باشد و چون قصد در احرام بعمره تعلق گرفت بیرون رفت حج
و مراد بمتمتع بها مربوطه بحج آنست که این عمره با آنکه مربوط است
بحج هر عملیکه گویا هر یک عبادت جداگانه در این عمره بعد از فارغ شدن
از احرام است از واجب بودن ترک امور مذکوره تا زمانیکه مشغول گردد
شخص باعمال حج پس معنی متمتع بها متمتع است مقدم بودن عمره بر حج

پس چون رفت به این نیت عمره بعمره چه لازم نیست که با حج بوده باشد
و نه قبل از حج و بقیه اسلامیه و معنی وجوب با صل شرع است پس چون عمره
عمره متمتع بجا آید که وجوب او بنذر و شبه نذر بوده باشد و بقیه در حج
بودن جمع که اشاره است بسوی آنکه این فعل و ترتیب بخود وجوب
نه استحباب پس چون میرود عمره متمتع بجای میدود و قربة الی الله
اشاره است بسوی خاصه این فعل که با دعبادت کرده میشود خدا تعالی را
از قربت بسوی خدا تعالی موافقت اراده او است و نزدیک بسوی رضای
او است نه قرب مکانی و زمانی چه او منزه است از این هر دو و هرگاه
و نیت هر مقامی که بجای خود در فعل خانه را بجا می آورم از برای
خدا تعالی لا بعینه یعنی متوجه شدن بوجوب و در میان آوردن قربت لازم
مراد و معتبر است در نیت مقارن بودن با نیت مثل تکبیرة الاحرام نسبت
به نیت نماز و همچنین معتبر است ترتیب در نیت ای چهار امر که بطریق [illegible] در فصل

لعل

که فعل آنها بطریقی که موالات خوانده شود و اعراب آنها بر وجهی که معروف است
و معنی لبیک چنین است که اجابت و فرمان برداری است ترا بعد از فرمان بعد از
با اخلاص است بعد از اخلاص بجای ایستادن است بر طاعت تو بعد از ایستادن
استادن و معنی اللهم یا الله است و جایز است کسر همزه ان و فتح
و اول بهتر است و وارد شده است در حدیث که این لبیک جواب ندا است
که در قول خدا تعالی گفت که واذن فی الناس بالحج یعنی فرمودیم ابراهیم
ندا ده در میان مردمان بحج که از دور آیند آن حضرت ندای که او میکرد
تیر شنیده [illegible] ندا فرمودند بحج که از دور و دور لاشریک لک تا آخر
ما لیدن داغ اهل جاهلیت است چه ایشان بوده اند که شریک میکردند
بتهای خود را با خدا تعالی در وقت لبیک گفتن از برای حج و دیگر
شدن لبیک و داوطلب است بر هر چه روی آورد و بر عمل اعلی
و تلافی [illegible] اخلاص را که شاید روی آورد و بطریق عبادتی سزاوار است

از برای جزای متعال انه مکرر از رکعات و تسبیحات و تکبیرات و غیر اینها
و تسبیحات بسیار کفش از تلبیه و به تلبیه ها خصوصا این تلبیه مستحبه را
که او مستحب لبیک ذا المعارج لبیک بحقی [illegible]
که بسیار [illegible] این را از تلبیه های مستحبه است لبیک داعیا
الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب
لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال
والاکرام لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک
لبیک تستغنی ویفتقر الیک لبیک لبیک
مرهوبا ومرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک
لبیک ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک
کشاف الکرب العظام لبیک لبیک عبدک وابن
عبدیک لبیک لبیک اتقرب الیک بمحمد وآل محمد

لبیک لبیک یا کریم لبیک لبیک بالعمرة المتمتع بها
الی الحج لبیک و شرط است در دو جامه احرام اینکه از جنس جامه
که صحیح است نماز در او از برای مردان در حال اختیار پس جایز نیست احرام
بستن در جامه نجس و نه حریر محض و نه جامه غیر ماکول اللحم و نه جامه رقیقی که عورت را
نمودار سازد و لنگ گرداند یکی از این دو جامه را و در دوش اندازد آن
دیگر را باین نحو که بر دوش نهد هر دو ش نه خود را یکی را آن و جایز است هم
بستن لنگ زرد آنچه جایز است زیاده بر دو جامه در صورت حاجت و
همچنین جایز است بدل نمودن آنها بغیر آنها لیکن مستحب است طواف در
جامه های اولی و نیز مستحب است اینکه بوده باشند از پنبه سفید و کراهت
شستن آنها و اگر چه چرک شده باشند و مکروه است که غیر سفید باشند
و جامه سیاه است که حیض مانع احرام نمیباشد پس اگر مرکه اتفاق افتد در
حال احرام حایض بوده باشد احرام به بندد در همان حال بدون غسل مردان

بلسد

صلوة احرام و هرگاه میقاتش مسجد شجره بوده باشد احرام بندد از خارج مسجد
یا آنکه احرام بندد در خود مسجد در حال عبور از مسجد با ایمن بودن از نجس
نمودن مسجد و مستحب است [illegible] میشد جاهای
خود را در وقت نیت احرام پس چون احرام بست بکند از زیر خود اگر خواهد
و مستحب است غیر از اینکه گفته در میان پای خود قرار دهد بعد از آنکه خود را
تنظیف نموده باشد و فرج خود را پر کرده باشد پس بعد از آن احرام بندد
هرگاه ترک کند حائض احرام را بگمان آنکه احرام در حال حیض فاسد است برگردد
بمیقات با امکان اگر متعذر باشد مراجعت بسوی میقات پس احرام بندد از هر جا
که ممکن است و اگر چه از اقرب مکانها بسوی حرم باشد و هرگاه قبل از وقت طواف
حیض منقطع شود حکم واضح است و الا تاخیر اندازد طواف عمره را تا آنکه
پاک شود از حیض یا آنکه وقت ضیق گردد از برای تلبس کردن بحج پس اگر
وقت تنگ شود و او طاهر نشده باشد عدول نماید از تمتع بسوی حج افراد و بعد از

نیت

نیت عمره و از مکه خارج شده برود بسوی عرفه بهمان احرام اول خود پس از
فراغ از حج عمره مفرده بجای آورد و این مسقط است فرض او را که تمتع
بوده باشد و همچنین عدول میکند در صورت ضیق وقت هرگاه عارض شود
حیض بعد از احرام و قبل از آنکه طواف نموده باشد چهار شوط و هرگاه حیض
عارض شود بعد از آنکه بقدر چهار شوط طواف کرده باشد عدول نمیکند
سعی را بجا آورد و تمام کند عمره را و تاخیر اندازد باقی از طواف و صلوة
طواف را تا آنکه طهر حاصل شود **فصل ثالث** در طواف است و آن
عبارتست از حرکت دوریه در حول خانه کعبه زادها الله شرفاً بر نحو مخصوص
شرعی از برای تقرب حق تعالی و از برای مقدمات است مستحبه و واجبات
و اما مقدمات مستحبه غسل است در روز دخول کردن بحرم و دخول مکه
بحرم است پیاده و پای برهنه و بدست گرفتن نعلین خود در حال دخول
بلکه مستحب چنین کند برای فروتنی بخدا خواهد فرمود از او

دو خواهد نوشت از برای او صد هزار حسنه و بنا خواهد فرمود از برای او صد هزار
درجه و روا خواهد کرد حاجت از برای او صد هزار حاجت روایت کرده است
ابن ابان بن تغلب از صادق علیه السلام که مستحب است دعا در وقت داخل شدن
بحرم و چون اراده دخول مکه نماید مستحب است نیز که غسل نماید در رفتن مکه
مستحب است با بطح از چاهی که معروف است به بئر میمون یا غیر او و پیش
نموده که حدث صادر نشود تا آنکه داخل مکه شود و مستحب است
غسل نمودن از برای دخول مسجد الحرام پس داخل شود مسجد الحرام را با پای برهنه
با خضوع و خشوع از باب بنی شیبه و در ازاء او باب السلام است
و واقف میگردد در نزد باب و میگوید السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته بسم الله و بالله و ما شاء
الله والسلام علی انبیاء الله و رسله والسلام علی
رسول الله والسلام علی ابراهیم خلیل الله والحمد لله رب

العالمین

العالمین پس متوجه کعبه دست ها خود را و روی خود را بجانب کعبه
میگرداند و میگوید اللهم انی اسئلک فی مقالی هذا فی
اول مناسکی ان تقبل توبتی وان تجاوز عن خطیئتی
وتضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بیته الحرام
اللهم انی اشهدک ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته
مثابة للناس وامنا مبارکا وهدی للعالمین اللهم
انی عبدک والبلد بلدک والبیت بیتک جئت
اطلب رحمتک فاؤم طاعتک مطیعا لامرک راضیا
بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر الیک الخائف
من عقوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی
بطاعتک ومرضاتک واحفظنی بحفظ الایمان ابدا
ما ابقیتنی جل ثناء وجهک الحمد لله الذی جعلنی من

مقامی

وفده وزواره وجعلني ممن يعمر مساجده وجعلني ممن
يناجيه اللهم اني عبدك وزائرك وفي بيتك
وعلى كل مأتي حق لمن اتاه وزاره وانت خير مأتي
واكرم مزور فاسئلك يا الله يا رحمن بانك انت الله
لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وبانك واحد
احد لم تلد ولم تولد ولم يكن له كفوا احد وان محمدا
عبدك ورسولك صلعم يا جواد يا ماجد يا حنان يا
منان يا كريم اسئلك ان تجعل تحفتك اياي من
زيارتي اياك مكانك رقبتي من النار پس بگويد اللهم
فك رقبتي من النار را سه مرتبه واوسع علي من
رزقك الحلال وادرأ عني شر شياطين الجن و
الانس وشر فسقة العرب والعجم پس بيايد بجانب خانه كعبه

چون

چون نزديك گردد بحجر الاسود و بالا برد و دستهاي خود را و بخواند
لا اله الا الله والله اكبر بگويد وصلوات بر رسول وآل او والسلام
عليهم بفرستد پس دست بمالد بر حجر الاسود و ببوسد حجر را اگر شود
اشاره كند بدست خود بسوي حجر الاسود و پس بگويد اللهم اني اوفي
بوعدك واوفي بعهدك اللهم امانتي اديتها وميثاقي
تعاهدته لتشهد لي بالموافاة اللهم تصديقا بكتابك
وعلى سنة نبيك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له وان محمدا عبده ورسوله امنت بالله وكفرت
بالجبت والطاغوت وباللات والعزى وعبادة
الشيطان وعبادة كل ند يدعى من دون الله وا
جبات پس چهار قسم است شرائطي هستند مقدمه بر طواف و شرائطي
هستند مقارنه با طواف اما شرائط مقدمه پس چهار است اول طهارت

از حدث است و اگرچه تیمم بوده باشد با تعذر طهارت مائیه و شرط
نبوده باشد این طهارت در طواف سنت و مستحب است اگرچه حال
در صحت باشد در او بی طهارت شرط است در صلوة طواف
مطلقا چه واجب و چه سنت و مستحب **دوم** ازاله کردن نجاست است
از جامه و بدن بطریقی که معتبر است در صلوة **سیم** ستر عورت است
بنحوی که معتبر است در صلوة بحسب حال طواف کننده پس ستر در
طائف مختلف است نسبت بمرد و زن **چهارم** ختنه است در مردان
با قدرت و اما شرائط مقارنت پس شش اند **اول** نیت است و
معتبر است مقارن بودن او با حرکت بر وجهی که اول جزو از بدن
محاذی اول جزو حجر بوده باشد بنحوی که بگذرد بر جمیع حجر بجمیع بدن
خود و در عالم ناطق نیز کافیست و شرط نباشد مواجه شدن به بیت
پس منحرف کردن بلکه کافیست قرار دادن بیت بر جانب چپ

ابتدا او و اگرچه اول او لی باشد و کیفیت نیت آنست که در خاطر خود
بگذراند که طواف میکنم به بیت معظم گرد طواف عمره اسلامیه تمتع
بها از برای وجوب او یا سنت قربة الی الله و باید بعینی قصد تا باشد تا
آخر طواف و باید نیت مقارن باشد با اول حرکت خود طائف
یا آن کسی که بر دوش است طائف را **دوم** قرار دادن بیت است بر جانب چپ
و قرار دادن مقام در جانب راست و اگرچه تقدیری بوده باشد
یا معنی که چون در جایی که طواف کند که محاذی با مقام نداشته باشد
تقدیر نماید محاذی را اجمالا قدر مسافتی که در میانه بیت و مقام است
پس واقع سازد طواف خود را در میان این مسافت **سیم** خروج از
بیت است بجمیع بدن پس مس دیوار های بیت میکند در حال طواف خود
بلکه می ایستد اگر اراده نماید مس کردن را تا اینکه داخل شود و کشش
بقضاء بیت از اساس بیت و مراد باساس بیت آنچیزی است که از بیت

که بعد از تغییر در خارج حیث باشد است چهارم موالات چهار شوط است
از بعض شوطها بعضی پی در پی واقع سازد چهار شوط بنحوی که در عرف
نگویند که تفرق نموده در میان این شوطها اما در غیر چهار شوط جایز است
تفرق از جهت ضرورت یا قضای حاجت یا ادای فریضه یا نافله که بیم شده
فوت او را یا از برای داخل شدن بیت پنجم داخل نمودن حجر است در طواف
پس اگر طواف نماید در میان حجر یا آنکه راه رود بر بالای دیوار او کافی
نیست و واجب نیست خارج شدن از حجر دیگری از مکانها در حجر
اجماعاً ششم ختم نمودن طواف است در شوط سابع بآنچه ابتدا نموده بود
باو یعنی قرار دادن اول جزء حجر الاسود در محاذی اول جزء بدن خود
از برای آنکه زیاده بر هفت شوط حاصل کرده و یا آنکه کمتر از هفت شوط
نشود چه زیاده و نقیصه در طواف موجب باطل بودن طواف میگردد و اگر هم
بقدر یک گام بوده باشد حتی که اگر ضبط عدد اشواط نموده باشد

یا آنکه

یا آنکه شک کند در اینکه آیا بعض شوطها متحقق شده باشد چه در نزد
رکنی باشد که حجر در اوست یا آنجا هنوز نرسیده باشد یا آنکه شک
کند در زیاده پس از رسیدن برکن در همه این صورتها طواف باطل خواهد
گردید و هرگاه شک کند در زیاده و حال آنکه در نزد رکن بوده باشد
قطع نماید صحیح خواهد بود طواف و هرگاه شک کند بعد از فراغ از طواف
کند مطلق خواه شک در زیاده کند یا در نقیصه و هرگاه طواف سنت
بوده باشد بنای شک را بر اقل گذارد و از مستحبات طواف مبادرت
نمودن بسوی طواف است در حین داخل شدن بمسجد زیرا که طواف
بمنزله تحیت این مسجد است و هرگاه در حین داخل شدن صلوة جماعت
در شرف انعقاد باشد و یا ترسد فوت او را هرگاه مشغول شود بطواف
جماعت را مقدم دارد و بوسیدن حجر و مالیدن شکم است بحجر
آن قدر که ممکن است بحجر مسح نماید پس اگر نتواند دست و بعد ببوسد

مستحب است در ابتداء طواف و در هر شوط و هرگاه متعذر باشد بوسیدن
و مس نمودن پس به دست خود مس نماید و دست خود را ببوسد و اگر متعذر
باشد اشاره نماید به دست بسوی حجر و نیز از مستحبات طواف مس نمودن
جمیع ارکان و بوسیدن آنهاست خصوصا رکن عراقی و یمانی و بعضی
قائل شده اند بوجوب مس یمانی و نیز مستحب است نزدیک نمودن
به بیت اگرچه گامها کم بشود و مستحب است در شوط هفتم به مستجار رود و در مقابل
در کعبه نزدیک رکن یمانی و پهن نمودن دستها بر دیوار او و چسبانیدن
شکم و روی آن و شمردن گناهان خود بتفصیل بنزد او و طلب نمودن
آمرزش آنها و دعا خواندن در نزد او و این دعا اللهم البیت
بیتک والعبد عبدک وهذا مقام العائذ بک من
النار و در نزد او و مس ارکان و در پس مستجار حفظ نماید
موضع ایستادن خود را تا آنکه عود نماید از برای تتمه طواف بهمان موضع

زیاده و بفقره بگوید در حال طواف اللهم انی اسئلک باسمک
الذی یمشی به علی طلل الماء کما یمشی به علی جدد
الارض و اسئلک باسمک الذی یهتز له عرشک و
اسئلک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک و
اسئلک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب
الطور فاستجبت له والقیت علیه محبة منک و اسئلک
باسمک الذی غفرت به لمحمد ما تقدم من ذنبه و ما
تاخر و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا و کذا پس
مطالب خود را ذکر نماید و بگوید اللهم انی الیک فقیر و انی
خائف مستجیر فلا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی پس چون
فارغ گردد از طواف بیاید به مقام ابراهیم علیه السلام و دو رکعت نماز
طواف بجا آورد و در عقب مقام یا در یکی از دو جانب او و بعد چنین

کند که بجای آورم دو رکعت طواف عمره اسلامیه عمره تمتع را ادا و آنچه
قربة الی الله و آن دو رکعت از شرائط و افعال ثابته یومیه است و جهر
در جهر و اخفات آن و مستحب است آنکه بخواند در رکعت اولی بعد از حمد
توحید و در ثانیه جحد یا بعکس و بخواند بعد از آن دو رکعت دعای مأثور را
یا دعائیکه بخاطرش آید **فصل ثالث** در سعی است و آن عبارتست از حرکة
مخصوصه در ما بین صفا و مروه از برای حصول تقرب بحق تعالی و در
سعی مقدمات است مستحبه و واجبات است و مستحبات است مقارنه
با سعی اما مقدمات تعجیل نمودن بسعی است بعد از فراغ از صلوة طواف
و طهارت از حدث و خبث است بنا بر مشهور و لمس نمودن حجر بعد از
صلوة طواف است و بعد از شرب از زمزم است میل اول از قدم شیعه
در دروس شهید میشود و گفته که روانه حلبی ثانی و اما آنکه مس نمودن
حجرست و شاید مسنون از زمزم است و پاشیدن آب بر جسد خود

از دلو

از دلوی که مقابل حجر است اگر از او ممکن نشود از غیر او و فضل کشیدن
آب است بنفس خود و بخورد در نزد شرب بگوید اللهم اجعله علما
نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم و از راه
رفتن بسوی صفاست از دری که مقابل حجر است و آن در میان
زمانها داخل مسجد است در ازاء و باب که معروف است الان بباب
صفا و علامه قرار داده شده و در برابر اسطوان معروف پس گذشتن از دو
رفتن میان آنها بسوی محاذی آن دو ستون و بالا رفتن بر صفا بعید از آن که
ببیند خانه کعبه را از باب صفا و مواجه کردن رکن عراقی و طول الاول
وقوف بر صفا بقدر سوره بقره و بقدر صد مرتبه الحمد لله و الله اکبر
و سبحان الله و لا اله الا الله و اللهم صل علی محمد و
آل محمد و قبل از وقوف تکبیر و تهلیل است از هر یک هفت مرتبه و بگوید لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت

وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده ونصر
عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد
وحده اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت
اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر ووحشته اللهم
اظلنی تحت عرشک یوم لا ظل الا ظلک و بگوید
استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودایعه
دینی ونفسی واهلی واما واجبات سعی نیت نمودن است باین
نحو که سعی میکنم میان صفا و مروه از برای عمره تمتع حج اسلام قربة
الی الله و باید نیت مقارن صفا بوده باشد باین نحو که متصل ساخته
باشد پاهای خود را بعقب الصفا یا آنکه در بالای صفا بوده باشد و همچنین باید
حرکت مقارن نیت واقع سازد در طریقی که معروفست در روی

و حرکت

حرکت نماید بجانب مروه بسمت پایین پس تا آنکه حرکت نماید بمروه عرفی
و باید در این نیت مستمر بماند تا باخر سعی و ختم بکند حرکت خود را بمروه
و اگر چه برسیدن انگشتان قدم بوده باشد هرگاه داخل مروه نشود و چنین
خواهد عود نماید متصل گرداند عقب قدمهای خود را بمروه و انگشتان
قدمها را بصفا و این نحو مجزی است اگر صعود نماید و بهمین دستور هفت
شوط را بجا می آورد و از صفا بمروه یک شوط است و از مروه بصفا شوط
دیگر است و هفت شوط را بعمل آورد و بدون زیاده و نقصان پس اگر زیاده بجا آورد
عمداً باطل خواهد بود سعی او و هرگاه سهواً زیاد کند قطع بکند و هرگاه
ناقص بوده باشد عود نماید از برای تمام دو و هرگاه عود نمودن متعذر
شده نایب بگیرد و عمل نمیکرد و نیست بجز آنکه جمله آن کم [illegible]
سعی نمودن تمام آن دو واجبست بجا آوردن سعی در روزی که طواف را
بجا آورد پس اگر تاخیر اندازد در سعی خواهد بود پس صحیح است و احوط [illegible]

سر الایست در سعی مثل طواف و اما مستحبات او جهت کی سعی نماید پیاده و قدرت
دیرود شده با سکون قلب و وقار ظاهر و اینکه قطع نماید سعی را بدون
ضرورت و هروله نمودن از برای مردان در ما بین مناره و کوچه عطاران
و هرگاه فراموش نماید هروله را برگردد و قهقری یعنی براه رفتن از
عقب و تدارک نماید هروله را اما دیگر آنکه شروع نموده و از شرط ها نیز و هرگاه
کسی سعی نماید سواره حرکت دهد چهار پای خود را الشرط آنکه اذیت رساند
با حدی بوده بسم الله و بالله وصلی الله علی محمد و آله اللهم
اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاکرم

فصل چهارم در تقصیر است و آن عبارت از قصر نمودن مستحبی مو و ناخن است
و بسبب آن حلال میگردد محرمات احرام عمره متمتع بها اما عمره مفرده
پس تمام محرمات حلال میگردد مگر زنان آنها نمودن بعد از تقصیر دو
رکعت نماز و واجبات تقصیر نیست مقارن فعل است بنحوی که تقصیر

تقصیر

واقع می سازم از برای بیرون رفتن از احرام عمره متمتع بها برای آنکه واجب
قربة الی الله و بگذارم این نیت با همه ما با حرکت تقصیر و لازم نیز از دو از تقصیر
آنکه سعی بلکه جایز نیست آمیختن و تراشیدن و کندن و چیدن به دندان و غیر
اینها و نیست فرقی در میانه موی سر و غیره و مجزی نیست تراشیدن سر
در عمره متمتع بها لیکن در عمره مفرده مجزی است و مکان تقصیر مکه است و
مستحب است بودن بر حال تقصیر بر مروه و واجب است نمودن در تقصیر مقدم
واجب نمودن موازی جمیع اطراف با پای شانه و چیدن همه ناخنها و شبیه
کردن به محرم بعد از تقصیر در ترک جامه دوخته تا آنکه مشغول گردد باحرام
حج و همچنین مستحب است از برای اهل مکه شبیه کردن به محرم در ترک پوشیدن جامه
دوخته در تمام موسم حج **مقاله ثانیه** در افعال حج است و در او چند فصل است

اول در احرام است و کیفیت او و در واجبات و محرمات آن گذشت لکن
لیکن در اینجا نیت میکند احرام حج را و کیفیت نیت است که احرام میبندم

در افعال حج

بحج تمتع اسلامی و بگوید لبیک های چهارگانه را از برای بستن این احرام
واجب قربة الی الله پس مقارن میسازد با این نیت لبیک اللهم
لبیک الی آخره را که گذشت که محل احرام حج مکه است و افضل
مسجد است و افضل مسجد مقام و زیر ناودان است و افضل زمان روز
هشتم است بعد از زوال در عقب نماز ظهر و عصری که واقع شده باشند بعقب
نماز سنتی احرام که گذشت و مستحب است بلند نمودن صوت بتلبیه در موضع احرام
اگر بوده باشد پیاده و اگر سواره بوده باشد بلند نماید صوت خود را بتلبیه
در وقتی که برخیزانند او را شتر او برای توجه بعرفات مخصوص در زمانیکه
مشرف گردد بر ابطح و بگوید در زمانیکه متوجه گردد بمنی اللهم ایاک
ارجو و ایاک ادعو فبلغنی املی و اصلح لی عملی و چون
رسید بمنی بگوید اللهم هذه منی وهی مما مننت به علینا
من المناسك فاسئلك ان تمن علی بما مننت به علی

انبیائک

انبیائک وفی فضلک و مستحب است بروز آوردن در منی تا شب نهم
ذی الحجه و مستحب است که نکند روز از منی تا آن زمان که آفتاب طلوع نماید پس
چون از منی توجه نماید بسوی عرفات بگوید اللهم الیک صمدت
وایاک اعتمدت و وجهک اردت اسئلک ان تبارک
لی فی رحلتی وان تقضی لی حاجتی وان تجعلنی ممن تباهی به
الیوم من هو افضل منی و مستمر است تلبیه بطریق استحباب
تا آنکه برسد بعرفه **فصل ثانی** در وقوف بعرفه است و آن وقوف عبارت است
از بودن بعرفه از زوال آفتاب تا غروب آن از روز نهم ذی حجه که اول
که در زمان تحقق شدن زوال است مقارن نیت باید باشد و بعد از تحقق
زوال نیت چنین کند که توقف مینمایم در عرفه از برای حج تمتع اسلامی
واجب قربة الی الله باقی مانده بحکم این نیت تا آخر وقوف در رکن

مستحبی توقف نمودن در ادای نماز نیست و اگرچه بطریق جمع نمودن باشد
و غیر مستحبی اجیر غیر لازمی است و در عرفه با همین این چهار است که توبه و غره
و ذی الحجه زوار آن بوده باشد و مستحبات وقوف غسل نمودن پیش
از زوال است و جمع نمودن است شبکه با اوست و قطع نمودن علاقه ها است
که منع کننده او از اقبال بسوی خدا تعالی در موقف و جمع نمودن نماز ظهر
و عصر است در اول وقت بیک اذان و دو اقامه و وقوف نمودن در دامنه
سمت چپ کوه نزدیک بودن به سنه و بپای ایستادن نماز از فراغ از صلوة
با قدرت و رو بقبله بودن و حضور قلب و بسیار گفتن الله اکبر و
الحمد لله و لا اله الا الله و سبحان الله و همچنین ثنا گوید
خدا تعالی را آن نوعی که او سزاوار است و پناه بردن بخدا تعالی از شیطان
چه او حریص است بر اینکه غافل گرداند مؤمن را در این وقت شریف و استغفار

نمودن بقلب و لسان و اقرار کردن در نحو نمودن و گریه کردن یا خود را
بصورت گریه کننده برآوردن و دعا کردن از برای برادران
مؤمن خود و اقلا چهل نفر را دعا کردن و ظاهر بودن از زیر آسمان
مگر آنکه مضطر گردد بسایه و در همه اوقات وقوف مشغول بودن
باستغفار و در روز عرفه از دعا نمودن بلکه بر وجه قابل کرده شده دعا
ماثور بسیار است و اعظم آنها دعای عرفه است که مروی است از جناب
امام حسین علیه السلام و حضرت امام زین العابدین علیه السلام و خواندن آیه از اول
سوره بقره و توحید سه مرتبه و آیة الکرسی و آیه سخره که در اعراف است
اولش ان ربکم الله است آخرش المحسنین و معوذتین و ...
گفتن و در مقابل نعمتهای او تفصیل و عمل خیر بیاد آوردن آنقدر که
تواند و ترک سخنهای بیهوده نمودن **فصل ثالث** در وقوف بمشعر الحرام

و چون غروب کند آفتاب در روز عرفه پس بی‌فاصله روانه شود بسوی مشعر الحرام
و چون با سکینه و وقار رود در حال روانه شدن این استغفار را بخواند
اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه
ابداً ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا
لی مرحوما مغفورا لی بافضل ما ینقلب به الیوم
احد من وفدک علیک واعطنی افضل ما اعطیت
احدا منهم من الخیر والبرکة والرضوان والمغفرة و
بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او
کثیر و بارک لهم فی ذلک بسیار بگوید اللهم اعتق
رقبتی من النار و چون رسید بمشعر واجب است بودن
در مشعر تا طلوع صبح و نیت چنین کند که توقف مینمایم در مشعر الحرام

صوتی

از برای

از برای حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله و حد مشعر مابین مازمین
تا حیاض و تا وادی محسر باشد و مستحب است زنده داشتن این شب
بعبادت از برای آنکه درهای آسمان بسته نمیشود در این شب از برای [illegible]
صوتهای مؤمنین پس چون صبح شد واجب است بودن در او تا طلوع
آفتاب و نیت چنین کند در وقت محقق شدن طلوع صبح که وقوف
میکنم در مشعر الحرام از برای حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله و با
بحکم این نیت باقی ماند تا آخر وقوف که طلوع آفتاب است و این واجبات
در وقوف بعرفه و مشعر در صورت اختیار است اما با اضطرار پس مخیر است
میان وقوف بعرفه در شب دهم و میان وقوف در مشعر در میان
شب نیز و در مابین طلوع آفتاب و زوال او از روز دهم پس هرگاه ادراک کند حج
با دراک هر دو وقوف اختیاری یا یکی از دو اختیاری و همچنین

ادراک بشود باد ادراک او وقوف اضطراری یکی از دو اضطراری اختیاری
دیگر نه یک اضطراری شها و در مجزی بودن اضطراری مشعر شها قولی است
که خالی از قوة نیست این مجزی بودن اختیاری با دو اضطراری با
یک اضطراری با اختیاری یا اضطراری مشعر شها در دقتی است که
ترک اختیاری عمداً نموده باشد چنانچه گذشت و مستحب است خواندن
این دعا در مشعر اللهم هذه جمع فاجمع لی فیها جوامع الخیر
اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سئلتك ان تجمعه
لی فی قلبی ثم اطلب الیك ان تعرفنی ما عرفت اولیائك
فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشر برحمتك اللهم رب
المشعر الحرام فك رقبتی من النار واوسع علی من
رزقك الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس

اللهم

اللهم انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول
ولكل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا
ان تقیلنی عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن
خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی پیش از
آفتاب طلوع نمود روانه شود بسوی منی با سکینه و وقار و در حالتی که
مشغول باشد بذکر خدای تعالی و باستغفار و بدعا و در همین مستحب است
هروله نمودن در وادی محسر از برای پیاده و سواره و هرگاه فراموش
نماید هروله را مستحب است که برگردد بوادی محسر و هروله نماید
و مقدار آن صد ... آن بکله رسیده باشد چنانچه در ... گذشت
ذکر ... در حال هروله ... اللهم سلم لی عهدی واقبل توبتی
واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی ...
بر چیدن سنگهای ریزه از مشعر از برای رمی جمرات بقدر مقدار عدد

و اگر از برای احتیاط بر ناید و از مشعار بر چینند باکی نیست و مستحب است که
ابلق و در رنگ سیاه و بر چیده از زمین یعنی شکسته از چیزی و نقطه دار باشند
و همچنین سست و بقدر سر انگشت و غیر کحلی و شسته شده باشند **فصل**
چهارم در اعمال شدن منی است در یوم النحر که روز عید است از برای رمی
جمره عقبه و ذبح قربانی و تراشیدن سر و کاکل آوردن این اعمال بهمین
ترتیب است پس اگر این سه عمل را در منی بعکس ترتیب مذکور بعمل آورد
گناهکار خواهد بود و لیکن مجزی است و چون رسید بمنی پس ابتدا نماید
برمی جمره عقبه و آن جمره ایست که واقع است بر طرفی از برای منی است
و در طرف مکه و حد دیگر وادی محسر است و معتبر است در سنگریزه‌های
رمی آنکه معدود باشند و حرمی غیر مسجدی باشند یعنی که از حرم بر چیده
باشند لیکن نه از مسجد حرم و معتبر است بکر بودن یعنی که از سنگریزه‌ها
که آنها رمی جمره شده نباشند و باید [illegible] رمی حصی کم [illegible] اجزای

سنگ

سنگریزه است لعل آنچه و باید بفعل خود جمع کننده باشد پس هرگاه بعد و عجز
رمی متحقق شود مجزی نیست و باید بدست مباشر رمی شود و نه بسایر
اعضا آنچه واجب است در رمی نیت بجهة آنکه آنجا نیت مقارن اول رمی
بوده باشد و چنین نیت کند که رمی این جمره میکنم [illegible] سنگریزه
از برای حج تمتع اسلامی ادا واجب قربة الی الله و باید بگویم این نیت
باقی ماند تا باخر رمی ظاهر است که ادا و متعرض شدن عدد
کمال نیست آنچه واجب است در نیت وقت رمی از طلوع
آفتاب است تا غروب و [illegible] هرگاه فوت شود در روز
عید قضا اقدم دارد و مراد از وقت قضا آنچه بیرون برود
که نیست روز سیزدهم [illegible] باب آنچه مستحب است در رمی طهارت و پیاده
رفتن از برای رمی همچنان مستحب است در رمی جمره عقبه پشت بقبله
نمودن و مقابل کردن بجمره عقبه و دور بودن از جمره بقدر ده

ذراع تا به پنج ذراع و رمی نمودن آن چنان که وضع نماید سنگ ریزه را بر باطن
انگشت ابهام و بیندازد آن را به دفع کرده او را با ناخن سبابه و در صورت
تعارض نمودن و رمی با انداختن پس کیفیت مقدم دارد انداختن
با این کیفیت را از برای بیرون رفتن از شبهه وجوب چنانکه قول آنها است
و در انداختن هر سنگ ریزه بخواند این دعا که اللهم ادحر عنی الشیطان
اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنة نبیک اللهم
اجعله حجا مبرورا و عملا مقبولا و سعیا مشکورا
و ذنبا مغفورا و واجب است قربانی کردن در منی بر کسی که عمره
حج تمتع بجا آورده اگر چه فرض او قران و افراد بوده باشد و واجب است
بودن قربانی از جنس شتر و گاو و گوسفند و بز و کمتر سنی که مجزی است
از شتر آنست که داخل شده باشد در سال ششم و از گوسفند و بز و گاو
آنست که داخل شده باشد در سال دویم و کافیست در گوسفند آنکه شش ماهه

تمام و شسته باشد و واجب است که تام الخلقه باشد پس مجزی نیست کور و لاغر
جرب دار و گوش و شاخ شکسته و آنچه که شاخ و اندرون او شکسته باشد و آن
حیوانیکه گوش او بریده شده باشد یا بعضی از گوش او بریده شده
باشد و همچنین مجزی نیست حیوانیکه بیضه او را کشیده باشند و مجزی است
آن حیوانی که نبودن گوش یا شاخ در او از اصل خلقت بوده باشد و واجب است
نحر و ذبح قربانی آنچه در وی کلیه او پیه بوده باشد و کافیست در پیه داشتن
کلیه ظنی که از تجربه بهم رسد یا بخبر دادن شخصی که عارف بر این معنی بوده
باشد و هرگاه قربانی را ذبح کند خلاف مظنون ظاهر شود مجزی است و
هرگاه قربانی را بعد از شراء و قبل از ذبح لاغر ظاهر شود که مظنه او چاق بوده مجزی است
و هرگاه نیابد قربانی را و بجا آورد نیت آن را بسپارد قیمت به شخص عادلی
تا آنکه قربانی خریده و بنیابت او ذبح نماید در ذی الحجه پس اگر متعذر
شود که تحصیل قربانی در ذی الحجه سال حاضر تحصیل نماید در ذی الحجه سال آینده

و قربانی نماید و هرگاه عاجز باشد از قیمت روزه بدارد و بدل قربانی
سه روز متوالی در ذی الحجه و هفت روز در وطن مسئله هرگاه برگردد بسوی
اهل خود کسی که حج را درک کرده رود بسوی اهل خود و نماید هفت روز را روزه
بدارد و اگر در مکه نشسته بمقداری از زمان که در آن ممکن بود رسیدن
باهل خود و مستحب است اناث بودن در شتر و گاو و ذکور بودن در غنم اینها
و مستحب است در قربانی اینکه در عرفه حاضر گردانیده شده باشد و کافیست
قول مالک در حضور بعرفه و همچنان مستحب است فربه بودن زیاده از آن
مقدار که واجب بود و مستحب است اینکه خود مباشر ذبح و نحر گردد و اگر
خوب نتواند بعمل آورد ذبح را اولا نایب گرفته دست خود را با دست
نایب قرار داده نایب ذبح یا نحر نماید و مستحب است گفتن این دعا
در وقت ذبح یا نحر وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی

ونسکی

ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له و
بذلك امرت وانا من المسلمين اللهم منك ولك
بسم الله والله اكبر اللهم تقبل مني و واجب است نيت باين
نحو که ذبح یا نحر میکنم این قربانی را در حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله
و معتبر است مقارن بودن نیت با اول فعل و همچنین واجب است بحکم
نیت باقی بودن تا آخر ذبح یا نحر و واجب است قسمت نمودن این قربانی
به ثلث یک ثلث را خود اکل نماید یا قدری از ثلث را و یک ثلث را هدیه
گرداند از برای برادران مومن خود و ثلث دیگر را صدقه گرداند بر فقرای
مومنین و ترتیب در اکل و هدیه و صدقه نیت و نیت در هر سه لازم است
باین نحو که اکل میکنم از قربانی حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله و در
هدیه چنین نیت کند هدیه میکنم ثلث قربانی حج تمتع اسلامی را واجب
قربة الی الله پس از قربانی واجب است تراشیدن سر یا جدا کردن مو یا ناخن

بنحوی که گذشت و متعین نیست بریدن و چیدن قدری از موی یا ناخن و
واجبست نیت این نحو که سر میتراشم یا تقصیر مینمایم از برای بیرون
رفتن از احرام حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله و واجبست مقارنه
نیت با اول فعل و باقی ماندن بحکم نیت تا آخر فعل و مستحبست رو بقبله
بودن و ابتدا نمودن بتراشیدن موی پیش از جانب راست و بسم الله
گفتن و کسی که سر خود می تراشد و خواندن این دعا اللهم اعطنی
بکل شعرة نورا یوم القیمة و بیرون نرود از منی تا آنکه رمی جمره
عقبه و ذبح و حلق یا تقصیر را بجای آورد و هرگاه بیرون رفته باشد
بجهت آنکه این اعمال او واقع نشده باشد برمیگردد از برای عمل رمی
و در مکه ذو الحجه باقی است و هرگاه متعذر شود بسیار نیست قربانی را
بعد لیکن تا آنکه او قربانی خریده نایب او ذبح نماید چنانکه گذشت و در
هر مکانی که هست سر خود را تراشیده موی سر خود را ...

دفن نماید استحبابا اما ... بیرون میرود و وقت او ... سر ... از حرم
و باید قضا نماید در سال آینده و بسبب تراشیدن سر یا تقصیر نمودن
حلال میشود جمیع محرمات احرام مگر طیب و نسوان و صید و پس از این
حلال میگردد طیب بسبب سعی در ما بین صفا و مروه بعد از طواف زیارت
و حلال میشوند نسوان بسبب طواف نسا بعد از اعمال منی و سعی و
طواف زیارت اولی توقف حلال شدن صید است که
احرام حرام شده بود بر طواف نسا **فصل پنجم** در رجوع نمودن
بسوی مکه است از برای طواف و سعی مقدمات این اعمال و کیفیت
ایشان و واجبات و مستحبات آنها بهمان نحو است که گذشت و نیت
این که طواف میکنم هفت شوط از حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله
و دو رکعت نماز طواف حج تمتع اسلامی بجای آورم قربة الی الله و سعی
میکنم هفت شوط از حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله طواف نسا

حج تمتع اسلامی بجا می آورم اراده حج قربة الی الله و مستحب است واقع ساختن
این اعمال سه گانه در روز عید و اگر در عید واقع نسازد در فردای عید
بجا می آورد و تا چند روز هم نیز از فردای عید در حال اختیار بر قول اشهر
لیکن اقرب جواز است و بر تقدیر عدم جواز گناه خواهد بود لیکن عملها
صحیح واقع خواهد شد و بیرون میرود وقت عملهای سه گانه به بیرون رفتن
شدن ذی الحجه اجماعا و واجب است ترتیب در این اعمال چنانکه مذکور
شد و طواف نسا و واجب است بر جمیع چه قادر بر مقاربت زنان
باشد و چه نباشد و نه خنثی و پیر از جمال تو آنها و مرد و زن و غیر
اینها و به ترک طواف نسا بهم میرسد و حرام بودن نساء **فصل**
ششم در عود بسوی منی است از برای ماندن در آن در شبهای ایام تشریق
که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بوده باشد و رمی جمرات در روزهای آنها
واجب است بیتوته در منی در شبهای ایام تشریق و جایز است کسی را

در حال احرام از صید و زنان اجتناب نموده باشد ترک بیتوته در شب سیزدهم مگر
اینکه آفتاب در منی بوده آفتاب غروب نموده باشد پس واجب خواهد گردید
افضل بیتوته است در شب سیزدهم در باب کسی که بر او واجب نبوده باشد قدر
واجب بیتوته نمودن در منی است در شب نصف آن و هر گاه در غیر منی
بیتوته نماید پس در عوض هر شبی یک گوسفند کفاره بدهد مگر اینکه بیتوته
نماید در مکه با آنکه مشغول بوده باشد بعبادت در جمیع یا تتمه در تمام شب
مگر آنکه مضطر گردد بسوی غیر عبادت مانند مشغول نمودن بغذا و
آشامیدن آب و خوابیدن که برباید او را و واجب است در بیتوته نیت
در وقت متحقق شدن غروب پس بگوید بیتوته میکنم این شب را در منی
از برای حج تمتع اسلامی واجب قربة الی الله و واجب است باقی بودن
بحکم نیت تا آخر و واجب است رمی جمرات سه گانه در هر روز از روزها
که واجب است بیتوته شب آن و رمی هر یک از جمرات به هفت سنگریزه

و باید رمی به این ترتیب بوده باشد ابتدا نماید باولی بعد از آن بوسطی بعد بجمره
عقبه پس اگر بعکس ترتیب مذکور رمی نماید اعاده نماید رمی را بنحوی که
ترتیب بعمل آید یعنی اگر کسی رمی جمره وسطی و جمره عقبه را واقع سازد
هرگاه اوّل جمره عقبه و بعد رمی وسطی و پس از آن اولی نموده باشد و در این
صورت باید که فروض خلاف ترتیب دو در صورت نسیان و جهل مسئله
ترتیب حاصل می‌شود برمی چهار سنگ بهر یک از جمرات بترتیب
مذکور یا برمی چهار عدد در جمره اولی و رمی تمام عدد در دو جمره دیگر
پس در این صورت کامل گرداند ناقص را امّا در صورت عدم حصول
پس به در عدد کامل گرداند رمی جمره اولی را و اعاده نماید رمی
جمره وسطی و جمره عقبه را و همچنین است هرگاه رمی جمره ثانیه نموده باشد
بقدر چهار عدد و رمی کامل نموده باشد ثالثه را یعنی در صورت عدم
کامل گرداند ناقص را و بعد اعاده نماید رمی جمره ثالثه را و در غیر عدد

بر

بیست حجری الّا کامل نمودن ناقص و هرگاه رمی نماید بکمتر از چهار سنگ زیاده
در اولی یا وسطی باطل خواهد گردید ما بعد او مطلقاً چه عمداً بوده باشد
این نقص و چه سهواً و چه از روی جهل بمسئله و امّا خود رمی ناقص
پس او نیز باطل است بنابر اقوی و کیفیت رمی و واجبات و مستحبات
او نحوی است که گذشت لیکن فرقی در رمی جمرات که مستحب است
که مستحب است استقبال قبله در دو جمره اولی و وسطی و رمی این دو
جمره از طرف راست آنها و از طرف چپ خود رمی کننده و گذشت
که پشت بقبله نماید در جمره عقبه و افضل اوقات رمی نزد
زوال است و مستحب است اقامت یعنی بقیه ایام تشریق البته در منی
گردیده و اقامت نمودن بمنی افضل است از طواف مستحب و جایز است
حاج رمی جمرات ثلث نمود در یوم ثانی از ایام تشریق و جایز است
که کوچ کند بسوی مکه از برای طواف نافله و ساقط است از او وظیفه

پس چون شب سیزدهم هرگاه در حال احرام از زنان و صید اجتناب نموده
باشد دیگر نباید این کوچ کردن بعد از زوال است و هرگاه از زنان و صید
اجتناب نکرده کوچ کردن نفری که دوم که نفر ثانی باشد در روز سیزدهم است
و در این روز کوچ کردن قبل از زوال جایز است بلکه افضل آنکه پیش از زوال
نموده باشد و افضل در روز سیزدهم تا هنگام آنست بعد از زوال از آنکه
آنکه رمی جمرات را در نزد زوال واقع سازد و افضل از برای کسی
در منی اقامه نموده باشد اینست که اداء نماید صلوة فریضه و نافله خود را
در مسجد خیف و افضل مسجد خیف مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله باشد
و آن از مناره است تا بقدر سی ذراع بسمت قبله و از یمین و یسار نیز
بقدر سی ذراع است پس تحقیق نماز که کرده در این مسجد رسول صلی الله علیه و آله
از آنحضرت روایت شده که هرکه نماز گذارد در مسجد منی صد رکعت برابری
خواهد کرد با عبادت هفتاد سال و کسی که صد مرتبه تسبیح خدا گوید در او

ثواب

ثواب نوشته خدای تعالی از برای او اجر آزاد نمودن یک بنده را و کسیکه
صد مرتبه لا اله الا الله گوید در او برابری خواهد کرد زنده
نمودن یک نفس را و کسی که حمد خدا گوید در او صد مرتبه برابری خواهد نمود
خراج گرفته عراقین را که در راه خدا انفاق نماید و مستحب است
شش رکعت نماز در صومعه مسجد که کوچ کنند از منی و چون فارغ گردید از
اعمال منی مستحب است عود نمودن بمکه از برای طواف وداع و از
برای داخل شدن به مکه خصوصا در باب نو حاجی مستحب است
از برای داخل شدن به مکه غسل نمودن پا برهنه شدن و
با سکینه و وقار راه رفتن و داخل شدن و خاضع بودن هنگام دخول
به مکه پس رفتن به مکه کعبه معظمه که در میانه دو ستون
که در عقب در واقع شده و در بالای او هر رکعت نمازی بجای آورد و
همچنین مستحب است از برای او بجای آوردن هر رکعت نماز در ...

میاید بسوی سنگ کرده پیش قبله بایستد بالای او دست خود را بجهت آسمان
میدارد و طول میدهد دعا را و مبالغه مینماید در حضور قلب و در خشوع
خضوع و کوتاه کند نظر خود را از آنچیزها که مشغول میسازند
قلب او را چون بیرون آمد از بیت دو رکعت نماز گذارد در جانب
راست در آن موضع مقام بود در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و آن مقام
الحال پیش تر از مطاف گشت و مستحب است آمدن بمساجد و مواضع
مشرفه در مکه و همچنین مستحب است زیارت پیغمبر و ائمه علیهم السلام و فاطمه
در مدینه و آمدن بقبور شهداء و صحابه و صالحین فرمود رسول خدا
کسیکه حج کند و مرا زیارت نکند پس جفا کرده است بمن و کسی که بمن جفا
کند خواهم جفا نمود بر او در روز قیامت و کسی که بیاید بسوی من
از برای زیارت من خواهم بود شفیع او در روز قیامت و مرویست
از فاطمه علیها السلام که فرمودند خبر داد مرا پدر من آنکه کسی که سلام کند بر پدرم

و بر من سه روز واجب گرداند خدای تعالی از برای او بهشت را پس گفته
شد در حجره‌ها سماست فرمودند بلی در حجره‌ها و بعد از ممات و مستحب است
که زیارت کنند خانه جناب فاطمه را و در روضه بقیع را و فرمودند جناب
امام موسی بن جعفر علیه السلام ابتدا نمایند بکعبه و ختم نمایند بما و مرویست از
حضرت صادق علیه السلام که کسی که زیارت کند امام مفترض الطاعه را واجب بود
از برای او ثواب یک حج مبرور و مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام
اینکه از برای هر امامی عهدی است در گردن دوستان و شیعیان او
و بدرستیکه از تمامیه وفاء بعهد و نیکی اداء آن عهد زیارت قبور
ایشان است پس کسیکه زیارت کند ایشانرا و حال آنکه رغبت در زیارت
ایشان باشد و تصدیق کننده باشد بآن چیزی که رغبت کرده‌اند
ایشان بآنها خواهند بود آن امامان شفیع او در روز قیامت و اخبار
در این باب بیرون است از حد و احصاء و آداب زیارت غسل است قبل از

داخل شدن بمشهد و با طهارت بودن در وقت زیارت و آمدن بسوی
مشهد بخشوع قلب و خضوع جوارح و در جامهای پاک و نو و ایستادن در
در مشهد و دعا خواندن و اذن طلب نمودن آن بطریقی که روایت شده
پس اگر یافت خشوعی و رقت قلبی داخل شود و الا سعی نماید در تحصیل
نمودن زمان رقت و چون خواهد داخل شود مقدم دارد پای راست خود را
و بایستد مقابل ضریح بنحوی که متصل باشد یا متصل نباشد و ببوسد
ضریح شریف را پس روی خود را مواجه روی مزور و پشت خود را
بسمت قبله گردانیده و زیارت نماید بزیارتهائی که از اهل بیت سلام الله
علیهم رسیده است و اقل مرتبه زیارت چنانکه مأثور است حاضر شدن
در مشهد و سلام کردن است پس از زیارت بگذارد روی راست خود را بر
ضریح و دعا کند به تضرع و بعد از آن جانب چپ روی خود را گذارد و بعد از آن نماید
از خدای تعالی بحق او تعالی و بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل

مزور

مزور و پس از اینها دو رکعت نماز زیارت بجای آورد و هرگاه بوده باشد زیارت
شده حضرت رسول صلی الله نماز زیارت را در روضه گذارد و هدیه گردانیده شود
نماز زیارت از برای مزور و دعا میخواند بعد از نماز بدعای مأثور و اگر خواهد
دعای مأثور را بخواند و جائیکه بنظرش آید در دعا تقدیم دهد یعنی دیگر را
با خود شریک گرداند چه در بعضی روایات دعا نزد قبر خواهد بود و حاجت [illegible]
نماید بعد از اینها قرائت قرآن و هدیه نماید از برای مزور در آنچه نفع عظیم
او و منتفع باینها همه شخص زیارت کننده است و ختم نماید اینها را
بصدقه دادن بمجاوران و خادمان و محتاجان در این
بقعه و بوده باشد شخص بعد از رجوع و زیارت
بهتر از زمان سابق بنحوی این
علامت قبول رسیده
[illegible]
[illegible] ۱۲۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
الطاهرين اما بعد فيقول العبد الجاني والاسير الفاني
كاظم بن قاسم الحسيني الرشتي ان مسئلة المعراج الجسماني
لنبينا صلى الله عليه وآله مما لا ينكرها الا الملحدون ولا
يجحدها الا المعاندون وهي من اركان الدين المعروفة بين
المسلمين ومنكرها كافر على اليقين ومخلد في النار ابد
الآبدين وممن اصر على وقوع العروج الجسماني الجسدي
حتى بثيابه صلى الله عليه وآله ونعله ورد على المنكرين
وابطل شبه المخالفين واوضح الامر وافصح وكشف عن
حقيقة الواقع وشرح واجاب عن جميع الشبهات ورد
ادلة اصحاب الجهالات واثبت العروج الجسدي الجسمي
في جميع الحالات شيخنا ومولانا واستادنا وسنادنا
ومعتمدنا اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه واسكنه

بحبوحة

بحبوحة جنانه واوصله الى اعلى درجات رضوانه حيث
بين واوضح ذكرنا فصح وفصل وشرح في غير موضع من رسائله
وكتبه واجوبته للمسائل وسائر مباحثاته بحيث كل من يسمع منه
وحضر لديه طريقته ومسلكه صار وقوع هذا المعراج عنده
من اجلى البديهيات واجلى البينات فمما ذكره اعلى الله مقامه
ما في شرح الزيارة الجامعة عند قوله عليه السلام مستجير بكم الحال
قال وهذا اصعد النبي صلى الله عليه وآله ليلة المعراج
بجسمه الشريف مع ما فيه من البشرية الكثيفة وبثيابه
التي عليه ولم يمنعه ذلك عن اختراق السموات والحجب
عن الانوار لعلة ما فيه من الكثافة الارضية لانه صلى الله
عليه وآله كان يمشي في الشمس ولم يكن له ظل مع ان ثيابه
عليه لاضمحلالها في عظيم نورانيته وكذلك حكم اهل بيته
الاثني عشر المعصومين صلى الله عليهم اجمعين ومثال ذلك
انك لو وضعت مثقالا من التراب في مثقال من الماء او اقل او اكثر

بقليل كان الما كدرا لكدورة كثافة التراب ولو وضعت
مثقال التراب المذكور في البحر المحيط لم يظهر لمثقال التراب
اثر بل يكون مضمحلا ومعدوما بالنسبة الى البحر المحيط سواء
نعم لو نظرت الى المثقال التراب في قدح من البحر المحيط
قبل الممتزج والاضمحلال ادركته كذلك فح انظر
الان ايها المنصف المتدبر في صراحة هذا القول في ان
عروجه عليه السلام انما كان بجسمه بل بجسده بل بكثافة
بشريته بل بثيابه التي هي اكثف ثم قرر ما ذكره بالدليل
القطعي والمثال الحسي وذكر ايضا اعلى الله درجته ورفع
في عليين منزلته في جواب بعض المسائل قال قدس الله
نفسه الزكية ان رسول الله صلى الله عليه واله عرج بجسده
الشريف وعليه ثيابه الى الحجب حتى كان من ربه قاب
قوسين او ادنى وساق الكلام الى ان قال رحمه الله و
جسمه الشريف الطف من كل ما ذكرنا حتى يقف في الشمس

ولا يظهر

ولا يظهر له ظل وعليه ثيابه وصعد الى ما وراء الحجب وعليه
ثيابه فانه ما صعد عاريا كما وصف في الشمس وليس بعبار
ولا يمنع كثافة ثيابه جميع نورانيته اذ وقف في الشمس ولا
لطافته اذا خرق الحجب لقلة كثافة ثيابه اذا نسبها الى لطافة
جسمه ونورانيته انتهى وهذه الكلمات الشريفة ايضا صريحة
الدلالة واضحة المقالة في المدعى وذكر ايضا طيب الله
نفسه وعطر رمسه في بعض الاجوبة قال واما ان الجسم
يدرك المجردات بغير توسط شيء والمجردات يدرك
الجسمانيات بغير توسط شيء فالوجدان الجسم في الجنة
صاف عن جميع الاكدار والاعراض كمثل جسد النبي
والائمة عليه وعليهم السلام في هذه الدنيا فانه صعد به الى قاب
قوسين او ادنى وقاب قوسين هو رتبة العقل الكلي
ومقام او ادنى فوق العقل الكلي فاذا تجاوز بجسمه
مرتبة العقل الكلي فبالطريق الاولى يدرك المعاني وما

الكلام الى ان قال وبرهان ذلك مذكور في علم الصناعة
يطلع عليه من يعرف اسمه كلام اعلى الله مقامه وهذا
اصرح من غيره فانه بالغ في العروج الجسدي حتى قال
انه صلى الله عليه وآله تجاوز عن رتبة العقل الكلي بالجسد
البشري ومثل هذه الكلمات في كتبه ورسائله واجوبته
للمسائل اكثر من ان تحصى واعلى من ان تستقصى تركناها
خوفا للاطالة لان العاقل تكفيه الاشارة والجاهل
المعاند لا يكفيه الف عبارة وهل يتوهم عاقل بعد ملاحظة
هذه الكلمات مع هذه التصريحات الشديدة والمبالغات
الاكيدة نسبة الانكار اليه عطر الله تربته المعراج
الجسماني والجسداني وكلا الا ان ينكر حسه ويعاند
نفسه فالاعراض عنه اولى والسكوت عن جوابه اليق
ولكن لما كانت مسئلة المعراج الجسماني وان كانت
واقعة محققة لا يرتاب فيه احد ولا يشك في تحقيقه

مؤمن

مؤمن موحد الا ان تصويرها وتحقيقها والغور في معانيها
ومبانيها وكشف الستر عن حقائق اسرارها مع اختلاف
العلماء في الخرق والالتيام واتفاق الحكماء على نفيهما
واستلزام العروج الجسماني ذلك وما ورد ان الصلوة
وساير العبادات انما شرعت ليلة المعراج مع ان النبي
صلى الله عليه وآله كان يصلي قبل المعراج ويعبد الله
وان المعراج كان بعد بعثته صلى الله عليه وآله
بسنتين او بسبع على الاختلاف وما ورد ان رسول الله
صلى الله راى الانبيا كل نبي في سماء من السموات
مع ما ثبت بضرورة المذهب ان الانبيا بل كل مؤمن
في الجنة وان جنة الدنيا وراء جبل قاف في مدينة
جابلقا وجابرسا او في وادي السلام وان الجنة
فوق السموات السبع في الكرسي كما قد روي ان
الجنان سقفها عرش الرحمن وما ورد انه صلى الله

عليه وآله صلى بالانبياء في بيت المقدس واي صلوة
كانت هذه ويشعر بعض الروايات انها صلوة
الظهر مع انه صلى الله عليه وآله صعد في الليل
ورجع في الليل فاين موضع صلوة الظهر وروي
ايضا انه صلى الله عليه وآله لما وصل الى العرش
اتاه النداء من العلي الاعلى يا محمد ادن من صاد
فتوضأ لصلوة الظهر وروي ان جبرئيل عليه السلام
خاطبه وقال يا محمد لقد وطئت موطئا ما وطأه
قبلك احد لا ملك مقرب ولا نبي مرسل قف فان
ربك يصلي فقال صلى الله عليه وآله وكيف يصلي
قال يقول سبوح قدوس انا رب الملائكة والروح
مع ما ورد ان جبرئيل تخلف عن النبي صلى الله
عليه وآله قبل الوقوف وقبل تشرفه بكلام الله الملك
العلام ومناجاة الرب بعد عليه صلوة والسلام وان

الاذان

الاذان والاقامة انما شرعا في السماء الرابعة في تلك الليلة
مع انه صلى الله عليه وآله قبل المعراج كان يصلي فيؤذنه
ويقيم قطعا وان هذا الصعود هل كان في الزمان او في
الدهر والزمان والدهر اي شيء وحقيقتهما وسرعة
هذه الحركات وقطع تلك المضايق والدوائر ما علتها
وما سببها وان كان الله سبحانه يفعل ما يشاء كما يشاء
بما يشاء لكنه سبحانه ما يفعل الا بالحكمة ولا يجري فعله
الا بسبب كما نطق به فصيح لسان الوحي ابى الله ان
يجري الاشياء الا باسبابها والحاصل هذه المسألة تحقيقها
وتنقيحها قد صعب على العلماء الفحول من اهل المعقول
والمنقول ممن له قدم راسخ في العلم وجرت عادة العلماء
الماهرين والفضلاء الكاملين بالبحث عن حقيقتها والسؤال
عن ماهيتها والتوفيق بين الاختلافات الواقعة فيها
والتحقيق عن هدم القواعد الكثيرة فيها لصعوبة مسلكها

ودقة مأخذها ولما كان مولانا واستاذها هو المنهل
لعطاشى الهائمين فى فلوات امثال هذه المشكلات
والعلم المرشد السالكين المتحيرين فى تيه اشباه
هذه المعضلات والكوكب الدرى لاضاءة قلوب
اهل الشبهات والشهاب الثاقب لرجم شياطين الشكوك
والخيالات توجهت الى حضرة جنابه ركائب السؤالات
واناخت بفناء عزه مطايا الطلبات اذ لم يجد سواه
بعد ساداته ملاذا او لم تعثر على غيره بعدهم اليه
فى هذه الازمان لجميع المسائل معاذا امتثلت العلماء
الاعلام ذوو مهارة فى فنون وعلوم عظام يسألونه
عن مسائل صعبة مستصعبة تكل دونها الافهام
وتقصر عن ادراكها الاحلام وكان يجيب رحمه الله
كل احد على قدره واضعا كل شىء فى موضعه ويتكلم
مع كل احد بلسانه ولغته جريا على عادة ساداته

وهو اليه

وهو اليه كما قالوا عليهم السلام انا لانخاطب الناس الا
على ما يعرفون وقالوا ايضا عليهم السلام ما معناه لو زدتم
فى السؤال حرفا واحدا لزدنا فى الجواب حرفا واحدا
ولما كانت اصطلاحات العلماء فى فنون العلوم مختلفة
لا تشبه الاخرى وهى المعروف عند اهل الاصول
بالعرف الخاص وكل صاحب فن وعلم انما سئل له
على مقتضى اصطلاحه ولغته وقد يخالف اللغة
وقد لا يخالف الا انه ليس مشهورا فى اللغة وايضا
مشهور فى اللغة لكن معنى منها اشتهر عند العوام
والبواقى بقيت مشتهرة عند طائفة مخصوصة كالجسد
فانه فى اللغة يستعمل لمعان كثيرة كما ذكره الجوهرى
فى الصحاح والفيروزابادى فى القاموس وغيرهما
مثل صاحب مجمع البحرين وغيره فان الجسد يطلق
على الدم اليابس وعلى الزعفران وعلى العتق والهيئة

وعلى البدن المعروف للانسان وعلى الملائكة والجن
وعلى الفلزات السبعة وغيرها مما هو مذكور في كتب
اللغة وليس المشهور منها عند العوام الا بدن الانسان
بصورته وعادته وبالجملة اختلاف العرف والاصطلاح
وحجبات المعاني اللغوية في المشتركات والمنقولات
والمجازات وغيرها مما لا يرتاب فيه من له ادنى
تمسك في العلم وادنى فطنة في الفقه وكما ان
الاصطلاحات مختلفة واللغات متفاوتة تختص
طائفة ببعضها دون الاخرى كذلك المعاني والمطالب
تختلف بالدقة والغموض والظهور والخفاء و
ليست العلوم كلها على نهج واحد ضرورة ان بعض
المطالب والمعاني يعرفها كل عامي وكثير منها يقصر
عنها الفطن الذكي الالمعي اللوذعي وكذلك
الاشخاص الناس مختلفون في شدة الذكاء و الفطنة
وعدمها

وعدمها ووسط الامر بينهما مع اختلاف الاصطلاحات
فاذا تكثرت حجبات الاختلافات كما سمعت وهؤلاء
على اختلاف مراتبهم وتفاوت مقاماتهم وتباين
اصطلاحاتهم ولغاتهم يسئلوا مولانا واستادنا
في فنون شتى من غوامض العلوم فحقا بالمكتوم
ولما وجب على المجيب ان ينظر الى السائل ومقامه
واصطلاحه وحدود فهمه ونظره وصفاء فكره وهو اعلى الله
مقامه ورفع في الخلد اعلامه قد كان محيطا بجميع
الاصطلاحات ودقائق العلوم المختفيات وانواع
الاشارات والتلويحات في طي العبارات
واداء الكلام بمجمل المقال وشهادة الحال
وبالعيان والمثال وبالنظر والاستدلال
وبالاختصار في مقام وفي الاخر شرح حقيقة الحال
فذلك بيركة انقطاعه وانقيا المحمد واله المفضال

عليهم سلام الله بالصدق والاصالة
ولما كان الامر كذلك اختلفت كلماتهم وعباراتهم
وبياناتهم بالنسبة الى مسئلة واحدة لمراعاة المقامات
السائل وحاله فاجمل في مقام وفصل في مقام واراد
بخفي الاشارة في مقام والى تصريح العبارة في مقام
واجرى على اصطلاح طائفة في مقام وعلى اصطلاح
اخرين في تلك المسئلة في مقام كما هو طريقة ساداته
ومواليه سلام الله عليهم ولذا ترى اختلاف كلماتهم
سلام الله عليهم وحاشاهم عن الاختلاف ولذا ترى
الامام عليه السلام اجاب ابن ابي عمير في الكر بانه
مائتا رطل واجاب محمد بن مسلم الطحان بانه ستمائة
رطل والمقصود في الجميع واحد الا ان ابن ابي عمير لما
كان عراقيا حمل جوابه عليه السلام على اصطلاح اهل العراق
في الرطل ومحمد بن مسلم لما كان من اهل الطائف اجابه

على اصطلاح

على اصطلاحهم ولما كان الرطل المكي رطلا العراقي
فيكون المقصود واحدا والجاهل بالامر اذا نظر
الى الحديثين يرى بينهما اختلافا وتناقضا وليس
كذلك وكذلك الشيعة المخلصون والمؤمنون الممتحنون
يقتضون آثار ائمتهم سلام الله عليهم ويتأدبون
بآدابهم وينهجون بنهجهم حتى هجم بهم العلم
على حقيقة الايمان فاستلانوا من احاديثهم ما استوعر
على غيرهم واستانسوا بما استوحش منه المكذبون
واباه المسرفون اولئك اتباع العلماء حقا فلذا اختلفت
عبارات شيخنا واستادنا جريا على طريقة ساداته
عليهم السلام على حسب اقتضاء المقام والمعنى في الكل واحد
لا اختلاف فيه ابدا بوجه ولما علم اعلى الله شانه
جهل الناس وعدم سعة دائرتهم وعدم اقتدارهم
للجمع والتوفيق وملاحظة العلوم من النقطة الى

قال امير المؤمنين عليه السلام العلم نقطة كثرها الجاهلون
حصل الجم بين لنا وهو ان كل مذهب واعتقاد وقول
ومثل يخالف ما عليه الفرقة المحقة هو باطل عاطل
فاسد وزور يجب الاعراض عنه وكلما هو يوافق ما هو
المعروف بين الفرقة المحقة فهو الحق الذي لا محيص
عنه وجب الاخذ له والتدين به لان رسول الله
صلى الله عليه وآله قال لا تزال طائفة من امتي على
الحق حتى تقوم الساعة وليسوا اولئك الا الشيعة
بالادلة القاطعة من العقل والنقل فاذا خالف قول
ما عليه الفرقة الناجية باجمعهم يلزم اما ان لا يكونوا
على الحق او يكون ذلك القول باطلا والاول باطل
للنص النبوي والاجماع فثبت الثاني فاذا وجدتم
شيئا من كلامي على حسب ما هو المتفاهم عند الفرقة
المحقة فاجعلوه اصلا محكما وما لم تعرفوا على وجه المطابقة

فاعلموا انه

فاعلموا انه ان صح انه من كلامي لم يخالف ما عليه الفرقة
قط ولا يختلف كلماتي ابدا فاجعلوه من المتشابهات
وردوا علمه الى وبعض بذلك في اغلب مسئلة حتى في برد
لو اراد احد ان يصعد المنبر ويعلم الناس بما ذكر ويقول عني
اني بريء من كل قول ومذهب يخالف ما عليه الفرقة
الناجية وكلما ترى في الكلمات سادتي عليهم السلام
مختلفة الالفاظ متفقة المراد الا انهم سلام الله عليهم
ربما يقولون بالتقية واما نحن فلا موجب للتقية
لنا الا اختلاف مقام السائل كما ذكرنا وهذه هي الديانة
التي يجب ان يكون المؤمن عليها ومن هذه الجهة قد سئل
العالم النحرير المتتبع للعلوم والمطلع على الاصطلاحات
والرسوم عن جناب الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طوق
القطيفي سلمه مولانا عن حقيقة السر المخفي في المعراج
وكيفية صعوده على فرض عدم بطلان الخرق والالتيام

او لا يمكن اثبات العروج الجسمي الا بالقول ببطلان
الخرق والالتيام ودقيق الامر في ذلك وكيفية رؤيته
صلى الله عليه واله الانبيا عليهم السلام في كل سماء وسر
اختصاص تلك السماء بذلك النبي دون غيره ومعنى
صلوته الظهر ووقوعه في النيل ومعنى سلوكه الرتب
وغير ذلك من الاحوال اراد منه كل ذلك مبينا اهل
الحقيقة والعلماء الماهرين لا على حسب مقام العوام فانه
لا يسمن ولا يغني من جوع فاجاب قدس الله نفسه الزكية
وحشره الله مع الائمة سادات العترة العلية عليهم السلام
من رتبة البرية وقد اجابه فيما افاد وقد تكلم بمكنون العلم
ومخزون السر ليفهم الكلام قال ان حقيقة المعراج
هو العروج على ظاهره ولا محيل فيه وانما المحيل في مقام
حسد النبي صلى الله عليه واله في معرفة الافاعيل
الالهية في معرفة الخرق والالتيام فنقول اعلم
ان

ان الله سبحانه خلق قلوب المؤمنين من فاضل طينة جسم
محمد صلى الله عليه واله واهل بيته عليهم السلام والفاضل
اذا اطلق في الاخبار وفي عبارات العارفين بالاسرار
يراد به الشعاع وهو واحد من سبعين مثلا جسم النبي
صلى الله عليه واله قرص الشمس وقلوب شيعتهم خلقوا
من الشعاع الواقع على الارض من قرص الشمس فاذا
عرفت هذا عرفت انه يصعد بجسمه ولا يكون خرق
ولا التيام بغير شيء وهو انا نقول الجسم وهو كذلك
ولكنه الصورة البشرية التي بحث وهي متجسدة
وحكمها حكم سائر الاجسام الجمادية والصعود بها يلزم
منه الخرق والالتيام ونجيب بان الصورة البشرية
عند ارادة صعوده يجوز فيها احتمالان في الواقع سواء
وفي الظاهر الاول ابعد عن العقول والاخر اقرب
فالاول ان الصاعد كلما صعد الى سماء عند كل شيء

منها مثلاً فاذا اراد تجاوز الهواء التي ما فيه من الهواء
منها واذا اراد تجاوز كرة النار التي ما فيه منها منها
واذا رجع اخذ ما له من كرة النار فاذا وصل الهواء اخذ
ما له من الهواء ولا يقال على هذا يلزم ان هذا قول
بعروج الروح خاصة لانه اذا القى ما فيه عند كل رتبة
لم يصل الا الروح لانا نقول انا لو قلنا بذلك فالمراد
اعراض ذلك لان ذوات ذلك لو القاها بطلت بنيته
وبنيته باقية لا تنفك وانما مرادنا الجسم بالنسبة الى عالم
الكون والا فهو على ما هو عليه من التجسد والتخطيط
والثاني ان الصورة البشرية التي هي المقدار والتخطيط
تابعة للجسم في اللطافة وكنا نعرف ان الملك مثل جبرائيل
اذا رجع في صورة البشر كصورة دحية بن خليفة الكلبي
يخرج بقدر دحية مع انه يملأ ما بين الارض والسماء
ولو شاء مر في ثقب لابرة واصغر لان الاجسام اللطيفة

الروحانية

النورانية تكون بحكم الارواح ولا تزاحم فيها ولا تضايق
ولهذا يبلغ المعصوم عليه السلام من مشرق الدنيا الى مغربها
في اقل من طرفة عين ولا يشعر له السامع وهذا هو ذلك
بعينه فافهم واما معرفة الاني عمل الالهية فلا امر اعما
توهم من توهم ان العالم على وضع واحد لو اختل اختل
النظام فاذا خرق حصل حال مرور وحركة بانحياش الاجزاء
المختلفة فاذا وقف وقف جميع الفلك على انه لا فرجة
فيها فلا يمكن تخلل اجزائه ولا تلززها فاين تذهب
تلك الاجزاء المفروضة ومع هذا كله فيلزم فساد
النظام والالتيام انما يكون بانبساط [illegible] الفرجة
ولا يكون ذلك الا مع التخلل والترقق فيه ذلك وامثال
ذلك وهذا جار على حسب فاعل العباد واما
الاني عمل الالهية على تقدير تسليم امتناع الخرق و
الالتيام فنقول على ظاهر العبارة ان الاجزاء التي يقدر

جسمه الشريف حال عروجه فلبث [كما لبث] في بقاء جسمه
الحبال والعصي في جسم عصى موسى وكان جسمه الشريف
قائما مقامها في امداد العالم السفلي من احكام الحيوة
في سماء الدنيا والفكر في الثانية والخيال في الثالثة
والوجود في الرابعة والوهم في الخامسة والعلم في السادسة
والعقل في السابعة والصور في الثامنة والتسخير
والتقدير في التاسعة بحيث لا تفقد قوة منها
لا حيث هو على في هذه الاسباب هو اقوى منها قطعا
وكلما تعدى شيئا دخ ما فوقه بحيث لا انه يحصل
خوف ولا التيام ويكون سيره في ذلك كله موازيا
للخطوط الخارجة عن مركز العالم الى المحيط هبا في كل
ذلك فيد ورد معها على التوالي ولو قلنا انه ليس على
خط مستقيم جاز وكان ما اعترضه من الاجزاء التي يكون
اضطفافها بالنسبة الى خط سيره مستقيم صوريا
يكون

يكون مستهلكا في بقائه وعائدا بعد تجاوزه كما هو على
حد واحد ولما كان جسمه الشريف علة لوجود جميع
الاجساد وجسمه علة لجميع الاجسام كان محيطا بجميعها
فلا يكون منها جزء الا وهو محيط به لكان صلى الله
عليه واله في عروجه محيطا لجميع الاجسام والارواح
والنفوس والعقول لان عقله علة للعقول وروحه
علة الارواح ونفسه علة النفوس احاطة المنير بالاشعة
فرتبة عروجه بكل شيء ورأى كل شيء كلا في رتبته لان
من غلب عليه الوهم رآه في السماء الخامسة ومن غلب عليه
العلم رآه في السماء السادسة ومن غلب عليه العقل رآه
في السماء السابعة ومعنى صلوته بالملائكة صلوة الظهر وهو
انما عرج بالليل لان عروجه على سمت بدو الوجود وشمس
قائمة على قمة الرأس في التاسع عشر من برج الحمل وكان
طالع الدنيا فاول ما فرض الله وحيث فرض الظهر

هو اوّل فريضة وهو اوّل صلوة صلّيها فان قلت كيف
هذه اوّل صلوة صلّيها وهو انّما عرج الى السّماء لعبد
النّبوّة بسنين قلت هذا في الزّمان والّذي صلّيها المعراج
في الدّهر وذلك قبل خلق الاجسام بالفي عام وليلة المعراج
عرج صلّى الله عليه واله في الزّمان بجسده وفي الدّهر
بجسمه وفي السّرمد بوجه بعروج واحد وصلّى بالملأ
في الدّهر وسبغ الوضوء من صاد وهو نهر تحت العرش و
عروجه انّما كان بجسده واما في جسمه الشريف هو
في النهار قبل الزّوال بقليل قدر الفي عام واعلم
انّ هذا الجواب ممّا لا يمكن بيانه لكلّ احد ومن يعرف بيانه
لا يكفي له ما ذكر بل لا بد من المشافهة لانّ الفرق
بين الزّمان والدّهر ممّا اشتدّ بابه عن فحول العلماء
وان صرّحوا عنه بعبارة ما توقع على الوجود ولكنّ
اكثرهم لا يعلمون انتهى هذا اخر ما اردنا نقله عن كلام

زاد الله في اكرامه

زاد الله في اكرامه وبسط عليه من سجال جوده وانعامه وهذه
الشريفة مشتملة على دقايق العلوم الغامضة وخفايا المسائل
الدقيقة المعضلة المختلفة المتراكمة بل كلّ عبارة اشارة
الى حقيقة لطيفة علم من العلوم التي قلّ من عثر عليها
الماهرون الكاملون منها فاظنّك بالمتوسّطين فضلا
عن القاصرين فضلا عن الّذين ما طرقت اسماعهم ولا
وعتها افهامهم وقلوبهم بل ربّما سمعوا اسماءها ولم يروا
منارها واعلامها وجميع هذه العبارات اجمالات
خالية من التفصيل واشارات الى علوم ومعارف
خفيّة عارية عن التصريح بكثير ولا يقبل صونها
عن اصحاب القال والقيل وحفظها عن التغيير و
التبديل وامتثالا للنصّ الوارد في صريح التنزيل
انّ الله يامركم ان تؤدّوا الامانات الى اهلها
واقتداء لكلام النّبي النّبيل الجليل لا تمنعوا الحكمة

من اهلها فتظلموهم لكون السائل اهلاً لدقايق خفايا
التاويل ومع هذا كله قال في آخر الكلام ان هذا
الجواب مما لا يمكن بيانه لكل احد والذي يجوز له
البيان لا يكفي ما ذكر بل لابد من المشافهة وهذا الكلام
منه عين قول من اعتبر وتبصرة ثم ان هذه العبارات لا يحيط
بها ولا يعرفها كما ينبغي الا ان يكون عالما محيطا بفنون
علوم شتى منها علم الصناعة لتوليد المولود
الفلسفي الذي لا يهزم الصفوف ولا يكترث بالالوف
وقد سماه امير المؤمنين ع باخت النبوة وعصمة المروة [?]
الماء الجامد والهواء الراكد والارض السائلة والنار
الحائلة صاحب الاوصاف المتناقضة المضادة ويعرفه
من حيث العلم التحقيقي عن بصيرة ويقين وضبط كل
شيء بكل شيء واستخراج ظاهره من باطنه وباطنه
من ظاهره كما قال امير المؤمنين عليه السلام الناس يعلمون
ظاهرها

ظاهرها وانا اعلم ظاهرها وباطنها وقد قالوا عليهم السلام
نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون لا معرفة العمل المحض
فانه لا يسمن ولا يغني من جوع في المعارف الالهية
والاسرار الربانية وهو قول استادنا اعلى الله مقامه
فيما نقلنا عنه سابقا في العروج الجسماني وانه صلى الله
عليه وآله بجسمه صعد الى مقام قاب قوسين او ادنى
قالا ان برهان ما ذكرناه مذكور في علم الصناعة يعرفه
من يطلع عليه من يعرفه وهو اعظم ماله مدخلية في هذا
ويطلع عليه
الباب ومنها علم الهندسة لمعرفة الاشكال والنسب
وضبط الحدود والمقادير ومعرفة الاجسام التعليمية
والابعاد التعليمية ونسبها وقراناتها واوضاعها
وكيفياتها وكمياتها وجهاتها ومراتبها وسائر حدودها
وهيئاتها والصور والاشكال الحاصلة من القرانات
والاضافات ومعرفة انها كلها هيئات صورية لا جوهرية [?]

مادية كما قال عليه السلام على ما رواه ثقة الاسلام في الكافي عنهم
عليهم السلام في تفسير الشبح انه ظل النور وان الاشباح ابدان
نورانية لا ارواح لها وجهل الناس بهذا العلم اوقعهم
في كثير من الهلكات وظنوا بمن ساحة عزه منزهة
عما توهموا من الظنون والخيالات يا ايها الذين
امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم
ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم
ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه ومنها علم الهيئة
للافلاك ومعرفة نسبتها واوضاعها ومقادير
حركتها والاصطلاحات التي يستعملون اهل
العلم الاثري كيف ذكر طيب الله مضجعه ويكون
سيره في ذلك كله موازيا للخطوط الخارجة
من مركز العالم الى المحيط لها في كل ذلك فيدور
معها على التوالي لها في كل وكذلك معرفة القطب
والمحور

والمحور والقطر والوتر والمركز والدائرة والقوس
ونسبة كل واحد منها الى الاخر وضبط تفاوت تلك
النسب ومقاديرها والفضل بين النسب وهو قول
مولانا الصادق عليه السلام على ما رواه ثقة الاسلام
في روضة الكافي عن عبد الرحمن بن سيابة عنه عليه السلام
الى ان قال عليه السلام افتدري كم بين المشتري والزهرة
من دقيقة قلت لا والله قال افتدري كم بين الزهرة
والقمر من دقيقة قلت لا قال افتدري كم بين الشمس
والسنبلة من دقيقة قلت لا والله ما سمعته من احد
من المنجمين قط قال عليه السلام افتدري كم بين السكينة
وبين اللوح المحفوظ من دقيقة قلت لا والله ما سمعته
من منجم قط قال عليه السلام ما بين كل واحد منها الى
صاحبه ستين او سبعين دقيقة ثم قال عليه السلام
يا عبد الرحمن هذا حساب اذا حسبه الرجل ووقع عليه

عرف عدد القصبة التي في وسط الاجمة وعدد ما عن يمينها
وعدد ما عن يسارها وعدد ما خلفها وعدد ما امامها
حتى لا يخفى عليه من قصب الاجمة شيء واحد وهذا
هو ضبط النسب الفلكية على ما فصلت لك مما
ذكرت من الحديث الشريف وتلك القصبة هي
قصبة الياقوت المثمنة باربعة عشر عقدا والاجمة
اجمة اللاهوت وما امامها رتبة الوجود المطلق
وما خلفها رتبة الوجود المقيد وما خلفها الظلال
المعكوسة والظلمات المتطمة ظلمات بعضها فوق
بعض في بحر لجي يغشاه موج من فوقه سحاب
فاذا عرف العالم هذه الدقائق عرف بعد ذلك
نسبة جسد النبي المختار واهل بيته الاطهار
عليه وعليهم سلام الله بالعشي والابكار مع الفلك
الدوار وبذلك يظهر له حق العارف بلطيف الاشارة

فافهم

فافهم **ومنها** معرفة علم النجوم وكينونة الكواكب
الثوابت والسيارات ما لها ومنها واليها وعنها
وفيها ولديها وكيفية تركيبها وضبط مقادير
امزجتها والوانها ونظراتها وقراناتها وآثارها
وان كينونتها بنيت واخذت من اللطافة ام
من الكثافة فان كانت من الاولى فما بالها تدرك
بالابصار دون الهواء والنار مع اتفاقهما
والطفرة في الوجود باطلة على ما برهن في العلم
الطبيعي وان كانت من الثانية فيلزم ما اجمعوا على
بطلانه من الطفرة ومعرفة حقيقة في ذلك وبذلك
يظهر حكم لطافة جسد النبي صلى الله عليه وآله والرمعات
الابصار تدركه والحواس تحسه ولا يمنعه ذلك عن ان
يكون الطف واصفى من الافلاك والسموات وكذلك
معرفة نسب الكواكب وخواصها الاثر وذكر اعلى الله مقامه

ان السّما الدنيا سما المحبة والثانية سما الفكر والثالثة
سماء الخيال والرابعة سماء الوجود الثاني والخامسة
سما الوهم والسادسة سما العلم والسابعة سما العقل
والثامنة سماء الصور والتقدير والتاسعة سماء
الشجر وهذه الخواص والنسب ايضًا ما سمعها
المنجمون فضلاً عن ان يعرفوها الان المطلع محلّي
الاصطلاح يمكن له تفهيم الكلام اذا لم يعاندوا
ولو بالوجوه المختلفة الا ان اعلى الله شانه ورفع
في الخلد مكانته قد ذكر ان شرعه صلى الله
عليه وآله كان في بدو الوجود والشمس في وسط
على قمة الراس في التاسع عشر من برج الحمل فكان
طالع الدنيا السرطان وهذا لفظ الحديث الوارد
عن مولنا الرضا عليه السلام لما سئله ذو الرياستين
عن تقدم الليل على النهار فاجاب عليه السلام كما سمعت
وقد صعب

وقد صعب هذا الحديث الشريف على المنجمين لانه على
خلاف قواعدهم المقررة والى الان ما رايت احدًا
حل معناه فضلا على نهج البصيرة والى المنجم معرفة الاسرار
المطوية في طي اشارات اهل بيت العصمة والطهارة سلام الله
عليهم فاذا عجز اهل العلم واهل الاصطلاح والماهر في
الفن عن معرفة هذه الدقائق فغيرهم ولعمري اعجز واعجز
واعجز ومنها علم الطبيعي لمعرفة الاجسام الطبيعية
وكيفية تركيبها واصولها وفروعها وذاتيتها وعرضيتها
والفرق بينها وبين الاجسام التعليمية والابعاد
التعليمية وان الجسم المحسوس المرئي ما هو في اصل
خلقته اي شيء وهل هو مركب من الهيولى والصورة
او من الاجزاء التي لا تتجزى او من الاجزاء الصغار
الصلبة كما ذهب اليه ذيمقراطيس الحكيم او هو الصورة
الجوهرية او غير ذلك وكيف يختلف باللطافة والكثافة

الذاتيين وما معناهما وحقيقتهما وما الفرق بينهما وبين
العرضيين وما الفرق بين آثارهما ومقتضياتهما ولوازمهما
وهل جسم النبي صلى الله عليه وآله واهل بيته عليهم السلام
كان لطيفا في هذه الدنيا او كثيفا وعلى التقديرين
ذاتيا كان ام عرضيا وهذه الابحاث كلها مبرهنة
في العلم الطبيعي وما وقع في العبارة الشريفة اشارة
الى تلك المباحث الدقيقة والمطالب الخفية ومنها
علم الالهي بالمعنى الاعم على مصطلحهم لمعرفة حقيقة
العقل والنفس والروح وآثارها ومقتضياتها واصل
انبعاثها وتكونها وتذوتها وتحقيق قاعدة امكان
الاشرف وبطلان الطفرة وايجاد السلسلة الطولية
والعرضية والفرق بينهما ومعنى الصعود والنزول
والعروج والهبوط مع قوله تعالى وما منا الا له مقام
معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون الاثر
قال

وفي بعض نسخ الحديث الشريف
قال وحبيبه صلى الله عليه وآله علة الاجسام وروحه علة الارواح
ونفسه علة النفوس وعقله علة العقول ويعرف حقيقة
العلة والمعلول وان العلة على كم معنى تطلق وكم وجه
منها مراد ومعرفة شرائطها ومتمماتها ومكملاتها واقسامها
ونسبتها مع المعلول ويعرف معنى التقدم والتاخر
والقبلية والبعدية واقسامها ومعانيها ويعرف
الدهر والزمان والسرمد بين هذ[illegible] واحكامها
ولوازمها ومقتضياتها وتقدم بعضها على بعض وتاخر
بعضها عن بعض لا تراه اعلى الله مقامه قال عز وجل
محبته في الزمان في الليل ومحبته في النهار وذلك
قبل الزوال بقليل مقدار الفي عام معرفة العام
والسنين في عالم الغيب مع انه ليس هنالك
طلوع ولا غروب ولا ليل ولا نهار ولا ساعات
ولا دقائق فكيف كان خلق الارواح قبل الاجسام

بالفي عام او باربعة آلاف عام على اختلاف الروايات
وما معنى ان قلوب المؤمنين خلقوا من شعاع جسم
محمد صلى الله عليه وآله وما معنى الشعاع وما معنى
المنير وما معنى الخلقة وما معنى الاخلاق وفي كل مقام
من هذه المقامات للعلماء الاعلام بحث طويل وهذه
المباحث هي اصعب ما يرد على العلماء الفحول من اهل
المعقول الذين قصروا نظرهم الى المنقول ويريدون
وزن هذا بذلك ووزن ذلك بهذا واما الذين
قصروا نظرهم الى المعقول وما لاحظوا الوزن وان كانوا
في تعب شديد في تحقيق هذه المطالب وتبيين هذه المقامات
الا ان امرهم اسهل وخطبهم اهون وكان لمولانا الاستاد
اعلى الله مقامه وقع في الخلد اعلام مباحث شريفة
مستخرجة من دقائق كلمات اهل بيت العصمة والطهارة
في هذا الشان ما عثر عليها اهل الشان من اهل الشان

وربما لا يعرفونها

وربما لا يعرفونها اذا لقيت عليهم فاظنك بالجهال
من اهل الشنان واولى البغضاء والعدوان ومنها
علم الالهي بالمعنى الاخص على مصطلحهم وعلى مصطلحنا
الماخوذ عن ائمتنا الاعلام عليهم سلام الله الكامل
التام هو علم المعاني والبيان لقوله تعالى الرحمن علم
القرآن خلق الانسان علمه البيان وقال مولانا الباقر
عليه السلام لجابر عليك بالبيان والمعاني فقال جابر و
ما البيان والمعاني قال اما البيان فهو ان تعرف
ان الله واحد ليس كمثله شيء فتعبده ولا تشرك
به شيئا واما المعاني فنحن معانيه ونحن علمه الحديث
ليعرف التوحيد في مراتب الاربعة المشهورة بين العلماء
واما ما عندنا فمراتبه خمسة آلاف ومائتان وثمانون
مرتبة كما [illegible] في رسالة مفردة وفي توحيد
الصفات نعرف الفرق بين الصفات الذاتية

والصفات الفعلية ويعرف معنى الصفات الفعلية
وانها هل هي حادثة كما هو عند الشيعة ام قديمة
وما معنى حدوثها وتوصيف القديم بها وان الفاعل
والخالق والرازق والمحيي والمميت من الصفات الذاتية
والفعلية وهل فرق بين العلة والفاعل ام لا وعلى فرض
كون الفاعل من الصفات الفعلية كما صرح به العلامة
المجلسي في كتابه الفارسي الموضوع للعوام المسمى بحق
اليقين وعدم الفرق بين العلة والفاعل والخالق
ما موصوف هذه الصفات ان كان الموصوف هو الفعل
كما هو مقتضى ما اجمعوا عليه من صفات الافعال والصفات
الفعلية من نسبتها الى الفعل دون الذات فان كان
الامر كذلك فكيف يوصف الله سبحانه بها فيقال الله
الخالق الرازق ولا يقال الفعل الخالق الرازق كما هو
مقتضى نسبة كل صفة الى موصوفها وان كان الموصوف

هو الذات البحت فما معنى القول بانها هي صفات الافعال
فكيف يصح القول بحدوثها لاستلزام ذلك ان يكون
القديم سبحانه محلا للحوادث ويصحح سلب تلك
الصفات واثباتها يلزم التغير ضرورة مغايرة حالتي
النفي والاثبات والوجود والعدم وهل هذه الصفات الفعلية
جواهر ام اعراض بعد فرض حدوثها فان كانت اعراضا فاي
الجوهر الذي تقوم به فان كان هو الذات يلزم ان يكون
سبحانه محلا للحوادث وان كان هو الفعل وهو ايضا
جوهر ام عرض وعلى الثاني كما هو المشهور المحقق
عندهم باي شيء يقوم كقول مقولون انه امر اعتباري
فيكون الصفات الفعلية على هذا المذهب السخيف كلها
اعتبارات ولا يرضى به جاهل فضلا عن فاضل
فاذا كان الفعل جوهرا هو حادث والثاني بالضرورة
والاول خلق قبل الصفات الفعلية ام بعد الصفات الفعلية

فان كان الثاني بطل كونه موصوفاً ضرورة تقدم الموصوف
على الصفة وتأخرها عنه وان كان الاول فكان الفعل
اول المخلوقات والحوادث ثم بعده الصفات الفعلية
ثاني المخلوقات والحوادث بناء على هذا فكيف تنسب هذه
الصفات الى الله القديم جل شانه وكيف التوفيق بين هذا
وبين ما تواترت الاخبار عن الائمة الاطهار عليهم سلام الله
الملك الجبار من ان اول الحوادث والكائنات النور المحمدي
صلى الله عليه واله ولم يسبقه شيء من المخلوقات والذوات
والصفات وقد انعقد على ذلك اجماع المسلمين من المخالف
والموالف بل وضرورة الاسلام ان محمداً صلى الله عليه
واله اول ما خلق الله وما معنى ما ورد في الزيارة المشهورة
لامير المؤمنين عليه السلام السلام على اسم الله الرضي و
نور وجهه المضيء والزيارة متواترة لا شك فيها ولا
ريب بعضها فتنقيح هذه المطالب وتبيين هذه المقاصد

انما هو

انما هو في ذلك العلم الغريب العجيب ومن هنالك يظهر
معنى قوله عليه السلام اعلى الله مقامه جسمه على الاجسام
وروحه على الارواح الخ وحاشا ان يكون خالق سوى الله
سبحانه هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل
من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء سبحانه وتعالى عما
يشركون وبالجملة حقيقة المطلب في شرح الامر والمقصد
يجري على الاصطلاحات التي لذلك العلم ولا يعرف هذه المسألة
الا بعد الاصطلاح بدقايقه وحقايقه واسراره ولطايفه
ولا يكفي معرفة بعض المسائل الظاهرية ايضاً منها
علم التوليد والضم والاستنتاج والتفريق والانفصال
الذي هو جزء عظيم من علم الطب ولم يشتهر عندهم ولم يعرفوا
عليه الا طائفة قليلة من اهل البصيرة والمعرفة النورانية
وبه تعرف حقيقة التسمين والهزال والكبر والصغر والتكبير
والتصغير والنمو والذبول وتولد الاثار من النسب والاضافات

وان هذه الامور هل هي بزيادة اجزاء في الشيء ونقصانها
منها او باعتبار الهيئات والعوارض لا الاجزاء وانما
هي بتصادم الطبايع وغلبة بعضها على بعض وانبساط
الاجزاء والتزادها وضم بعضها ببعض وهل يجب
تداخل اجزاء اخر تتخلل في الاجزاء الاصلية عند الانبساط
وهي المسماة بالاجزاء الفضلية ام لا وكيف يتصور الفناء
شيء من شيء واخذه عنه وهل علة الايجاد والكثافة
نفس الاعراض والاضافات والهيئات ام لا بد مع ذلك
من اجزاء خارجية وهل الذوبان والانجماد مما يغير الشيء
في حقيقته ام لا بل هو هو والاحكام الجارية عليه الجارية
عليه وهل هما الانفصالان الا بتغير الصورة النوعية او
الشخصية المتعارفة بحيث يفرق العرف بين الحالتين فرقا
بينا ام خفيا ام لا يفرقون بل التفاوت انما هو امر خفي لا
تنبني عليه الاحكام العرفية ولا الاطلاقات اللغوية

ولا الاوامر

مطالب

ولا الاوامر ولا النواهي الشرعية وهذه مباحث شريفة
منيفة دقيقة تنقيحها وبيانها وشرحها وذكر ادلتها
مفصلة في ذلك العلم فمن عرف هذا العلم يظهر له معنى
قول مولينا واستادنا المرحوم اسبغ الله عليه نواله وحشره
مع محمد وآله صلى الله عليهم سلام الله اجمعين انه صلى الله عليه
وآله القى ما فيه من الهواء فيها وما فيه من النار فيها
واذا رجع اخذ كلما القى في كل ناحية ويعرف ان هذا
الالقاء والاخذ ليس على ما يعرفون ولا على ما يظنون
لا الكلام جرى على اصطلاح العلماء العارفين الماهرين
الكاملين ويظهر له معنى قوله رحمه الله في التمثيل بجبرائيل
اذا ظهر بصورة دحية بن خليفة الكلبي وانه يملاء ما بين
السماء والارض وانه عبر من ثقب الابرة بلا صغر ولا نقص
منه شيء ولا زيادة وانما تتبدل العوارض وصورة وهيئاته
لا عين ذلك ومنها علم الاحكام النفس الامرية

وهذا علم لم يعثر عليه العلماء ولم يطلع عليه الحكماء
ثم قد استخرج مولانا اعلى الله مقامه ورفع في الخلد
اعلامه من اشارات كلام الله المجيد وتلويحات الروايات
وهذه الاحكام غير الاحكام الواقعية وغير الاحكام
الذهنية وانما هي احكام ثابتة في الورقة التي في اللوح
المحفوظ في مقام لوح المحو والاثبات وهذا العلم مسائل
كثيرة وفروع غير عديدة اشرنا الى جملة منها في
شرحنا على الخطبة الطتنجية فلا نعيدها هنا ونظهر من ذلك
تبدل الصور واختلاف الهيئات من حين كونه نطفة
وخلعها ولبس صورة العلقة وخلعها ولبس صورة المضغة
وخلعها ولبس صورة العظام وخلعها ولبس الصورة
البشرية حالة الجنين وخلعها ولبس الصورة الدنياوية
وهكذا من الفطام والصبا والمراهقة والبلوغ والتمام
وهكذا الى ان ينتهي الامر ويرفع الموانع والعوارض التي

هي

هي ما سبب ما سبب الحكم العرضي فاختلاف الاحكام انما هو
بالهيئات المختلفة وذلك بالاقتضاءات الخارجية و
الداخلية لكل شيء في كل حال دائما يلبس شيئا وتارة شيئا
وهو قوله تعالى بل هم في لبس من خلق جديد ولبس المنفرد خلاف
في حقيقة الشيء ولا الماخوذ الا ما كان من باب الواقعي لا نفي
الامري وبذلك يظهر معنى قوله اعلى الله مقامه التي ما فيه
من الهواء في رتبة والتي ما فيه من النار فيها ويظهر معنى
لطافة جسد النبي صلى الله عليه وآله وجسد الائمة عليهم السلام
وكون تلك الاجساد الطيبة في اعلى مراتب الاعتدال والاستقامة
وانها في هذه الدنيا اصفى واعدل من اجسام اهل الجنة فيها
مع ما يعتريهم من انواع الامراض والآلام والموت والقتل
وامثال ذلك وهذه المباحث لا تعرف الا بالفرق بين
الاحكام النفس الامرية والاحكام الواقعية وتفصيلها انما
تعرف في ذلك العلم الشريف والبحث اللطيف واغلب الناس

كما سمعت ما سمعوا هذا العلم ومباحثه فضلاً عن ادراك
دقايقه ومنها علم التطبيق والتوفيق بين العوالم و
الاناسي الثلثة الانسان الكبير والوسيط والصغير واغلب
العلماء لم يعثروا على دقايق هذا العلم وحقايقه والذي
عثر على بعض مقاماته ما استوفى الكلام في تنقيحه وتهذيبه
واصله ما في كلام امير المؤمنين عليه السلام وتزعم انك جرم صغير
وفيك انطوى العالم الاكبر وانت الكتاب المبين الذي
باحرفه يظهر المضمر وقال ايضاً عليه السلام الصورة الانسانية
اكبر حجة الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده وهي
الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجمع صور العالمين وهي
المختصر من اللوح المحفوظ الحديث رواه الديلمي في الغرر و
الدرر نقلت بعض معناه وقال الله عز وجل ما ترى في خلق
الرحمن من تفاوت وقال ايضاً وما امرنا الا واحدة كلمح
بالبصر وقال وما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة وغيرها

من الآيات

من الآيات والروايات المؤيدة بالبراهين القطعية والمعتضدة
بالادلة العقلية كما هو معلوم عند اولي الفطنة الثاقبة و
البصيرة القوية وفي هذا العلم يظهر كيفية انطباق العالم
بما فيه من المجردات والماديات والعلويات والسفليات
والافلاك والعناصر والمواليد والمركبات والكائنات
والجواهر الفائقة والعقول الفائقة والاعراض والصور
والهيئات واللوازم والمتممات والمكملات والشرايط
وتمكين القابليات وظهور المقبولات والعرش والكرسي
والسموات والبحار والاشجار والبراري والفلوات
والانبياء والرسل والزهور والحيوانات والفروع والاصول
والانوار والظلمات وما استجن في غيب الكائنات وما استتر
من دقايق الحقيقيات والزمانيات والدهريات والسرمديات
واحكام الحركات والاوضاع والاستعدادات وعجايب
ما استودع في الامكان من غرايب التقسيمات وما خلق في الامكان

هوال

والكون والعين خالق البريات كل ذلك وجميع التفاصيل والا
مع كل ذلك يعرف انطباقها مع الحقيقة الانسانية في الوسيط
والصغير وبذلك يظهر الاجساد الدنيوية والزمانية والعنصرية
والهورقلوية والبرزخية والاخروية وان هذه الاجساد
ليس كما توهمه الناس بل هي اعراض كل عالم جعلها الله سبحانه
وتعالى في الانسان لتتميم الجامعية واظهار الكاملية ويظهر
لك بالتوضيح معنى الالقاء والاخذ كما ذكره اعلى الله
مقامه مما لا يبنى في ظاهر ما عليه عامة الناس بعقيدة النعرة
ولهذا العلم مسائل كثيرة وفروع غير عديدة يعرف
عليها العارف المتتبع ويغفل عنها الجاهل المتكاسل
ولمولانا اعلى الله مقامه ورفع في فسيح الجنان منزلته
في هذا العلم استخراجات كنوز اسرار لم يعثر عليها دقائق
الافهام واستنباطات حقائق علوم انوار تعجز عنها
العقول والاحلام وهذه العبارات الشريفة لا يفتح

مغلاقها

مغلاقها الا بذلك المفتاح التام ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار
والافهام ومنها علم الموازين اي ميزان المطالب
بالمشاعر وميزان المشاعر بالادلة وميزان الادلة بالميزان
القويم والقسطاس المستقيم ومن جهة الجهل بهذه الموازين
ظهر الخلل العظيم في الافهام والادراكات اذ ما كل مطلب
يدرك بكل مشعر ولا كل مشعر يدرك كل مطلب الا ترى
انك بالبصر لا تدرك الاصوات وبالسمع لا تدرك الالوان
وبالشم لا تدرك الطعوم وبالذوق لا تدرك الروائح
وكذلك الحواس الباطنية فان المجردات لا تدرك بالقوة
المتفكرة والبرزخيات بالقوة المتخيلة والمتوهمات لا تدرك
بالقوة المتصرفة والمتصرفات لا تدرك بالقوة العاقلة و
كذلك مطالب ومقاصد لا تدرك بهذه القوى الدماغية
وانما هو بالنفس اللطيفة القدسية وكذلك مطالب
ايضا لا تدرك بها فانها تدرك بالقلب واركانه وكل ركن

مخصوص بادراك مطالب لا يتمثل الركن الاخر واركان القلب
اربعة الركن الايمن الاعلى فهو ينبوع النور الابيض الذي
منه البياض ومنه ضوء النهار والركن الايمن الاسفل
وهو ينبوع النور الاصفر الذي منه اصفرة الصفرة والركن
الايسر الاعلى وهو ينبوع الاخضر الذي منه اخضرة الخضرة
والركن الايسر الاسفل الذي هو ينبوع النور الاحمر الذي
منه احمرة الحمرة وكل واحد من هذه الاركان مخزن علوم
ومطالب لا تدرك ولا تعرف بالركن الاخر ولا ينال
احد شيئا منها الا في كل منها فمن طلبها في غير موضعها
لم يعثر عليها كمن طلب ادراك الاصوات بالبصر وادراك
الالوان بالسمع وهكذا سائر المشاعر وهنا ايضا مطالب
ومقاصد اخر لا يدركها القلب باركانه وانما يدركها
الفؤاد بمراتبه ومقاماته منها ما يدرك في مقام الكلمة
التامة والرحمة العامة والكلمة العليا التي اصلها ثابت

وفرعها في السماء تؤتي اكلها في كل حين باذن ربها ومنها
ما يدرك في مرتبة الحروف العاليات والصور المكنونات
المخزونات والسحاب المزجى المثار من شجر البحر بانحاء
الطور وهو المعني من قوله تعالى خلقكم اطوارا ومنها
ما يدرك في مقام الالف المنبسط واللطيفة الحقيقية
والسر بق الالهية والنفس اللاهوتية ومنها ما يدرك
في مقام النقطة البسيطة من السر المقنع والرمز المنمنم
وكل من هذه المراتب معدن علوم الالهية ومخزن اسرار ربانية
وينبوع سمات وصفات حقيقية مجردة عن الحد والكيفية
للتنزهة على الرسم والكمية لا تنالها ايدي البصائر والعقول
ولا تصل اليها اهل المعقول والمنقول وقد وقع الاشارة
بصريح العبارة الى هذه المراتب بقول مولانا الصادق
عليه السلام عليه صلوات الله الملك الخالق على ما رواه في مصباح
الشريعة ومفتاح الحقيقة الذي عمد عليه جماعة من العلماء

الاعلام وطائفة من الفقهاء الكرام منهم السيد الاجل
السيد بن طاووس كان من شدة الاعتناء به والوثوق
عليه يحمله حرزا ويشده في عضده قال عليه السلام اذا
تحقق العلم في الصدر خاف واذا خاف هرب واذا هرب نجى
واذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل فاذا تمكن
من رؤية الفضل رجا ومن رجا طلب ومن طلب وجد
واذا تجلى ضياء المعرفة في الفؤاد هاج ريح المحبة
فاستانس في ظلال المحبوب واثر المحبوب على من سواه
نقلت بعض الحديث بالمعنى والحاصل ان الفرق بين
المشاعر والقوى المدركة من اصعب ما يرد على العلماء
الفحول بل لا تقف عند ادراكها وضبط حدودها اوهام
العقول وكان لمولينا واستادنا في هذه المباحث نتايج
افكار دقيقة وقول عليه مؤزر شفقة لا يبلغ اليها الكاملون
الماهرون في هذه الفنون فاظنك بغيرهم ممن لم يشبعوا

هذه
في الحوار هذه التي فايق ولم تستضيء ابصار قلوبهم بانوار
الحقايق اذ لم يسمعوها ولم يعوها فهم غافلون وجل
مطالبه في مباحثه ورسائله مبتنية على الفرق بين هذه
المشاعر واختصاص كل مشعر بمطلب خاص لا يصلح للآخر
كما ان البصر لا يصلح لادراك الاصوات والسمع لا يصلح
لادراك الالوان وكذلك باقي المشاعر وهو صريح
قول امير المؤمنين عليه السلام انما تحد الادوات انفسها
وتشير الالات الى نظائرها خصوصا مسئلة المعراج
فانها لا تنال ولا تدرك الا بالفؤاد فمن طلبها بغيره
لم ينل المقصود ولم يحصل المراد وساير المشاعر عنها
بعيدة بمسافة عديدة ولا يخفى على كل ذي لب سليم
وعقل مستقيم ان مشاعر الانسان بمراتبها الست كلها
[illegible] التامة التأثر والادراك بل منها ما هي
ضعيفة [illegible] الادراك ومنها ما هي محجوبة

يحجب تمنعها عن الشعور ومنها ما هو عاري عن النور
كما نشاهد في الحواس الظاهرة فان من الناس من هو
فاقد البصر ومنهم من هو فاقد السمع وهكذا قياس سائر
المشاعر الظاهرة اذ لا يلزم ان يكون كل واحدة صحيحة
في كل شخص وكذلك الحواس الباطنية كما اشار اليه مولينا
الرضا عليه السلام في حديث عمران الصابي قد علم اولوا الالباب
ان الاستدلال على ما هنالك لا يكون يعلم الا بما ههنا
ومن هذه الجهة شرط مولينا اعلى الله مقامه في فهم
كلامه الفرق بين ادراك القلب والفؤاد كما قال
في جواب بعض المسائل في العلم . الفقرة الشريفة اوصيك
ايها الناظر ان لا تقف على الالفاظ والعبارات فان كنت
تعرف الفرق بين القلب والفؤاد والفرق بين نظرهما
واستعملت في كلامي نظر الفؤاد فزت ببلوغ المراد
والا فاقطع الخطاب ولا تطلب الري من السراب فان كنت

عطشانا لهذا المورد فقف ضريحه ونازل حجابه والله سبحانه
الموفق للصواب فاذا كان الامر كذلك فقبل الفرق
بين نظر القلب والفؤاد والتميز بين مدركاتهما واستعمال
نظر الفؤاد كيف يصح بلوغ المراد في فهم كلام من كلامه
مقصود فيه بنظر الفؤاد وهذا لا يعلم قط ولا يعرف
الا بتنقيح مسائل علم المشاعر والحواس وتحقيقها على جهة
التصحيح والاتقان على ما هو المعروف عند الحكماء الذين
والمؤمنين الممتحنين المتحرزين لاولي الاسرار والعلوم
من اصحاب احاديث الائمة الطاهرين عليهم سلام الله
اجمعين وقد كتبنا في ذلك رسالة منفردة وذكرنا فيها
بعض مسائل هذا العلم باوضح بيان واكمل تبيين
ان في ذلك لآيات للمتوسمين واما ميزان المشاعر و
المدارك هو الادلة وهي ثلثة كما قال تعالى لنبيه صلى الله
عليه ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة

وجادلهم بالتي هي احسن والمعروف بين العلماء في علم المنطق
وعند ضبط اجزاء الادلة وادناها وهو دليل الجدال لانه
بالتي هي احسن ويحققه وشرائطه وآدابه وهو لمن يعرف
سياق الكلام للتبر هو الدليل المقصود من الله الملك
العلام بدليل تغير سوق العبارة لمن بعد تفهم لسانه
في مقام التلويح بتصريح العبارة والدليل الاصلي المقصود
لذاته هو الاول لان المندرجات في سوق واحد والمنتظمات
ينظم عند تعدد اولها اعلاها وابهاها واسناها واشرفها
والطفها وهو دليل الحكمة الموصل الى سر حقيقة المعرفة
في جميع الموجودات التكوينية والتشريعية والمعنوية
والصورية والتكوينية والتدوينية والحقيقية و
المجازية على نهج اليقين بما لا يختلجه الشك والتخمين وبها
ندرك الاشياء كما هي كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله
اللهم ارني الاشياء كما هي وقال جل من قائل اثبانا العظيم

منزلته

منزلته واظهار الجليل خطره ومرتبته ومن يؤت الحكمة
فقد اوتي خيرا كثيرا وهو الدليل اللمي والسر
الغيبي وهو لافادة الاسرار كما قال عم سر لا يفيده الا
سر وهو لاخص الخواص لسان العين مقام الاختصاص
وعليه تبتني المعارف الالهية والحقايق اللاهوتية
وثانيها دليل الموعظة الحسنة وهو دليل اولي الالباب
واصحاب اليقين ومخلصي شيعة مولينا امير المؤمنين عم
من اهل التحقيق والتمكين الذين تكلموا عن الحقيقة بلسان
المجاز وعبروا عن المجاز بحرف الحقيقة وهنا ان الدليلان
اللذان هما الاصل والعمدة لفهم المطالب لم تعرض لهما المتهوق
بل تصدى العلماء العارفون والفقهاء الربانيون لتحقيقها
وتنقيحها وذكر شرائطها ومستنداتها ومقدماتها ومكملاتها
ولوازمها ومقتضياتها الى ان صار علما مستقلا ذا مسائل
عجيبة ومطالب غريبة لا تدركها العقول والبصائر من اهل

الرسوم والظاهر واغلظ طالب مولينا واستادنا الشيخ الاعظم
مقامه وقد وقع في الحلا علامه مبنية على دليل الحكمة ومتخرجة
منه ولا سبيل الى دليل المجادلة منها والقوم لما لم يطلعوا
على دليل الحكمة واصلها ماخذه ومنشاءه وشرائط
تحققه واللوازم المترتبة عليه والنتائج المتحصلة
منه فنظروا الى كلام مولينا ووجدوا انه لا ينطبق
على القواعد المقررة في المنطق قالوا انه قول بلا دليل
ولكنهم اخطاؤا الصواب ونطقوا بغير علم ولا هدى
ولا كتاب ولم يعلموا ان الدليل هو الذي عندنا
والسبيل الحق هو الذي سلكه وان الائمة عليهم السلام
ما مدحوا الا بذلك ولا اثني عليهم الا بها هناك
الا ترى تخاطبهم في الزيارات وفي سائر الخطابات ودعوتهم
الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة ولا نقول والمجادلة
بالتي هي احسن ولو كان فيها كما لا لا مدحوا بها

ولاثنوا

ولاثنوا عليهم بها فلا يقال انهما داخلان في المنطق فدليل الحكمة
هو البرهان المنطقي والموعظة الحسنة هي الخطابة ودليل
المجادلة هو الجدال على ما هو المعروف عندهم كما قال
الملا صدرا لانا نقول هذا باطل قطعا لان مولينا
الصادق عم صرح بان البرهان من الجدال بالتي هي احسن
على ما رواه الطبرسي في الاحتجاج والمجلسي في البحار
ولدلائل اخر من البراهين العقلية النقلية التي ذكرناها
في محلها فلسنا نقول ان دليل المجادلة باطل وانما
نقول انه ادنى المقامات ودليل الحكمة اعلى
منه فالمتمكن منه لا يعتني بدليل المجادلة لانه عاري
عن الكمال ولا يرضى به اصحاب الكمال ولانه لا يوصل
الى حقيقة المراد فلا يلتفت اليها البالغون مرتبة الفؤاد
ومن هذه الجهة اعرض مولينا عن الاستدلال واستغنى بالله
على دليل الحكمة والموعظة الحسنة عمن لم يعرفهما ولم يعرف

كيفية الاستدلال بها فلا يعقل منه فهم كلام من يستدل
بها ومفاهيم كلماته مستنبطة عنها وهل هذا الا كطمع الاستماع
بالبصر والرؤية بالسمع والاستشمام باللسان والذوق بالمنخرين
والاذان وما هذا الا تعقل انسان وامتياز الادلة فهو مذكور
في محله ومشروح عند اهله ويتكفل بيانها آيتان من القرآن
وهما قوله تعالى فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر
بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما
وشرح هذه الآية وبيانها وجواب ما عسى ان يرد عليها وتوضيح مجملها
وتبيين معضلها في الآية الاخرى وهي قوله تعالى اليوم يئس
الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم واخشون اليوم اكملت
لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا
وشرح هذه المسئلة وبيانها موكول في ذلك العلم على ما
عند اصحاب الحقيقة وقد ذكرت في شرح الخطبة الطتنجية
شطرا وافيا منه وعلى من يفهم الكلام السلام ومنها
ع

علم الكتاب التكويني وهو علم عجيب غريب في علم الانبياء والمرسلين
والملائكة المقربين والاولياء والصلحاء بقين والخواص من
المؤمنين الممتحنين الذين عرفوا الحجب والكشف والكم وعرفوا
مقصودهم وموصولهم وما يؤول اليه امورهم وهم القليلون
اقل من الكبريت الاحمر كما اشار اليهم الآيات والروايات وفي هذا
الكتاب فقد جمع الله فيه جميع العلوم والمعارف وجميع المقاصد
والمطالب وجميع ما بين يديه من خلفه كلها بلسان حالي وشرح
تكويني وجودي بضرب الامثال وبيان الاحوال وتفصيل
الاجمال بحيث لا يخفى لمن نظر فيه وعرف كيفية قرائته
جواب لا سؤال وله يطلع عليه الا الاقلون ويغفل عنه
الاكثرون ولكن اكثر الناس لا يعلمون والله تعالى نص
عليه في كتابه المجيد بقوله عز من قائل سنريهم آياتنا في
الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق وقال
عز وجل وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض

وامثالها من الآيات الكثيرة وفي هذا العلم الشريف تبيين
حقيقة معنى قوله اعلى الله مقامه انه صلى الله عليه وآله
عرج بجسده في الليل في الزمان وبجسمه في الدهر
قبل خلق السموات والارض بالفي عام او باربعة آلاف
عام وبروحه في السرمد اضعافا اضعاف اضعاف مقدار
بقاء العرش على الماء قبل خلق السموات والارض
وقد حدد قليلا منه امير المؤمنين عليه السلام للسائل
لما سئله عن ذلك فقال عليه السلام لو صب خردل حتى ملأ
الفضا وسد ما بين الارض والسماء وانت لو عمرت وكلفت
مع ضعفك ان تنقل حبة حبة من المشرق الى المغرب حتى
ينفد لكان ذلك اقل من جزء في مائة الف جزء من راس الشعير
من ما بقي العرش على الماء قبل خلق السموات والارض واستغفر الله
من التحديد بالقليل كل ذلك العروج واحد وهذا من
المعضلات التي لا يفتح مغلاقها الا بهذا العلم الشريف
وهناك

وهناك يتبين حقيقة المسئلة وانها اي شيء واختلاف
المدة لماذا وما منشأ هذا الاختلاف واي نسبة بين هذه
المدة وكيف يكون عروج جسده في الليل بعد البعثة بسنتين
وعروج جسمه في النهار قبل خلق السموات والارض بعروج واحد
وما معنى هذا الاتحاد مع هذا الاختلاف وكذلك ما بين صاحب
المعراج وان جسمه صلى الله عليه وآله الطف من العرش من
حجابه بسبعين الف مرة مع انه لا يرى بالابصار دون العرش
ويحس بالحواس ويدرك بلمس الناس ويجري عليه التغيرات
وتعتور عليه الحالات مع انه هو الثابت القار الباقي
ولا يوصف العرش ولا الكرسي ولا السموات بتلك الصفات
والسماوات ما الوجه في ذلك وما حقيقة الامر فيها هنالك
هذه المباحث كلها مشروحة في هذا العلم الانور والنور الازهر
الذي اظهره للناس سادات المحشر واصحاب الحوض والكوثر
عليهم صلواتهم والسلام من الله الخالق الاكبر وجعلوا هذا العلم

مكنونًا عند اهله محزونا في محله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
وانى للاجانب ادراكه وللاباعد فهمه لان مولنا افاض
مقام قد كشف سره وفتح مقفله واذن للطالبين بالدخول
امتثالا لقوله تعالى ان الله امركم ان تؤدوا الامانات الى
اهلها ففاز من عرف وغنم من سلم ولا حول ولا قوة الا
بالله العلي العظيم ومنها علم الكون الشرعي والشرع
الوجودي وهما متلازمان متساوقان متحاذيان لا ينفك
احدهما عن صاحبه وهو علم ذو عجائب وغرائب ومقاصد
ومطالب لم يسمعه الاكثرون ولم يعثر على حقيقته الا
الاقلون وقد بسط مولنا وشرح في بعض رسائله وتبع
فافصح في اغلب مباحثاته بعض مسائل هذا العلم وتعلق الاحاطة
بحقيقتها يظهر معنى قوله اعلى الله مقامه انه صلى بالملئكة
في النهار واسبغ وضوءه من بحر الصاد وتمضمض واستنشق
من ماء الاتحاد وصلى صلوة الظهر في مقام او ادنى حين كون
الشمس

الشمس
قائمة على قمة الراس والظل منعدما والكواكب محترقة
والبروج منطابقة متواصلة يظهر من كل خاصية الكل
وهنالك صلى صلوة الظهر وهو اول صلوة صليها
واول فريضة اداها قبل المصلين وقبل المؤذن بقبليته
عن محدوده ومعنى صلوة الوقت وقوله جل ثناؤه في صلوته
اثاريب الملائكة والروح ومامعنى الصلوة وكيف كانت
هذه صلوة وما وجه اختصاصها دون غيرها وهكذا
امثالها من المسائل المعضلة التي تكل دونها الابصار وتحير
دون البلوغ الى ادنى مراتبها الافكار وهي كلها مشروحة
مفصلة مبينة محققة في هذا العلم الشريف والنور المنيف
ولا يمكن الاطلاع عليها الا بعد الاحاطة بجوانب هذا العلم
ووقائعه وشروطه ومقاماته وكلياته وجزئياته ومقتضياته
واسبابه ومنها علم المناظر والمرايا ومعرفة هذا العلم على ما هو
عند اهل العلم عليهم السلام الا على ما هو المعروف المشهور عندهم

عندهم من خيالات ليس با يقين واوهام المتفلسفين بل على
ما هو الحق عند اهل الحق من معرفة المرآة والانطباع والمقابلة
وكيفية تحقق الصورة وحقيقة المرآة وان المرآة هي صقو
والزجاجة وحقيقة النسبة بينهما وان الصورة هي
الشبح المتصل والشبح المنفصل والمنفصل المنفصل
من المتصل وما التمييز بين هذه الاشباح واين تحققها
وما السبب وجودها وما العلة في اختلافها وكيف
تطبع الصورة في المرآة من الشاخص المقابل بلا اتصال
ولا انفصال ولا ممازجة ولا مفارقة ولا مداخلة ولا
مباينة وان الانطباع هو لها بلا كيف ولا حد وكيف ينظر
منها الى المقابل هل بملاحظتها وملاحظة الشاخص فيكون
لها لحاظان في ان واحد وبازاء قوله تعالى ما جعل الله لرجل
من قلبين في جوفه اذا كان الادراك بالتقابل واحدة
متوجه بلحاظ بعد النظام يلتفت الى المقابل من غير التقابل
للصورة

الى الصورة وبازاء امتناع التوجه الى المدلول من غير ملاحظة
الدليل او يلتفت الى المقابل حين التقابل الى الصورة مع التقابل
اليهما من غير التقابل اليها بل قبل التقابل اليها كما هو الحق
وهو سر ملاحظة السافل للعالي من غير السافل بل
بالعالي وكيف يعقل هذا الامر الدقيق وكيف يعرف هذا
المعنى الرشيق وكذلك القول في الابصار هل هو بخروج
الشعاع او بالانطباع كالصورة في المرآة او بالانعكاس
او بغير ذلك من الاقوال الاربعة المرقومة وما كيفية
الادراك والابصار وما معنى قول امير المؤمنين عليه السلام
انما تحد الادوات انفسها كيف يدرك البصر بنفسه
او السمع نفسه مع ما ورد من الانكار الصريح في هذا
المعنى في كلام مولانا الرضا عليه السلام في حديث عمران
الصابي فكيف التوفيق بين الروايتين وما حقيقة
الامر في البين وما نسبة الالفاظ الى المعاني هل هي

المتباينين كما هو المشهور عند علماء الاصول او كنسبة
الاشباح الى الارواح كما هو عند علماء الحقايق و
الاسرار ويدل عليه صريح قول امير المؤمنين عليه السلم
المعنى في اللفظ كالروح في الجسد وهل المراد بالروح
الجسد الروح الحيوانية الماخوذة من صفو ارواح
الافلاك كما في كلام امير المؤمنين عليه السلام او الروح الناطقة
القدسية التي اصلها العقل منه وعنه اليه دلت واشارت في
اذا كملت او الروح الامري والسر الغيبي المعني في قوله عز وجل قل
الروح من امر ربي وقوله عز وجل ونفخت فيه روحي وعلى القول
الاخير كما هو الحق المنصور المؤيد بالادلة القطعية
المذكورة في محلها فتكون نسبة الالفاظ الى المعاني نسبة
المرايا الى الصور والاشباح المنفصلة وادراك المعنى من
اللفظ كادراك المقابل الشاخص الصور التي في
المرآة فتكون الشروط المعتبرة فيه هي الشروط المعتبرة فيها الكلام

الكلام

الكلام الجواب الاحتمالات الاحتمالات الاختلافات
الاختلافات ولذا قول مولانا اعلى الله مقامه رفع في
الخلد اعلامه في وصيته لمن يروم معرفة كلامه ايها
الناظر في الكلام ان قدرت ان تعرف المعنى من اللفظ بغير
اللفظ فانظر في كلامي والا فدع عنك [illegible] وهذه
العبارة شرط لمعرفة كلامه وحقيقة هذا الشرط لا تعرف ولا تدرك
الا بعد الاحاطة بعلم المناظر والمرايا وتحقيق المطالب
التي اوردنا سطرا منها في هذه لا تعرف الا بعد
العثور على حقايق ذلك العلم ودقايقه مما يستفاد من دليل
الحكمة لا ما كتبه الهندسيون واليونانيون في هذا
الشان فانه لا يسمن ولا يغني من جوع فمن لم يعرف هذه
الدقايق كما ذكرناه ولم يطلع على هذه الحقايق كما سطرناه فاياكم
اياه ثم اياه ان يروم معرفة كلام اعلى الله مقامه
او ان يحوم حول عباراته وكلماته فانها بحر [illegible]

الناجون ومحترز تغرق دونها الجاهلون رحم الله
امرءً عرف قدره ولم يتعدّ طوره ومنها علم
التأويل والباطن وتأويل التأويل وباطن الباطن وتأويل
الباطن وباطن التأويل وظاهر الظاهر حتى ترتقي
المراتب الى السبعة او الى السبعين وهذا علم قد سدّ دونه
الابواب وضرب دونه الحجاب لانه من مكنونات علم الائمة
الاطياب عليهم سلام الله في المبدء والمآب ولما انهم سلام
الله عليهم قالوا نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وقال
الله عز وجل خاطبهم بالاصالة ولغيرهم بالتبع ان الله يامركم
ان تؤدوا الامانات الى اهلها وقال ايضا تعالى ولا تؤتوا السفهاء
اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها
واكسوهم وقولوا لهم قولا معروفا كانوا يعلمون المنقطعين من شيعتهم
النائين بابدانهم والناهجين منهجهم فعلمهم من الاسرار ما تقصر عن
ادراكه افهام اولي البصائر والانظار ويحجبوها عن

الاغيار

الاغيار على تفاوت مراتبهم ودرجاتهم ومقاماتهم فكان
العلماء الشيعة المخلصين اصحاب الحكمة واولي الافئدة يتوارثون هذا
العلم خلفا عن سلف ويصونونه عن التضييع والتلف ويكتمونه عن
الاغيار ويبعدونه عن تناول الاشرار واما ابناؤهم من ورد ذلك
المورد وشرب من ذلك المشرب وادرك العلم كان يجري على كل انه
لاهل الاشارات واصحاب اللطائف والتلويحات ذلك
المجرى لئلا يكون مخالفا لما امر الله ورسوله سبيل
الحق ولعطاء كل ذي حق حقه وعدم منع الحكمة لاهلها ايضا
يتكلم لهم بذلك اللسان ويظهر لهم بذلك الشان ويرشدهم الى سبيل
الله بذلك التبيان ويعلمهم حقيقة البيان في قول الملك
المنان الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان ويفهم
كل من منح الانسان فاذا ما معنى التأويل والباطن
وما معنى الباطن وباطن الباطن وما معنى الظاهر وظاهر
الظاهر والتأويل وما الفرق بين هذه المراتب وما

وباطن التأويل

المراتب وما النسبة بينها من النسب الاربع ولما اختلفت
وتعددت ولم تكثرت وانبسطت مع انه يقول امير المؤمنين
عليه الصلوة والسلام العلم نقطة كثرها الجاهلون وهل هذا
تكثير او بسط وتكثير ولم كانت سبعة او تفنيت الى السبعين
وما النسبة بين هذه المراتب هل هي نسبة العلية والمعلولية
والاثرية والمؤثرية او الشعاعية والمنيرية على المعنى الخاص
بالوجه العام او القشرية واللبية او التساوق والتضايف او
التساوي والتحاوي وما النسبة بين مدلولاتها ودوالها
مما ذكرنا وما النسبة بين اطلاقاتها ومفهوماتها من الحقيقة
والمجاز والنقل والاشتراك والتواطي والتشكيك او الحقيقة
بعد الحقيقة او الحقيقة بعد المجاز او غير ذلك من الاطلاقات
والامور التي لم يسمعها الاكثرون وكتمها الاقلون وبينها
المستترون وحفظها الغيبون اولئك كما قال الشاعر
شدت قباب الارض طائفة اخفاهم عن عيون الناس اجلالا

وكلام مولنا

وكلام مولنا واستادنا علي الله من لمنه ونعم في فتح بحثا
منزلته اغلبية يجري هذا المجرى لانه العارف باسرار التاويل
والعالم باحكام التنزيل بين كثرة انقطاعه الى عباداته
ومواليه اهل بيت التكبير والتهليل والتحريم والتحليل خصوصا
مسئلة المعراج وما ذكره طيب الله نفسه وعطر رمسه
في هذه العبارات في بيان الجسد والجسم والكثافة واللطافة
والنورانية والاناجيل الالهية وصعود الجسم بثيابه والجسد
بلباسه وبعلاوة عن انه لم يخف ولا النيام وتلقيه الوحي
من جبرئيل مع ان عليا هو المعلم لجبرئيل بالاخبار
المتكاثرة والروايات المستفيضة المتواترة مع ان علم
علي عليه السلام موضع من عرشه وقطع من سحاب هاطله ودونه
الانبيا في السموات مع انهم في الجنان متكؤن على الارائك
في الغرفات ومعنى الصلوة الظهر ووضوئه من عين صاد
ووقوفه على باب المراد وبلوغه الى مقام الحب والوداد

وكل هذه امور يعرف بيانه ويشيد اركانه بعد معرفة
هذا العلم الشريف والنور المنيف والى القاصرين وادراكه
والى المنقطعين والوصول الى ساحة معرفته واين الثريا
من يد المتناول وصفا علم الاصول ومعرفة ما في كلام
العرب حقايق ومجازات وكنايات واستعارات ومحكمات
ومتشابهات وعمومات واطلاقات وتفاصيل ومجملات
وبيان معضلات وواضحات ومبهمات وامثال واشارات
ودلائل وعبارات وسائر ما يتصادف انحاء الكلام من فحوى
الخطاب ولحن الخطاب ودليل الخطاب ودليل
التنبيه والايماء وقصد التلويح وتصريح العبارة والقول
من قبيل اياك اعني واسمعي يا جارة وان في الكلام نصا
وظاهرا وان الالفاظ من حيث نفسها لا تفيد الا الظن
وان استفادة معنى من كلام يكون الا بنفي عشرة اشياء
كلها تفيد الظن كاصل عدم التخصيص وعلم التقليد وعلم
الاضمار

الاضمار وعلم الاشتراك وعلم النقل وعلم التجوز وعلم الاجمال
وامثالها مما هو مذكور في الكتب الاصولية المطولة وان
الظاهر لا يعارض النص وان اعظم ما يستفاد منه النص تنصيص
المتكلم بمراده وتفسيره لما في قلبه وخاطره وان الكلام يحمل
على مراده الذي يدل عليه لا على ما يظهر من ظاهر اللغة بعد تتبع
ابواب التجوزات والمحكمات والمتشابهات الا ان يكون
خارجا عن قانون اللغة ومباينا لطريقة اهل العرف واللغة
من وجوه العربية وقد قال عليه السلام علماؤنا والمتفق في التخصيص
اني لا تكلم بكلمة واريد منها احد سبعين وجها لي لكل منها
المخرج فاذا صحت هذه الاحتمالات فعرض كلام القائل
في الاصول والعقائد على ما صح له من المذهب الا ان يكون
القائل يصرح بخلافه او ان يكون في كلامه قراين قطعية
يفيد القطع لمن لم يكن مسبوقا بالشبهة بمراده او ان يكون
كلامه كله على نهج واحد يحصل القطع بالمراد واما اذا

الكلام يجري على اوضاع عديدة واحوال مختلفة متشتتة
فمن ينفي شيئا واخرى يثبته ومن يجمل امرا واخرى يشرحه
ومن يبهم حكما واخرى يفصله ومن يتكلم بلسان وطريق
واخرى باخر ففي هذه الصورة ان عرف ان القائل
داخل في مذهب او دين فلينسب الى ذلك المذهب
ويجعل من كلماته كل ما يوافق ويطابق معتقدات اهل ذلك
المذهب اصلا ومحكما ويؤول ما سوى ذلك اي ما لم يظهر
فيه وجه المطابقة والموافقة الى ذلك الاصل المحكم وان
لم يظهر من كلامه وجه الموافقة اصلا ولا هو صريح في المخالفة
بحيث يحصل القطع بالخلاف بمعونة القرائن الخارجية
والداخلية والحالية والمقالية وعرف انتساب القائل
الى مذهب معلوم فلينسب الى مذهبه ويجعل تلك الكلمات
من المتشابهات فان قدرنا تاويلها الى مذهبه ومعتقده
الذي عرف بالانتساب اليه فهو المطلوب والا فليرد علمها الى قائله

قائله

فان قائله اولى به لقوله عليه السلام في المتفق عليه ادرءوا الحدود
بالشبهات ولا يتسارع الى الانكار والرد الخطاء ليشمله
قوله عز وجل بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتهم تاويله
وقوله عز وجل واذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا افك
قديم وقوله عليه السلام ان علمتم فقولوا والا فلا وقوله تعالى
ولا تقولوا لمن القى اليكم السلم لست مؤمنا وامثال ذلك
من الايات والروايات واما اذا لم يعرف مذهب القائل ولم يعلم
انتسابه الى مذهب ودين وكلماته غير صريحة في الامر ولا يفيد
القطع في الحكم فيجب التثبت والتوقف لقوله عليه السلام الوقوف
عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات وبالجملة هذه
الاحكام مشروحة ومفصلة في علم الاصول ومبرهن عليها
فيه فاذا عرفت هذه الاحكام وامثالها واتقنتها عرفت نوع
معرفة عبارات مولانا فاجمل ما تلونا عليك في اول المسالة
من تصريحه بالعروج الجسماني والجسداني مع البشرية الظاهرة

مع الشباب واللباس اصلاً محكماً ورد علم ما فوقنا عليك بعد ذلك
من دقيق العبارة بلطيف الاشارة الى ذلك المحكم المفتش
الاصل الاصيل لجلاء صحوا بلا اغبار وصفوا بلا اكدار ونسا
بلا اغيار ان في ذلك لذكرى لاولي الالباب والابصار وهذه
العلوم المذكورة هي التي لابد منها ولا محيص عنها
في معرفة عبارات المذكورة فاذا عرفتها واتقنتها واحكمت
ما فيها من الدقائق والاشارات والحقائق والتلويحات
ربما يحظى ببعض مطالبه ولطائف اشاراته المودعة
في طي عباراته لا جميع ما يريد منها كما يريد بما يريد فان ذلك
صعب المنال عزيز الوصال لا يهتدي اليها الا من انار الله
قلبه وكشف عن بصيرته وستره وعرف الحيث والكيف والكم
واحاط بعلم الكيفوفة وسر العمومة واستنار بنور
الكينونة وخرج عن عالم البينونة وذلك اوحدي العصر
وواحد الدهر واني في قديم الايام لعبدان قرأت عليه عدة
مقام

مقام في علوم متعددة وسمعت منه عجائب وغرائب عن احكام
متشتتة خطر بخاطري الفاتر [illegible] وفكري
الباتر ان اشرح [illegible] وابين عجائب
مطالبه و[illegible] واكشف حجابه وارفع عن وجه
المقصود نقابه فابتدأت بشرحه وكتبت نحوا من خمسة
عشر كراسا على حجم الربع ووصلت الى فقرة من فقرات
اول الشرح فكتبت عليها [illegible] في شرحها و
بيانها واستخراج المعاني [illegible] منها وبعد ذلك
باني ادور حول المطلب وما دخلت بابه وما وصلت الى
سره ولبه بل ما بلغت الى شيء مما اراد كما اراد فتنبهت على خطائي
في ارتكاب هذا الامر العظيم والخطب الجسيم وعلمت اني لست من
السفن التي يسار بها في هذا البحر المتعاظم والطمطام المتلاطم
ولا من غواص هذه اللجة فكتبت تحت تلك الكلام بما لفظه ولله
در الشارح حيث جمع في هذا الكلام الموجز المختصر جميع ما في

الوجود واسراره وكلما يجب للموجودات فى الشريعة والطريقة
والحقيقة وما يجب فى الثلثة وما يكره ويحرم فيها والعجب انه
فى كل من كلماته جمع ماكان فى الكل بل فى البعض ماكان فى الكل
بل فى كل جزء من اجزاء كلامه ماكان فى الكل وان لاحظت
الكل فى البعض فالبعض اجمال البيان وان لاحظت الكل
فى الكل فالكل كلام تام بحيث ليس بينها ارتباط ولا التيام
وان لاحظت الاول مع الاخر يتم المقصود وان لاحظت
المتوسطين فى الاول يظهر لك كل موجود وان لاحظتها فى
الثانى ينكشف لك كل مفقود وان لاحظتها بالافتراق
يدلك على الاجتماع وان نظرت اليها بالاجتماع يدلك
على الافتراق ولعمرى ان هذا الكلام مطابق للمطابق الكتاب
التكوينى الذى اجتمع فى جزئه كلما كان فى الكل المصحح لقول
الشاعر كل شىء فيه معنى كل شىء فتفطن واصرف الذهن الى
انى كثير لا تتناهى عددا قد طوتها وحدة الواحد طى

ثم قلت

ثم قلت لا عجب فان المرء مخبوء تحت لسانه والكلام على مقدار
عقل المتكلم وسعة معرفته واحاطته وهو عليه السلام
مقامه ومتقحا بخصوصياته ومرفع اعلامه قد شرب من
شراب المعرفة وتجرع من كاسات المحبة كاسا فسكر فلا يرى
الصحو ابدا وذاتى من سكره صحوا فلا يرى السكر ابدا كما
قال عليه السلام مقامه فى قصيدته اللامية فى مدح الائمة
عليهم السلام ليشرب الماء شرب من ريق ولينا الحسن عليه السلام
ومن ريق رسول الله صلى الله عليه وآله فى الرؤيا الصادقة
والمنامات الصحيحة التى هى جزء من سبعين جزء من النبوة
كما روى عنهم عليهم السلام فى الخبر المشهور فاشار الى هذا بقوله
فذ سكرت بالماء اسمعنى ودق الحمى وطلها ينحل القصب
اين هذه الكلمات من مقامه واين هذه العبارات من محاله
ومرتبته لا والله مقامه اعظم من ذلك ومرتبته اشرف
فما هنالك لا نتكلم الا على ما يمكننا معرفته وادراكه

فاتلألأ

ماعنده من الاسرار خازنا في قلبه الشريف تلك الانوار
ناطقا مقيدا بالمقالة السيد الساجدين عليه وعلى ابائه وبنائه
صلوات المصلين • اني لاكتم من علمي جواهره • كيلا يرى العلم
ذو جهل فيفتتنا • وقد تقدم في هذا ابو حسن • الى الحسين
ووصى قبله الحسنا • يا رب جوهر علم لو ابوح به • لقيل
لي انت ممن يعبد الوثنا • ولاستحل رجال مسلمون دمي
يرون اقبح ما ياتونه حسنا • الهنا كتبت وقطعت الكلام
وتركت الشرح وعثرت على قصوري وعلمت انه باعجز عن تناول
تلك المطالب الجليلة والمقاصد الشريفة النبيلة فانظر
الان المنصف المتدين اذا كان حالي مع قراءتي عليه
وسماعي منه وما بين عمر الناس فحقيقي بان من فهم كلامه
ووصل الى بعض مرامه في بعض مقامه كما هو ابينا رحمه الله
تظهر هذا المعنى بالنسبة الى بعض المطالب فما ظنك بالذين
لم يعرفوا من كلامه شيئا فلم يفهموا من مطالبه حرفا واحدا

وبالله

والذي ما سمع منه شيئا وما حضر عنده يوما واحدا كيف
يفهم كلامه ويروم مرامه ويصل الى مقام تحقيق مقالته
للجرح والتعديل والتمييز والتصحيح وتكثير القال والقيل
ان هذا الا خروج عن الانصاف ودخول في الجور والاعتساف
لان العلماء لهم لغات واصطلاحات يجرون كلامهم عليها
ويبنون مطالبهم وقد اشتهر عند العلماء بل عند كل الناس
من العوام والخواص ان لا مشاحة في الاصطلاح وان لكل
احد ان يصطلح ما شاء كما انشاء بعد فتح ابواب المجازات
والمنقولات والمرتجلات وان اختلفوا في اسماء الله سبحانه
وتعالى هل هي توقيفية ام لا الاكثرون على الاول كما هو الحق
المنصوص للادلة القطعية من العقلية والنقلية فلا يجوز
الاصطلاح هنا وذهب الى الجواز ايضا وعمم الحكم في صحة
الاصطلاح في الجميع ومال اليه السيد السند في مفاتيح الاصول
فاذا كيف يمكن حمل كلام القائل العالم الفاضل النجيب

الكامل على ما يظهر من ظاهر اللغة المشهورة عند العوام
مع تصريحه بعدم ارادة ذلك المعنى المعروف عندهم وهو
تنصيص بانها دون كتاب بخلاف ما يفهمون ويعرفون
مع ان مولانا اعلى الله مقامه وحشرنا الله معه لم يخرج
في اصطلاحاته عن منطوقات احاديث اهل العصمة ومفهوماتها
وعن ظواهر اهل اللغة الا ان الناس لقلة تتبعهم في
الاخبار وخفي وجوه العربية واطوار اللغة والغور في معاني
الاحاديث وما يستنبط منها لم يطلعوا على تلك الاصطلاحات
وتلك اللغات في الذوات والصفات وبقوا يعترضون بان
تلك الكلمات مخالفة للاعتقادات المعلومة من الائمة
السادات عليهم السلام من دون ارتياب وكان اختلافهم في ذلك
اختلاف العربي والتركي والفارسي والرومي فيما يعبر
عنه بالعنب فقصتهم مشهورة فرجعت الاختلافات لان
اللغات والاصطلاحات والمعنى واحد في جميع الحالات

ثم ظهر الفرق

ثم ظهر الفرق بجمود البعض على ظواهر العبارات وتحري الا
لطائف الاشارات والتلويحات ولعل قائلا يقول
لو كان الامر كما ذكرت فلماذا بعبارات غير مانوسة واصطلاحات
غير معروفة وفي هذا تنفير للناس والتلبيس على العوام و
الخواص وايقاع الاختلافات في البين وذلك غير محمود
في الشريعة وغير مرغوب في الحقيقة فان الناظر في هذه
الكلمات بين مصدق ومكذب وعارف ومتوقف فالعارفون
تقول انهم قليلون والمتوقفون سالمون والمكذبون
يشنعون والمصدقون يعتقدون خلاف الواقع فيكون
وزرهم عليه فلم تنشا هذه الاختلافات الا من امثال
هذه العبارات فلو فرض ان قائلها خال عن العيب فلا شك
انها مورثة للريب ففي ذلك اهانة للدين المبين وهدم لشريعة
خاتم النبيين على الصادع بها الاف التحية والثناء من الحق
المبين والجواب عن ذلك من وجوه الاول ان هذا انما

بين دلو لم يكن شايعا بين الناس ان في الكلام محكما ومتشابها
وعاما وخاصا ومطلقا ومقيدا وظاهرا وباطنا وتفسيرا
وتصريحا وتمثيلا وابهاما واجمالا وتفصيلا وكناية ومجازا
واستعارة وتشبيها ومثالا واصلا وفرعا وتلويحا وبحثا
ودليلا وان العلوم متشتتة والمطالب مختلفة والاصطلاحات
متفاوتة والدقائق كثيرة وشاع بينهم وذاع حتى خرق
الاسماع وملاء الاصقاع الاشتراك في الاصطلاحات وعلى هذا
فالعارف والمتوقف هم المامون للكذب والمتعرض غير بصيرة
هم الهالكون لان الاولين يشملهم قوله تعالى بل كذبوا بما لم يحيطوا
بعلمه ولما ياتهم تاويله بعد اقامة الدليل وايضاح السبيل
من ان الكلام ليس على وجه واحد وان الباب لا ينحصر في طور غير متعدد
فلا يسعه التكذيب والتشنيع الا بعد الاحاطة والاطلاع على مراد
المتكلم وحصول القطع بمراده وذلك اما بتنصيصه او بحصول
القرائن القطعية وقد اتفق علماء الاصول على ان الظواهر

لاحجية

لا حجية فيها مع التمكن من النص لان الاول يفيد الظن والثاني
يفيد القطع وحرمة القطع وحرمة العمل بالظن مع التمكن
من القطع من اجلى البديهيات واوضح الواضحات مع ان
في الاكتفاء بالظواهر عند عدم التمكن من النص في امثال
هذه المقامات نظرا ظاهرا ولم يقم عليه اجماع ولا دليل قاطع
فليقتصر على حد الضرورة في الاحكام الشرعية الفرعية
مع ان في كلام مولانا على الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه
لبس ماهي بين ظاهره على ما ينافي ما عليه الفرقة المحقة بل
يذكر كلاما غير معروف عند العوام الا ويذكر بعده بيانا
لذلك الكلام بحيث يرفع الظلام ويدفع شبهة الانام الا
ان من نظر الى الكلام ولم ينظر الى قرائنه وبياناته يكون
كمن قال ان الله تبارك وتعالى حرم الصلوة ونهى عنها
بقوله تعالى ولا تقربوا الصلوة والنهي دليل الحرمة فتكون الصلوة
محرمة ولم ينظر الى ما بعد الاية من القرينة المعينة في قوله

وانتم سكارى وهكذا حال الملكة بين الناظرين في كلام مشايخنا
واستادنا فانهم نظروا الى بعض الكلام ولم ينظروا اليه على التمام
ليروا ابدا لا امثالا ونورا ساطعا بل اخذوا البعض وحذفوا
الاخر لاظهار بواطنهم والله سبحانه وتعالى اعلم بهم وبسرائرهم
يعاملهم حسبما يضمرون ويجزيهم على ما يصفون سيجزيهم
وصفهم انه حكيم عليم الا ترى انه اعلى الله مقامه ورفع
في الخلد اعلامه ذكر في هذه العبارات المنقولة في مسئلة
المعراج بعدما ذكر انه صلى الله عليه وآله القى عند كل رتبة
منها اي من العناصر مثلا واي نسبا وهيئات مع انه
يدل على شيء مما توهموا استدرك سؤالا ايضاحا للامر
وتنبيها للحكم بقوله رحمه الله لا يقال على هذا انه
قول بعروج الروح خاصة وساق الكلام في تتميم السؤال
وتبيين الجواب الى ان قال والا فهو على ما هو عليه من
التجسد والتخطيط الخ فهل يكون تصريح اعظم من هذا

في العروج

في العروج الجسمي الجسدي في القالب البشري فهل يبقى
مع ذلك اشتباه او ظاهر يدل على عروج الروح من غير
جسد وجسم نوري غير الجسد المعروف في عالم البشرية فاين
الاشتباه اذا واين الظاهر حينئذ ولكن الامر كما قال
الشاعر ٭ وعين الرضا عن كل عيب كليلة ٭ كما ان عين
السخط تبدي المساويا فظهرت مما بيناه ان الملكة بين لا حجة
لهم في اظهار التكذيب بل حجتهم داحضة عند ربهم
واما المصدقون عن غير بصيرة فليسوا بمعتذرين ايضا
لان الذي اثبته لنفسه محكم يجب ان يؤول مع كل كلام ليس
ببين وانما هو تقليد محض والتدين لا بد من اخذ اصول
محكمة وقواعد متقنة مصححة معروضة على مذهب الفرقة
المحقة واجماع الطائفة الناجية ويجب عليه ان يعرض كل
ما يرد عليه بذلك الاصل المحكم ويأخذ ما وافقه ويترك
ما خالفه وان كان من كلام من يعتقد حقيته فيجعله من المتشابهات

وبرد عليه وينسب القصور الى نفسه لا انه يعتقد بكل كلام
وياخذ بظاهر كل بيان وان كان بظاهره ينافي المسلم البيضا
والشريعة الغراء فلا عذر له اذا اضل وغوى
بعد وضوح هذه القاعدة المقررة وشيوع هذه الطريقة
المحققة واما العالم النحرير والكامل الخبير فهو كما قال الشاعر
على نحت القوافي من مقاطعها وما على اذا لم تفهم البقر
والثاني قوله تعالى ولكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان
يرجو الله واليوم الاخر وقد قال مولانا الرضا عليه السلام ان
في كلامنا ككلام الله محكما متشابها وعاما وخاصا
ومطلقا ومقيدا الحديث نقلت بعضه بالمعنى فاذا كان
التاسي بالنبي صلى الله عليه واله مما سنه الله
وقرره فالمومن المخلص هو ان يتاسى به في جميع افعاله
واحواله من الامور الغير المختصة به صلى الله عليه واله
فالاعتراض مشترك الورود والجواب الجواب والقول

بان ايراد

بان ايراد المتشابهات خاصة الله والنبي والائمة عليهم السلام
فكلام لشبه الهذيان اذ لم يدل عليه دليل لا من نص مقطوع
به ولا من ظاهر مظنون فيه ولا من ضعيف مشكوك فيه
ولا من عقل قاطع ولا اجماع واقع بل المعروف خلافه من طريقتهم
والمعلوم عكسه من مذهبهم عليهم السلام ولذا اشتهر عنهم عليهم السلام
اوردوا الحدود بالشبهات كذب سمعك وبصرك عن اخيك
المسلم واحمل فعل اخيك المؤمن على سبعين محملا صحيحا
وما وقع الاجماع على ان لا اعتبار بالقرطاس وان لا يحكم
بالكفر بمحض الكتابة وان كانت صريحة في الكفر لعله اراد
معنى غير ما هو معلوم من ظاهر اللفظ وما رواه علماؤنا
رضوان الله عليهم في مصنفاتهم في الامامة كالديلمي في
الارشاد وغيره في غيره من ان اعرابيا اتى الى عمر بن الخطاب
وقال اني اكره الحق واحب الفتنة واشهد بما لا ارى وكلام
واعلم ما لا يعلمه الله وعندي ما ليس عند الله وانا

فغضب عمر وحكم بكفره وامر بضرب عنقه وكان امير المؤمنين ع
حاضرا فقال على عليه السلام صبرا يا عمر فان الاعرابي ما قال الا حقا
ولكنكم ما فهمتم كلامه اما قوله اني اكره الحق فان الموت
هو الحق وهو يكرهه واما قوله اني احب الفتنة فهي الاموال
والاولاد لقوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة
وهو يحب المال والولد واما قوله اني اعلم ما لا يعلمه الله
وهو سبقول لله شريكا في الفرض والاعيان والله
سبحانه يقول ام تنبئونه بما لا يعلم في الارض ام بظاهر من القول
واما قوله عندي ما ليس عند الله فعنده الظلم وليس عند الله
ظلم واما قوله وانا ربكم والكم مفرد الاكمام لاصحه الخالب
نقلت الحديث بالمعنى والعاقل المنصف اذا شاهد هذا الحديث
المقبول المتفق على صحته لا يبقى له مجال بهذا القول الشنيع
والراي الفظيع والقول بان عصمة الامام قرينة وحجة
لعدم المخالفة لمذهب الفرقة المحقة ووجوب تاويل كلامه عليه السلام

وصرفه الى

وصرفه
الى المعروف من مذهب والتوقف عند الجهل بكيفية التاويل والصرف
بخلاف الغير المعصوم فانه لا دليل على التاويل فيجب الحمل
على ما يظهر كلامه فاسد وتوهم كاسد فان حديث الاعرابي يبطله
وينقضه وكذلك الروايات المتقدمة والادلة القطعية من
العقلية والنقلية الدالة على القول بما لا يعلم فان القائل
اذا علم انتسابه الى مذهب ودين فاخراجه عنه والحكم عليه
بخلافه بالالفاظ القابلة للاحتمالات الكثيرة المتعددة
والظواهر المفيدة للظن والتخمين حرية على رسول الله وآله
الطاهرين صلى الله عليه وعليهم اجمعين ولا شك ان كل
منتسب الى مذهب ودين يعترف بالانتساب الى ذلك
المذهب وتلك الطريقة وذلك معلوم واضح لمن له عينان
وله قلب او القى السمع وهو شهيد وما ورد من النهي عن
تاويل كلام الصوفية وقولهم على ما رواه المقدس الاردبيلي
في حديقة الشيعة الا من مال اليهم واولها لهم فانا منهم

مرامى قيل وان كان المائل من محبكم فنظر اليه شبه المغضب
وقال من قال تحقيقنا لم نذهب الى عقوقنا فنقول نتوجه
ونبرأ الى الله ممن ياق لكلمات الصوفية الملحدين فانهم
الكفرة اعداء الدين ولكن ذلك بعد اثبات نصوصهم لا بمجرد
الاحتمال والظن والتخمين فان ذلك لا يثبت به الدين والحكم
به الشرع المبين كيف قال الله عز وجل في كتابه الحكيم ان الذين
يرمون المحصنات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة ولا شك
ان الرمي بالكفر اشنع واقبح من الرمي بالزنا والرمي بالتصوف
اقبح من الرمي بالكفر لانه جامع لجميع مراتب الكفر وطبقاته
ودرجاته والمؤمن اكرم عند الله من المؤمنة والعالم
العارف المتقي في روايات اهل البيت بالمؤمن
الممتحن اكرم عند الله من العالم فانظر ماذا ترى من
التفاوت الفاحش فان الله سبحانه لعن الرامي
المحصنة قبل ان تقوم البينة المعتبرة في الشريعة فكيف
من يرمى

من يرمي المؤمن العالم العارف بالكفر والتصوف والغلو
قبل ان تقوم عليه البينة الشرعية وهل يكون العثور
على بعض الالفاظ المتشابهة والكلمات المحتملة الاحتمالات
المتساوية وعلى فرض تحققها ووقوعها يكون بينة
شرعية الستم تقولون اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال
وفي امثال هذه المقامات البعيدة الضعيفة فكيف با
المتساوية بل الراجحة اما كفاكم هذه الاية المباركة
الشريفة رادعا وزاجرا وذلك في الكلمات المتشابهة فرض
وتقدير وتغليظ الامر والا ففي كلام مولانا واستادنا
وسنادنا اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه ليس
منه ما يوهم التشبيه والاشتباه او يكون ظاهرا منها ما ينافي ما
عليه الفرقة المحقة حاشا وكلا بل ما صدر منه كلام الا
وقارنه بيان فصيح وذكر صريح يكشف معضله ويفتح
مقفله لمن يفهم ويعرف ويحكم وينصف ولكن الامر كما قال

اذا لم تكن للمرعيين صحيحة فلا غرو ان يرتاب والصبح مسفر

فقبل ثبوت الامر ووضوح المخالفة كيف يجعل في قوله

لا اقول كلما انهم نثبت العرش ثم انقش . وهل بعد

تصريح القائل بان مرادي من هذا الكلام هذا المعنى

الصحيح لا الذي توهمت فهل يبقى للتاويل مجال الیس

هو النص في المط وهل سمع من احد من الجهلا فضلا عن العلماء

ان الظاهر يعارض النص او يكون الظاهر حجة بعد تحقق

النص الیس النص بالنسبة الى كل كلام تنصيص القائل

بمراده وتصريحه عما في باله وما اشبه هذه المعارضة

بقول ذلك الحشوي الصوفي لما حضر عند مولانا الصادق ع

وذكر انه ممن يروي الحديث من العلماء وقال له الصادق ع

اذكر لنا مما سمعته ورويته فقال اخبرني سفيان الثوري

عن جعفر بن محمد بن علي ابن الحسين ع انه قال ان الله

سبحانه تجلى لموسى بصورة شاب امرد وذكر روايات

اخرى هذه

اخر من هذا القبيل ونسبها كلها الى الصادق عليه السلام ثم قال له الامام

هل تعرف جعفر بن محمد قال لا فقال عليه السلام لو عرفته وقال لك

ان هذا القول ليس لي وانا بريء من هذه العقايد فهل تقبل

منه ام لا قال لا اقبل منه لان الذي اخبرني اوثق منه فذكرت

مختصر الحديث بالمعنى اذ لم احفظ لفظه وهو مذكور بطوله

في كتاب العوالم والبحار وما نحن فيه بعينه ذلك قال تعالى

لتركبن طبقا عن طبق وقال تعالى سنة الله التي قد خلت من قبل

ولن تجد لسنة الله تبديلا فافهم الكلام وعلى من فهم

الكلام السلام والثالث ان ما ذكره ليس قدحا في الشيخ الاستاد

اعلى الله منزلته ورفع في فسيح الجنان مرتبته وحده

بل هو قدح في عامة العلماء الشيعة واساطين الشريعة

اذ لم يسلم منهم احد وغالبا الا وذكر ما في ظاهره المنافات

والمخالفة لظاهر الشريعة مثل ما ذكر الصدوق ره

في اثبات السهو على النبي والائمة عليهم السلام كما قال في الفقيه

ما انفطر وكان شيخنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد
يقول اول درجة في الغلو نفي السهو عن النبي
صلى الله عليه وآله ولو جاز ان ترد الاخبار الواردة في
هذا المعنى لجاز ان يرد جميع الاخبار وفيه
ابطال الدين والشريعة وانا احتسب الاجر في تصنيف
كتاب منفرد في اثبات سهو النبي صلى الله عليه وآله والرد
على منكريه ان شاء الله تعالى وقال ايضا فيه قال
مصنف هذا الكتاب ان الغلاة والمفوضة لعنهم الله
ينكرون سهو النبي صلى الله عليه وآله الى آخر كلامه
وانت خبير بان عصمة الانبياء عليهم السلام عن السهو
والنسيان من ضروريات مذهب الشيعة مع انه قد لعن
انكره ولعن من ينكر السهو فلو حملت هذا الكلام على
ظاهره لزم شمول لعنه على جميع الشيعة وعلمائهم
ويلزم منه خروجه عن المذهب مع انه لم يطعن عليه
احد

احد
بذلك ولم ينسبه احد الى الخروج عن المذهب ولا الى
الاهانة بالدين حيث لعن سلاطين العلماء من الشيعة
المخلصين المنكرين لسهو النبي صلى الله عليه وآله والائمة
الطاهرين فيجب ان يحمل كلامه على الاسهاء والانساء على الانشاء
والطعن على من يقول بعدم سهوهم مستقلين وكيف ينسب
مثل الصدوق الى الخروج عن الدين مع عظم شأنه
وبناء مكانه وسعد الامام القائم عجل الله فرجه بالخير
والسعادة وقد ذكر الشيخ المرتضى رحمه الله في رسالة
له مختصرة بان الله ليس الها للجوهر الفرد ولا للاعراض
وهذا كما ترى صريح في انكار لضروري الدين فان الله
سبحانه اله كل شيء وخالق كل شيء ووارث كل شيء ولم ينسبه
احد من العلماء الى هذا بل حكموا عليه بالوثاقة وغاية علو
مراتبها فظهر انهم لم يحملوا كلامه على ظاهره بل وجهوا له
توجيها وجيها وذكروا له محملا صحيحا مطابقا للمذهب الحق

وما عليه الفرقة المحقة ولو حملت العبارة على ظاهرها
لو لم يكن شيء اصرح منها في الدلالة على الكفر والزندقة
وهي بالضرورة اصرح بالدلالة على المخالفة من عبارة
شيخنا واستادنا اعلى الله درجته ورفع في العليين
منزلته ولسنا ندري بالهم يقولون هنالك
ولا يقولون هنا ومنها ما ذكره العلامة المجلسي
في رسالته الفارسية المسماة بصراط النجاة وذكر
فيها المقدورات ثم قال كلاما حاصله ان المقدورات
ثلثة منها ما هو مقدور لله وليس مقدورا للخلق
ومنها ما هو مقدور لله وللخلق ومنها ما هو مقدور
للخلق وليس مقدورا لله وهذا كما ترى بظاهره يدل
على ان الخلق اقدر من الله وهذا مخالف لضرورة
الاسلام وهل يجوز لعاقل نسبة هذا الامر الشنيع
والقول الفظيع الى مثل هذا العالم الرباني والفاضل

الهداني

الهداني الناشر للاخبار والغواص في بحار الانوار لهذا
احد الى هذا القول وما هذا الا انهم صرفوا كلامه
عن ظاهره واولوه بما يطابق الحق فلو لم يكن التاويل
والحمل ودفع المتشابه شيئا معلوما عندهم لما صدر منهم
امثال هذه الكلمات ومنها ما ذكره المقدس
الاردبيلي قدس الله نفسه الزكية في حاشيته على الخضري
من جواز التركيب العقلي على الله مع ان كون التركيب
مطلقا علامة الحدوث مما اجمع عليه المسلمون بل المليون
بل كافة العقلاء فوجب حمل كلامه على معنى صحيح اذ لم
يجعله احد من العلماء قادحا في وثاقته فضلا
عن عدالته فضلا عن ايمانه فضلا عن اسلامه
ولو لم يجز الحمل والتاويل لكان هذا القول صريحا في الكفر
والزندقة وجلالة رتبة القائل تأبى عن ذلك :
ومنها ما ذكره المحقق المولى الخوانساري آقا جمال

في حاشيته على حاشية القديم والتجريد من جواز انتزاع
الازمنة الغير المتناهية والمدد اللانهاية لها من ذات
الله عز وجل وان ذات الله بذاته منشأ لهذه الانتزاعات
وهذا كما ترى بظاهره يستلزم الانفعال والاقتران
وقد اجمع العقلاء كافة من المسلمين وغيرهم على ان الاكوان
الاربعة التي هي الاقتران والافتراق والحركة والسكون
من علامة الحدوث مع انه لم يطعن في هذا المحقق بالكفر
والخروج عن الدين احد من العلماء وليس هذا الا لحمل كلامه
وتاويله وصرفه عن ظاهره كما هو الطريقة المقررة للعلماء
خلفا عن سلف وما ذكره الملا محسن الكاشي صاحب
الوافي والصافي وله كلمات منبئة بظاهرها تخالف
ظاهر الشريعة والملة وانا اذكر لك سطرا مما احفظ
من عباراته بالفاظه منها ما ذكره في الكلمات
المكنونة ان الوجود ان اخذ بشرط شيء فهو الوجود المقيد

وان اخذ

وان اخذ بشرط لا شيء فهو الوجود العام البديهي وان اخذ
بلا شرط فهو الوجود المطلق وهو الذي يطلق على الله دون
الاولين وهذا الوجود في نفسه ليس بمتكثر ولا متعدد
ولا مختلف بل انما هذه المراتب بحسب مراتبه ومقاماته
المنبه عليها بقوله تعالى رفيع الدرجات ذو العرش فيصير
كليا وجزئيا وجنسا وفصلا من غير حصول تكثر في ذاته
انظر الآن في هذا الكلام وتصريحه بالقول بوحدة الوجود
الذي اجمع المسلمون على بطلانها وتكفير القائل بها وذكر
اصطلاحهم في الوجود المطلق اذا اطلق بالمعنى المذكور
ولا اراكم تحكمون بكفره مع ان عبارات مولانا وسيدنا
اعلى الله مقامه لا تبلغ معشار ما في هذا الكلام من التصريح
بالمخالفة لضروريات الايمان والاسلام ومنها
ما ذكره في كلماته ايضا بالفاظه ذات الاسم الباطن بعينه
هو ذات الاسم الظاهر والفاعل بعينه هو القابل

والاعيان الثابتة عينه الغير المجعولة والفعل والقبول
له بذاته وهو الفاعل باحدى يديه والقابل بالاخرى
والذات واحدة والكثرة نقوش فصح انه ما اوجد
شيئا الا نفسه وليس الا ظهوره ومنهـــا ماذكره
ايضا فيها في بيان القدر وسره وسر سره وساق الكلام
الى ان قال وسر سر القدر ان هذه الاعيان ليست
امورا خارجة عن ذات الحق بل هي ذاتيات الحق و
ذاتيات الحق لا تقبل الجعل والتغير والتبديل والزيادة
والنقصان ومنهـــا ماذكره فيها ايضا دريا نفس
زند بخارش گويند متراكم شود ابرش خوانند چون فرو
ريزد بارانش نام نهند جمع شود سيلش گويند وبدريا
پيوندد همان دريا بود البحر بحر على ماكان في القدم
ان الحوادث امواج وانهار لا تحجبنك اشكال التشكلها
عمن تشكل فيها وهي استار ومنهـــا ماذكره ايضا
فيها

مجنون
فيها المحب ظاهر هرچند طالب جمال ليلى بود مجنون ليلى
آيينه بپيش بود ليلى ديد وخود را دوست داشت
حسن از حق است عشق از حق ما مي بهر ماز عشقبازيست
ومنهـــا ماذكره فيها ايضا جمال يار که بي پرده
بي قرار خود است چه در خفا و چه در جلوه برقرار
خود است هم اوست عاشق معشوق طالب مطلوب
ايضا
براه خويش نشسته در انتظار خود است وقالـــ
فيها گاه خورشيدي كه دريا شوي گاه كوه قاف وگه
عنقا شوي از تو اي بي نقش با چندين صور هم مشبه هم منزه
خيره سر ذكره في كلمة الجمع بين التشبيه والتنزيه استشهادا
وامثال هذه الكلمات فيها كثيرة لا تحصى لو اردنا استقصاءها
لطال بنا الكلام ومنهـــا ماذكره في الوافي في باب المشيئة
والارادة ان مشيته احدية التعلق وهي نسبة تابعة للعلم
والعلم نسبة تابعة للمعلوم والمعلوم انت واحوالك فله

من امثال هذه الكلمات ما لا يحصى ولا يستقصى ذكرنا
نوعًا منهـــا تنبيها للغافلين وارشادا للمسترشدين
وايقاظا للراقدين ممن يصدقنا او يكذبنا او يتوقف
فانهم ومما منهـــا ما ذكره العالم الحكيم المولى
محمد النراقي فى كتابه المسمى بمشكات العلوم فى ذيل
موقفه عما السباطى فى المعاد وساق الكلام الى ان ذكر
ان الجسم يشتمل على الاجزاء الاصلية والاجزاء الفضلية
وان الواجب فى المعاد عود الاولى لا الثانية وساق
الكلام الى ان قال ولو قلنا بعدم عود الاجزاء اصلا
اصلية كانت او فضلية وعود الطينة التى خلق الجسم
منها كما فى الحديث سواء قرنت الطينة بالنفس الناطقة
ام بغيرها لكفى فى القول بالعود الجسمى هذا معنى مختصر
كلامه لم احفظه بلفظه وهذا كما ترى صريح بما لفه
لكافة المسلمين بل وغيرهم من المليين القائلين بالمعاد الجسمانى

ولو لا حمل

ولو لا حمل كلامه على المعنى الصحيح وصرفه الى معنى وجيه
كان ينسب هذا العالم الكامل الى الخروج من الملة والدين
مع انه لم ينسبه احد الى هذا ولم يطعن عليه احد بهذا
مع انه من اساطين العلماء وزين الفقهاء والحكماء
ومنهـــا ما ذكره الشيخ العالم الورع الشيخ الحسين
النجفى فى بعض قصائده فى مدح امير المؤمنين عليه السلام
احفظ بيتا منها وهو قوله هو صنع الاله والخلق
طرا صنع من كاد ان يكون الها وقال ايضا اذا كان
ايجاد العوالم منهم فلا تلم الغالى وان زل فى الدعوى
وهذا كما ترى صريح فى انه عليه السلام واهل بيته هم العلل
الفاعلية فى ايجاد الاشياء وخلق العوالم وانتم تقولون
ان هذا خلاف ضرورة المسلمين مع ان هذا الشيخ العظيم
الشأن ابقاه الله وسدده قد اتفقت السن العامة والخاصة
على توثيقه وجلالة شانه ونبالة مكانه وما هذا الا

ابقاه الله

لانهم لم يحملوا كلامهم اعلى الله مقامه على ظاهره بل حملوه على
معنى صحيح ووجهوه بتوجيه وجيه يوافق ما عليه الفرقة
المحقة وغيرهم من العلماء الكاملين والحكماء الراسخين
ولو اردنا ذكر بعض ما لهم من الكلمات المتشابهة والعبارات
المغلقة المجملة لطال بنا الكلام وخرجنا عما نحن فيه
من اختصار المقام وفيما ذكرنا كفاية لاولي الدراية
اذ يدرك الذكي بنظر واحد ما لا يدركه البليد
بالف شاهد فلو كان ذكر الكلمات المتشابهة قدحا
في المتكلم قبل الالتفات الى المعروف من مذهبه وما لديه
من القرائن الموضحة لمطلبه لوجب الحكم بكفر هؤلاء
الاكابر الاجلاء من اساطين العلماء الحامين للمذهب
والذابين والحافظين لآثار سيد المرسلين عليه وآله صلوات
المصلين ابد الآبدين والحكم بكفرهم كفر بالله رب
العالمين مع ان عبارات مولانا الاستاد اعلى الله

مرتبته

مرتبته ورفع في فسيح الجنان منزلته لا تبلغ معشار
معشار ما في عبارات هؤلاء الاجلاء والاكابر العظماء
فالقدح فيه قدح فيهم والقدح فيهم قدح في ائمتهم
سلام الله عليهم والقدح فيهم قدح في الله فاخش
لنفسك ما اجلوفات ما ذكرنا تمام الكلام وعلى من
فهمه السلام ولعل بعض القاصرين الغير المتاملين
في حقيقة الامر يقول لو كان الامر كما ذكرت من وجوب
حمل الكلام بما يوافق المذهب والدين فلماذا طعن
الشيخ اعلى الله مقامه على جماعة من الموحدين مثل
الملا محسن الكاشاني والملا صدر الدين
الشيرازي وغيرهما من العلماء والحكماء بل ربما
حكم بكفره وذكر قبائح كلماتهم وفساد عقائدهم وهلا
راعى هذه القاعدة المقررة فيهم وحمل كلامهم
على وجه وجيه ومحمل صحيح ثم ان العلماء لم يزالوا هم

وديدنهم في مقام التوثيق والجرح والتعديل على ظواهر العبارات
والكلمات والالفاظ فانها سفراء المعاني كما هو الظاهر
من تتبع كتب الرجال ولولا ذلك لم يعرف علماء الخاصة من العامة
واهل الاسلام من اهل الكفر لان التاويل والتوجيه
يجري في كل كلام حتى في قول فرعون انا ربكم الاعلى اذ يجوز
ان يقال انا عبد ربكم الاعلى وحذف المضاف شايع ذايع
وهذا القول في البطلان بما لا يحتاج الى البيان فاذن
فالمدار على مدلولات الالفاظ والكلمات وما يظهر
للناظر المتتبع والجواب اما عن القول بان التجاوز عن
مقامه وانا ربها انه طعن في الملا محسن وحكم عليه بالكفر
فافتراء محض وبهتان صرف لان كلامه يحتمل المعاني
والتوجيهات الكثيرة الصحيحة اذ ليس المعتمد هو كلامه وحده
بل الناقلين عنه الذين قرؤا عليه من زمانه الى هذا الزمان
بعضهم من بعض نقلوا عنه ذلك وكلامه صريح غير قابل

للتاويل

للتاويل لانه بين مراده وقال ان الوجود المطلق حيث
ما اطلق مثلا لا نريد به الا الذات الحق تعالى كما
نقلنا عنه سابقا ولا اني بكلام منا فيه ولا يضاده
وما بكلماته منطابقة مع هذا الكلام فاذن يحصل القطع
بملاحظة كلامه وتفسيراته وعلم اثباته بالقراين
او بالكلمات المنافية او لبيان التصريح ونقل النقلة والحفظة
عند المعتمد عليهم والموثوق بكلامهم فان كلماتهم ومطالبهم
تتوارث من سلف الى خلف ومن تلميذ الى تلميذ الى ان يبقى
حقا كانت ام باطلة الا ترى علم المنطق فانه من وضع
ارسطاطاليس وبقي الى الآن متوارثا وهكذا مطالب العلماء
الذين بعدهم عنا فانها تصل الينا على ما هي عليه
بالوسائط الاحياء الموجودين المعتبرين لفهم مرادهم
من تلك المطالب والكلمات وذلك واضح ظاهر ومن لم يعلم
فليسئل اهله ان يصلح وجدانه فاذا لبنا الناقلين

مسئلة
الاخذين عنهم الموثوق بكلامهم ينقلون عنه مثلا في
الوجود كذا وكذا وعباراته كلها منطابقة على ذلك
المعنى ولم يات بقرينة منافية ولا بعبارة في موضع بل صرح
بمراده في مواضع من كلماته ولا شك ولا ريب انه
يحصل القطع بالمراد ويصح الاسناد وما نقل هنا
واستادنا اعلى الله مقامه عن الملا محسن والملا صدرا
وامثالهما كله من هذا القبيل فان عباراتهم وكلماتهم كلها
صريحة غير قابلة للتوجيه الا بالاحتمالات العقلية البعيدة
التي نقطع بعدم ارادتها والا لاشاروا اليها في موضع
من كلماتهم وعباراتهم فاذا لم يحصل ذلك للمتتبع التام و
المتفحص بالفحص البالغ في تلك الكلمات حصل الجزم بالمراد
وهذا الملا محسن قد صرح في غير موضع في كتبه ورسائله
مثل كتاب عين اليقين والكلمات المكنونة وغيرها ان العذاب
ينقطع عن الكفار في النار وليسوا مخلدين في العذاب

وان كانوا

وان كانوا مخلدين في النار فانهم يتنعمون كالجعل في النجاسات
والقاذورات كما قال في عين اليقين ان الالم عقليا
كان ام حسيا لا بد ان يبطل او يتبدل الى النعيم فان القسر لا يدوم
وقال نحوا من هذا الكلام بزيادة شرح وايضاح في الكلمات
المكنونة ولم يات له بشيء ينافيه ويعارضه وهكذا قوله
في وحدة الوجود وان الله سبحانه بحر والخلق امواجه
كما تلونا عليك قبل هذا وهكذا كلماته في غيرها من المسائل
واذا اردت ان تطلع على حقيقة الامر في ذلك فانظر
طويلا وتامل كثيرا في شرح مولانا واستادنا على المشاعر
والعرشية ومع هذا كله لم يحكم بكفرهم واستغفر الله
لهما وان حكم بالخطاء وقد نص اعلى الله مقامه على ما ذكرنا
في اجوبة المسائل الافغانية حيث قال السائل وهل يكون
هذا الاعتقاد سببا لدخول النيران ام لا قال اعلى الله
مقامه اقول المتفاهم من اخبار اهل البيت ع كلام

العلماء انه يكون سببا لدخول النار والخلود فيها
لاجماعهم على كفر القائل بوحدة الوجود ولا شك انهم
لا يعنون غير هذا القول فانه قطعا قول بوحدة الوجود
بل وبوحدة الموجود واما عندي فلا شك في انهم اخطأوا
طريق الحق واتبعوا سبل الباطل واما تكفيرهم فذلك
شيء عند الله وانا لا اعلم حكمهم عند الله سبحانه وذلك
لامور الاول ما روي عن الباقر عليه السلام ما معناه لو ان
الرجل يسمع الحديث يروى عنا فلم يعقله عقله وانكره وكان
من شأنه الرد الينا فان ذلك لا يكفره وانا اعلم بان كثيرا
من القائلين بهذا اناس لهم ايمان وديانة وصلاح واعتقاد
عظيم في اهل البيت عليهم السلام ولو علموا بان هذا القول مناف
لمذهب ائمتهم عليهم السلام وانه مذهب اعدائهم لتركوه وانكروه
ولكن شبه لهم فلاجل هذا سكت عنهم الثاني ان العلماء
من الفقهاء وقع منهم امور عظيمة في المعتقدات تقطع بمنافاتها

لمذهب الائمة

لمذهب الائمة عليهم السلام ولم يحكم احد من العلماء بكفرهم
مثل قول السيد المرتضى في رسالته بان الله سبحانه
ليس الها للعرض ولا للجوهر الفرد لان الاله هو المنعم
وهذان لا يحتاجان الى المنعم والمدد فلا يكون الها
لهما نقلته بالمعنى ومن ذلك ما وجدته في رسالة الشيخ
الطوسي ما معناه انه قال ان الله سبحانه ليس في مكان
ولا لمازج الفلوات ومن ذلك اختلاف العلماء في علم
المشية وحدوثها فذهب الاكثر بحدوثها مع انه روي
الصدوق في التوحيد عن الرضا عليه السلام انه قال ان
المشية والارادة من صفات الافعال فمن زعم ان الله
لم يزل شائيا مريدا فليس بموحد وقد ذكر الشهيد في
الذكرى بعد ان ذكر انه لا يجوز ان يقتدي الرجل بمن يخالفه
في شيء من الواجب مبطل للصلوة بالاخلال به لو كان
المأموم يرى وجوب السورة والامام يرى الاستحباب

اما لو كان الخلاف في مسائل الاصول التي يدق ماخذها
كالقول بقدم المشية وحدوثها فان ذلك لا يضر بالايمان
وهو شبهها ذكره منه بالتسامح فيما يدق ماخذه مع انه لم ينقل
في ذلك اختلاف ولا من ذلك وقوع كثير من الاختلاف بين
الشيعة في الاصول والفروع في زمان الائمة عليهم السلام
مما يطول نقله وربما انكروا بعضه مثل ما قيل للامام عليه السلام
فيما ذهب اليه هشام بن الحكم بانه تعالى جسم وهشام بن سالم بانه
احد صمد وانكر ذلك وتعوذ منه ولم يحكم بكفرهما وامثال
هذا كثير فلهذا وقفت عن القول بالتكفير وجاهرت
بالتخطئة لعله يتذكر او يخشى انتهى كلامه رفع في الخلد
اعلامه فظهر لك ان ما نسبوا اليه من تكفير الملا
محسن والملا صدرا افتراء محض وبهتان صرف كما سمعت
كلامه بالبرهان فلا فرية وراء عبادان فان قلت
انه يجري في كلام مولانا الشيخ ما جرى في كلام اولئك

حصول

من حصول القطع بالكلمات الصريحة الواضحة المنافية للحق وعدم
الاتيان بشيء ينافي كلامه الاول قلت ان ذلك
قياس مع الفارق بل لا نسبة بين كلام مولانا واستادنا
وكلام اولئك الاشخاص فانا ذكرنا ان مطالب اولئك
وصلت الينا بنقل النقلة عن علمائهم ومؤلفاتهم من غير التواتر
لا بمحض السماع والكتابة وحدها وهنا التلامذة الموثوق
بهم في النقل عن مولانا باجمعهم يصرحون بخلاف ما تقوله
الناس الذين يوسوس في صدورهم الخناس وهؤلاء
المعترضون لم يسمعوا منه كلاما ولا عرفوا مراما فاذن
اي اعتناء بنقلهم واي التفات بتصريحهم وقد وجدت
بعض اشباه الناس وذكر ان الشيخ يقول بعدم اعادة الجسد
العنصري وذلك كفر يخالف ضروري الاسلام فقلت له
يا هذا انه يدعي ان الجسد في القبر على كم معنى من الخطا
يطلق وعلى كم وجه ينصرف وعلى كم اصطلاح يستعمل

وما تلك المعاني والاصطلاحات منهن ولم يخرجوا اتم قلب
اليس يقبح بالرجل ان ينسب الكفر والزندقة الى كلام لا يعرف
وجوهه ومضايقه ولا يعرف معانيه اللغوية من المشهورة
والغير المشهورة فلعل بعض تلك المعاني يوافق الحق
ويطابق المذهب وهل يجب على العالم ان لا يتكلم الا على
حسب متفاهم العوام اذن للعوام ان يخطاوا العلماء
فيما لم يفهموا ويرمونهم بالكذب والزور والى الله
المشتكى وثانيها ما صدر منه عليه الرحمة مقام كلاما
بعيدا عن فهم العوام الا وقد وقرنه بيانا صريحا من
تصريحات عباراته واشاراته خفي لا يتوهم ا
خلاف الحق الا ترى في مسئلة المعاد لما ذكر الجسمين
والجسدين وحكم بان الجسد العنصري لا يعود ذكر
المراد من الجسد العنصري الغير المعاد قال ومعنى كلامي
ومرادي هو ان الانسان جسدان وجسمان الجسد الاول
ومركب من العنا

وركب من العناصر الاربعة المحسوسة وهو الان في هذه الدنيا
عبارة عن الكثافة العارضة وفي الحقيقة هو الجسد الصوري
ومثاله اذا كان عندك خاتم من فضة فان صورته هي استدارته
وحلقته وتركيب موضع الفص المركب منه مثلا فاذا كسرته
واذبته وجعلته سبيكة او سحالة بالمبرد وجعلته سحالة ثم بعد
ذلك صغت تلك الفضة اعني السبيكة او السحالة خاتما على
هيئته الاولى فان الصورة الاولى التي هي الجسد الصوري
لا تعود ولكن صنعته على صورة كالاولى فهذا الخاتم في الحقيقة
هو ذلك الخاتم الاول بعينه من حيث مادته وهو غيره
من جهة صورته ونعني بالجسد العنصري الذي هو الكثافة
البشرية هو هذه الصورة التي هي الجسم الصوري لان
اعتقادنا الذي ندين الله به ونعتقد ان من لم يقل
ليس بمسلم هو ان هذا الجسد الذي هو الان موجود ومحسوس
بعينه هو الذي يعاد يوم القيمة وهو الذي يدخل الجنة

والنار وهو الخالد الذي خلق للبقاء وهو الذي نزل الى هذه
الدنيا من العالم حتى وصل الى التراب الى ان قال ع فهذا
الجسد المحسوس هو بعينه المعاد وهو بعينه متعلق الثواب
والعقاب ولا يشك في ذلك الا من يشك في اسلامه
لان هذا من اصول الاسلام الى ان قال ع مثلا الماء هو لطيف
فاذا جمد لبس صورة الثلج فاذا ذاب عاد الى اصله من غير
ان يختلف الا محض الصورة المعبر عنها بالجسد العنصري
فاذا جمد ذلك الماء مرة ثانية لم يعد اليه الجمود الاول
ولبس جمودا ثانيا مع انه بعينه هو ذلك الماء لم يتغير
مع انه قد تغير وهذا هو مرادنا بذهاب الجسد الاول
الذي لا يعود فالموجود في الدنيا بعينه وهو المرئي بالبصر
هو الجسد الاخروي بعينه الى ان قال ع ثم يصفى في الارض يعني
ان الارض تأكل جميع ما فيه من الغرائب والاعراض والكثافات
المعبر عنها بالجسد العنصري ويخرج يوم القيمة هذا الجسد بعينه
الموجود.

اعني الموجود في الدنيا بعينه هو الذي يخرج يوم القيمة
بعد ان يصفى ومعنى قولنا بعد ان يصفى هو ان يذهب
عنه الجسد العنصري ومعنى قولنا هو ان يذهب عنه الجسد
العنصري يعني يذهب الكثافات الغريبة وهي الصورة الاولى
لانه اذا صيغ ثانيا لا تعود الصورة الاولى فافهم هذا مني
وابرء الى الله تعالى من غير هذا وهذا هو مذهب ائمة
الهدى عليهم السلام ان افتريته فعلي اجرامي وانا بريء
مما تجرمون الى ان قال اعلى الله مقامه فالجسد الاول
من العناصر المحسوسة وتركيبه هذه الصورة والتركيب
في الدنيا لانه اذا مات وكان ترابا ذهبت هذه الصورة
فاذا اعيد على هذه الصورة بعينها للشيء الاولى
مثل ما مثلنا لك بالخاتم ومثل ما مثل الامام عليه السلام باللبنة
وهذه الصورة الاولى هي الجسد الاول الذي لا يعود
وهو مخلوق من العناصر المحسوسة وهو الكثافة في الدنيا

ولا تعلق لها بالبشرية وبالعنصرية وبالكثافة والاعراض وغيرها
الا هذه الصورة العارضة له في هذا المقام اعني دار
التكليف انتهى كلامه وقد ملأ كتبه ومصنفاته واجوبته
للمسائل من هذا النوع من البنا للجسد الاول الذي
لا يعود وهل يبقى مع هذه التصريحات الاكيدة والتاكيدات
البليغة في بيان مراده من الجسد من انه هو الصورة والهيئة
الدنيوية لمسلم مؤمن بما في الله بل في ودار الاخرة
شك وشبهة في انه القائل بان هذا الجسم المرئي المحسوس
بالابصار المدرك بالامساس يحشر يوم القيمة وانما
سمى الصورة جسدا كما هو احد معانيه في اللغة على ما
ذكر في مجمع البحرين والقاموس من ان الجسد هو الهيئة
وقوله تعالى جسدا اي ذا هيئة وهو الجسم التعليمي و
التعليمي المشهور بين العلماء استعمال الثمن في بعض كتبها
وهو البدل النوري كما في الحديث في معنى الاشباح النورانية
وهل مسلم

وهل مسلم موحد يقول ان الصورة الدنياوية والهيئة
الموجبة العنصرية تعود يوم القيمة فيعود لقمان الحكيم
عبدا اسود على صورة غير مستحسنة ويعود ابو بصير
ليث المرادي الضرير الذي هو من الاوتاد الاربعة
والاركان الاربعة والسفن الجارية في البحر القمقام
يوم القيمة وهو اعمى او يعود الكفار الذين في هذه الدنيا
على الصورة الحسنة والشمائل المستحسنة يوم القيمة حسن الصورة
جميل الشكل فيوفي للقول تكذيب للشريعة وتكذيب
لله سبحانه تعالى على الحقيقة او مخالفة لعامة المسلمين
والله سبحانه وتعالى يقول ومن اعرض عن ذكري فان
له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى قال رب لم
حشرتني اعمى وقد كنت بصيرا قال كذلك اتتك اياتنا
من قبل فنسيتها وكذلك اليوم تنسى فكيف يحشرهم الله
اعمى وقد كانوا على غير تلك الصورة في الدنيا ولست

ادري اي صورة دنياوية يوم القيمة يحشر صورة صباه
او صورة بلوغه او صورة شبابه او صورة شيخوخته
او صورة هرمه او صورة صحته او صورة مرضه في اي
صورة تفرض تبقى صورة دنياوية لم يحشر فثبت او تلك
الصورة لم تعد وان كانت هي الصورة التي يموت
عليها فيلزم ان يحشر الخلائق يوم القيمة مرضى على ضعف
شديد لا يقدرون على النهوض خصوصا اذا كان المرض
دماغيا او من جهة الاسهال من المثانة والمعائ
والضرورة قاضية ببطلان هذا الكلام لسخيف فان كان
هذه الصور لا تعود فقد ثبت بان الصورة الدنيوية
لا تعود والحاصل هؤلاء المعترضون قد اعموا اعينهم
وارادوا امرا ابى الله ذلك والا فليس في الكلام غبار
فان استشكلوا في قوله اعلى الله مقامه ان العناصر
لا تعود فنلحق النار بعرضها والهواء والماء والتراب

كذلك

كذلك فؤاده حشر فانه معر هو الصور وهي الكيفيات
العارضة المسماة في عرف الاطباء بالحرارة الغريبة
والرطوبة الغريبة وعنده اعلى الله مقامه جميع
الكيفيات تنقسم الى غريزية وغريبة فاما الغريزية
يقوم الشيء والبدن بها والغريبة يفسد ويمرض فيأتي
الطبيب فيكشف تلك الكيفية التي اتت من الحرارة والرطوبة
وغيرها فيلحق باصلها فيعتدل البنية فكما ان تلك
الكيفيات في الدنيا تأتي عند المرض وتذهب عند الصحة
ولما كان دار الاخرة لهي الحيوان ليس فيها مرض ولا موت
تذهب تلك الكيفيات الغريبة عند الموت فلا تعود
يوم القيمة كما لا تعود في الدنيا فمن لم يتمرض في قال
هذه المقالة اي يحذو بحافر واي كفر يخشاه ولكن الامر
كما قال عز وجل فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب
التي في الصدور وان هذا من عبارة القوم مثل الملا محسن

والملاحدة انما اورد عليهم من الاعتراض واين لهم البيان
الموضح لمراماتهم والقرينة الصادقة المثبتة لمرادهم
فان كان ذلك فاذكروها كما ذكرت لكم هاتوا برهانكم
ان كنتم صادقين وقد كتبت في هذه المسألة رسالة
مستقلة ورفعت عنه اعلى الله مقامه اوهام الناقصين
وشبه السوفسطائيين ومن اراد التفصيل فليرجع
اليها ليعرف ان ما ذكره ع في المعاد هو ما اتفق عليه
المسلمون والراد عليه راد على النص المبين وتابع
غير سبيل المؤمنين ومن يتبع غير سبيل المؤمنين
نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا وفي مسئلة
العلل الاربع ذكر ان الائمة عليهم السلام هم العلل
الاربع في العالم ثم فصل وقال انهم فاعلية كما في قوله
عليه السلام نحن صنايع ربنا والخلق بعد صنايع لنا كما في قوله
تعالى واذ تخلق من الطين كهيئة الطير فتنفخ فيه فيكون

طيرا

طيرا باذني وكما قال تعالى للعقل الكلي الذي هو عقلهم
ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل انتهى وهذا وان كان
لا يبعد من احد ولا ظهور في مخالفة ما عليه الامة
شرح ذلك عندي واوضح واعلن في شرح الجامعة عند
قوله عليه وآثاركم في الآثار على ان المراد من الفاعل
والخالق والعلة واشباهها من العبارات ليس ما يتوهم
عامة الناس من الفاعلية الحقيقية وانما هي مجازية
كما قال الفقيه الشريف اوصيك وصية ناصح ان لا تستغرب
هذه الاشياء او تنكرها فلا تقل بذلك انهم عليهم السلام
فاعلون او خالقون او رازقون بل الله هو الخالق و
الرازق وهو الفاعل لما يشاء وحده عز وجل لم يجعل
له شريكا في شيء الا انا نقول انه سبحانه لا يفعل
شيئا بذاته لتكبره وتنزهه عن المباشرة وانما يفعل ما يشاء
بفعله ومفعوله من غير تشريك بل هو الفاعل وحده

اما فعله للشيء فهو انه اذا اراد شيئا كان ما اراد من غير حركة
ولا ميل ولا انبعاث ولا تفكر ولا روية وليس معه شيء
يفعل به ما يفعل زائدا على فعله لما يفعل اذ ليس شيء غير ذاته
المقدسة وفعله ومفعوله فلا شيء يصح عليه اطلاق التشبيه
الا ذاته ثم فعله شيء يشبه ذاته اي ان فعله انما
هو شيء بذاته تعالى ومفعوله انما هو شيء بفعله واما
مفعوله تعالى فهو يفعل بما شاء من مفعولاته ما شاء من
صنعه مثلا اذا اراد ان ينبت خلق لها الارض
بفعله او شيء من مفعولاته وخلق الماء كذلك وخلق
البذر مثلا ثم جمعها على البذر والماء والارض فاذا القى
البذر في الارض وسقاه كما علم الله والهمه انبت الله
سبحانه هذه الاشياء التي هي مفعولاته ما شاء من صنعه
فقال تعالى افرايتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن
الزارعون والله سبحانه هو الزارع وحده من غير شريك

مع غيره

مع غيره وكذلك ما خلق في الارحام كما روي انه تعالى
خلق ملكين خلاقين يقتحمان الى البطن من فم امه
فما يفعلانه بامرهما الله وكذلك ميكائيل جعله الله
موكلا بالارزاق وهو تعالى وحده هو الرزاق ذو القوة
المتين وكذلك ملك الموت جعله موكلا على قبض
الارواح قال تعالى قل يتوفيكم ملك الموت الذي وكل
بكم مع انه قال تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها
واذا قلنا هو الفاعل سبحانه نريد انه يفعل بفعله لا
بذاته لان كل فاعل لا يفعل الا بفعله ومرادنا بفعله
الذي يفعل به ما شاء هو فعله ومفعوله فان مفعوله
يفعل به بفعله لا فرق بينهما الا بشيئين احدهما ان فعله
احدثه بنفسه ومفعوله احدثه بفعله وثانيهما ان فعله
يفعل به كل ما سواه فهو عام وكلي وغير متناه في تعلقاته
ومفعوله خاص جزئي متناه في تعلقاته بالنسبة الى الفعل

لا مطلقا فانه ايضا غير متناه بالنسبة الى نفسه ولا اول
في الامكان فانه اول الفعل الذي به كان وهذا المقام
من غامض الاسرار والسر الاقدار فاني لا اذكر فيما بعد
فتحت بابه الذي فتح قلبي ومرادنا ان هذه الاشياء الفاعلية
والمفعولات والافعال كلها قائمة في وجوداتها وفي كل
ما يصدر عنه بفعله تعالى قيام صدور كقيام الكلام بالنسبة
الى نفس المتكلم وشفتيه واضراسه ولهاته وحلقه وحركته
فيها مع قيامه بالنسبة الى الهواء فلو صح عنهم عليهم السلام
انهم ع قالوا انا نفعل شيئا من ذلك فليس فيه اشكال كما
سمعت قوله تعالى في حق عيسى ع واذ تخلق من الطين كهيئة
الطير باذني ولا يلزم منه غلو ولا جبر ولا تفويض ولا
شيء ينافي الحق بوجه ما لانه اذا ورد شيئا من ذلك فمرادنا
منه ما ذكرنا اولا وهو كمال العبودية والادلة من الكتاب
والسنة جارية على ذلك متواردة فيه وانما نتوقف

على

على صحة وروده ذلك عنهم انتهى كلامه رفع الله اعلامه انظر
الان ايها العاقل اللبيب المنصف في صراحة هذا الكلام وتوضيحه
لمعنى انهم عليهم السلام على قوله اذا ورد شيئا من ذلك فمرادنا ما ذكرنا
من كونهم اسبابا وابوابا جعلها الله سبحانه لخلقه في ايصال
الفيض اليه كما جعل الشمس سببا للاضاءة في الارض والنار
سببا للطبخ اغذيتهم والهواء لنضج طبائعهم والملائكة
لايصال التدابير الخاصة اليهم كما ورد في تفسير قوله تعالى والمدبرات
امرا وهل العاقل ان ينسب هذه الاشياء والمسببات الى
هذه الاسباب ويعزل الله عن حكمه وسلطانه سبحانه وتعالى
عما يقولون علوا كبيرا وهل العاقل ان ينكر مدخلية
هذه الاسباب في هذه المسببات ويذهب الى ما نقول الاشاعرة
او مطلقا او للعاقل ان يقول ان الله تعالى يفعل بذاته
ويباشر الاشياء بنفسه حتى المولى المجلسي رحمه الله جعل الفعل
بالمباشرة مما يمتنع على الله وما لا يقدر سبحانه عليه وللعاقل

ان يقول ان الله تعالى يفعل بغير الاسباب وهو سبحانه سبب كل شيء
ومسبب الاسباب من غير سبب فلو قال قائل بان الله
سبحانه جعل محمدا وآله صلى الله عليه وآله السلام هم السبب الاعظم
لوجود هذا العالم كما جعل الملائكة للتدبيرات الجزئية
كعزرائيل جعله تعالى سببا للوفاة والله سبحانه هو المتوفي
والمميت وجعل ميكائيل سببا لارزاق العباد والله
سبحانه هو الرزاق ذو القوة المتين وجعل الملكين
الخلاقين في رحم المرأة سببا لخلق الولد ونشوه والله
سبحانه هو الخالق وحده وقد قال تعالى هو الذي خلقكم
ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم
من شيء سبحانه وتعالى عما يشركون ومع ذلك
قد نسب سبحانه الفعل الى الاسباب ايضا مجازا كما في قوله
تعالى قل يتوفيكم ملك الموت الذي وكل بكم وقوله تعالى
الذين تتوفيهم الملائكة طيبين وقوله تعالى الذين

تتوفيهم

تتوفيهم الملائكة ظالمي انفسهم وقوله تعالى واذ تخلق من الطين
كهيئة الطير الآية وقوله تعالى وانه لقول رسول كريم اي القرآن
مع انه قول الله وكلامه وابان سبحانه وتعالى عن حقيقة الامر بقوله
الحق فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون
هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما
كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون انظر الى قوله تعالى يكتبون
الكتاب بايديهم فنسب الفعل اليهم وجعل اليد المحسوسة سببا
لاظهار الكتابة وجعل الكاتب حقيقة هو الشخص
كما هو المعلوم ثم اراد سبحانه ان يبين ان الفعل قد ينسب
الى السبب القريب المقارن فقال سبحانه فويل لهم مما
كتبت ايديهم فنسب الكتابة الى اليد بعد ما نسبها اولا
الى الشخص وهي نسبة مجازية لا حقيقية كما ان النسبة الاولى
حقيقية لا مجازية فلو قال قائل ان محمدا وآله صلى الله
عليه وآله من اعظم الاسباب والشرائط لايجاد العالم واهله

في خلقهم ورزقهم وحيوتهم وموتهم كما ان للملائكة كذلك
في التدبيرات الجزئية على القطع واليقين فاي ضرر
يخاف واي محذور يخشاه واي غلو وكفر يلزم واي
ضرورة ينكرها فان كان ما يحصل بالملائكة تفويضا
باطلا فكيف يجوز على الله ان يحكم بالباطل وينسب
الفعل اليهم ويجعلهم من اسباب الايجاد والخلق والرزق
وكيف جاز هذا التفويض وصح في بعض ولا يصح في بعض
اخوان هؤلاء ان هو الا مجازفة وسفسطة او مكابرة معاندة
او قلة معرفة بحق محمد وآله صلى الله عليه وآله انظر
الى هذا التصريح والبيان اللائح في تفسير العلة الفاعلية
بما لا ينافي مذهب الفرقة الناجية مقدار شعرة
دفعا لما عسى ان يتوهم من كلامه رفع الله اعلامه ولعل
متوهما يتوهم ان هذه التبعية لآل محمد عليهم السلام في
العالم البشري بعد تولدهم من آبائهم وامهاتهم الطاهرين

فمن توهم

فمن توهم هذا التوهم على جهة الكلية فقد خبط خبط عشواء
وانما هذه التبعية والمدخلية لانوارهم وحقائق اسرارهم
التي خلقها الله قبل الكون والمكان وقبل الاكوان
والاعيان فكانوا انوارا قبل خلق الخلق يسبحونه
ويقدسونه ويحمدونه وينزهونه الى ان خلق الله
الخلق من شعاع انوارهم وتلألؤ حقائقهم واسرارهم
كما دلت عليه الاخبار المتواترة واتفقت عليه العقول
المتكاثرة واجتمعت عليه الآراء المختلفة من العامة
والخاصة وكل من اقر بمحمد صلى الله عليه وآله خير البرية
فانهم اجمعوا على انه صلعم اول من خلقه الله من كافة
الموجودات قبل آدم وحوا قبل العرش والكرسي وقبل
اللوح والقلم وقبل الكون والمكان وقد اتفقت الفرقة
المحقة على ان عليا عليه السلام نفس الرسول صلعم وكثرت
الاخبار من طرق المخالفين انهم بذلك واتفقوا ايضا

على ان الائمة الاحد عشر والصديقة الطاهرة عليها
وعليهم السلام مع النبي صلى الله عليه وآله من طينة واحدة
وحقيقة وعنصر متعددة فما يجري له يجري لهم وما يختص
به ص يختصون عنه به الا ما استثنى بدليل الخصائص
لامور خارجية عن ذاتياتهم يطول بذكرها الكلام فاذن
هؤلاء الاربعة عشر سلام الله عليهم قد وقع الاجماع على انهم
قبل الخلق فاذن انوارهم خلقت قبل آبائهم وامهاتهم
وقبل وجود الملائكة وهذه النسبية والمدخلية التي
عبرنا عنها بالعلة الفاعلية انما كانت في ذلك العالم
البشري الحسي على جهة الكلية على الحقيقة الاولية
وان كانت على الحقيقة الثانوية في الوجودات الشرعية
وبالجملة لقد افردنا لهذه المسألة رسالة منفردة وذكرنا
فيها ما يشفي العليل ويبرد الغليل ويدفع الاوهام الفاسدة
والآراء الكاسدة والشبهات السوفسطائية لأهل
القلوب

القاسية ردعنا عن عبارات مولانا واستادنا اعلى الله مقامه
ودفع في الحل اعلامهم اوهامهم ونكتنا بفوق البيانات الواضحة
والبراهين اللائحة رايتهم واعلامهم ومن اراد حق الاطلاع
فليطلبها ومرادنا في هذا المقام ذكر القرينة الواضحة والبيانات الشرعية
لكلام مولانا واستادنا من كلامه حتى لا تورث الشبهة
ولا تحصل الريبة ومع هذا كله ما سكت الشيطان عنهم وعنكم
عما اراد منهم كما اخبر الله سبحانه في كتابه العزيز وما ارسلنا
من رسول ولا نبي اذا تمنى ألقى الشيطان في امنيته فينسخ الله
ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته والله عليم حكيم ليجعل
ما يلقي الشيطان فتنة للذين في قلوبهم مرض والقاسية
قلوبهم وان الظالمين لفي شقاق بعيد وليعلم الذين اوتوا
العلم انه الحق من ربك فيؤمنوا به له قلوبهم وان الله لهاد
الذين آمنوا الى صراط مستقيم والامنية هي القراءة كما في قول
الشاعر تمنى كتاب الله في كل ليلة تمني داود الزبور على رسل

فتخبت ص

وفي قرائة اهل البيت عليهم السلام وما ارسلنا من رسول
ولا نبي ولا محدث بفتح الدال وقد قالوا عليهم السلام انا
لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يكون محدثا فقيل له
ايكون المؤمن محدثا قال يكون مفهما والمحدث المفهم
فبعد ملاحظة هذه الروايات ووضع كل شيء في موضعه
يظهر لك تاويل الاخبار الشريفة بجميع وجوهها
فتبصر وتدبر واين هذه العبارات مع هذه القرائن
الموضحة من عبارات القوم مثل الملا محسن واضرابه
حيث بينوا كلامهم وفسروه واوضحوه ولم ياتوا
بشيء ينافيه ويضاده وانت قد سمعت من عبارات
مولانا واستادنا قدس سره فانه ما اتى بكلام غريب بعيد
عن افهام عامة الناس الا وذكر بيانا واضحا كما ذكرنا فان كان
لهم بيانا مثل هذا فلياتوا قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين
الا ان القوم المعترضين عليه اعلى الله مقامه قد راموا

امراً عسر

امراً عسر الوصول وفي مسئلة العلم لما ذكر ان العلم علمان
علم حادث وعلم قديم والعلم القديم هو ذات الله
سبحانه والعلم الحادث الواح من اللوح والقلم وهلم
الى غير ذلك من كلماته اعلى الله مقامه وهذه الكلمات
وامثالها وان لم يكن فيها صراحة ولا ظهور بان الله
سبحانه لا يعلم الاشياء قبل حدوثها ومع هذا قد بين
مراده وكشف النقاب عن وجه مرامه ليتبين الحق
ويوضح الصدق ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي
عن بينة وقال في اجوبة مسائل سئل هل معنى
العلم الحادث انه تعالى يعلم الاشياء بعد وجودها
بمعنى انه تعالى يوجد لنفسه علما بها ثم يوجدها
قال اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه
اقول معنى العلم الحادث انه يثبت عنده
في ملكه ضبط الاشياء وحفظ صفاتها ومقاديرها

وأما إذا لم يكن ذلك بل يذكر كلاماً ويبين مراده
بقرينة صحيحة وبيان واضح ولا يلزم أن يكون تلك
القرينة في ذلك الموضع من كلامه بل يكفي إتيانها
وبيانها بحيث يعرف ذلك منه إما بتنصيص مقالي
وبيان لساني أو بإخبار المخبرين الآخذين عنه
أو بالكتابة والإتيان بتصريح العارف أو بغير ذلك
كما فعله مولانا الأستاد أعلى الله مقامه ورفع
في الدارين أعلامه فح هو الحكم الذي يجب
الحكم عليه على ما يقتضيه كلامه ويؤديه
بيانه وإن أتى بشيئين مختلفين ولم يمكن الجمع
بينهما بما يعلم منه ولم يظهر مذهبه في الخارج فيجب
التوقف والسكوت عنه لأن الوقوف عند الشبهات
خير من الاقتحام في الهلكات وإن خالفت كلماته
الآثار المعروف بالانتساب لمذهب دين فيجب الحكم

به على ما هو

به على ما هو المعروف من مذهبه والمعلوم من دينه وملته
لقوله تعالى ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلم لست مؤمنا
وعلى ما ذكرنا من هذا التفصيل استقر مذهب علماء
الإسلام وعلى ذلك جرت طريقتهم وآدابهم فلا يحكمون
على أحد بالكفر إلا إذا تطابقت أقواله وكلماته
وعباراته فيما تظهر للناس وتجري على وتيرة واحدة
بالجرح والتعديل والإسلام والكفر ولذا ترى أن عبد
الحميد بن أبي الحديد لما ظهر منه بعض الكلمات في بعض
قصائده ورسائله حكم عليه جماعة بالتشيع حتى
أن من علمائنا من يقول حشرنا الله معه كونه
من المعروفين بالانتساب لمذهب السنة ونقويته
لمذهبه ودفع الاعتراضات الواردة عليه مما لا يخفى
تتبع شرحه على نهج البلاغة وأما ما ذكر في مدح أمير
المؤمنين عليه السلام فقد بان عذره من المعلوم من مذهبه

لانه معتزلي يجوز تقديم المفضول على الفاضل واتفق
ان امير المؤمنين عليه السلام عنده افضل الصحابة ولكن
الحكمة اقتضت تقديم فلان وفلان عليه وان كانا
مرجوحين ويشهد لما ذكرنا قوله في القصيدة العينية
ورايت دين الاعتزال وانني   اهوى لاجلك
كل من يتشيع والحاصل ان العلماء اذا راوا كلاما
حقا من متكلم يجعلونه اصلا ويحملون غيره عليه
حتى اجروا في ابن ابي الحديد واشباهه فالحقوه
باكابر الشيعة واساطين الشريعة وهكذا دأب
علماء الرجال ولذا اختلف في احوال محمد بن سنان
وكلماته والطوارح واختلاف النقل عنه والروايات
فيه اختلفت كلمات علماء الرجال فيه حتى انك
ربما تجد عالما يناقض نفسه فيه في كتاب واحد
فضلا عن كتابين فضلا عن العلماء هذا المفيد
اعلى الله مقامه

اعلى الله مقامه في الاختصاص على ما نقل عنه في العوالم
عده من خواص مولانا الرضا عليه السلام محمد بن سنان ومع
ذلك قد طعن فيه ورماه بالضعف وهكذا وقد فصل
القول فيه سيدنا السيد محمد مهدي الطباطبائي اعلى الله
مقامه وربما يكون رجل واحد قد ضعفه المشهور ويتبين
لبعضهم من كلامه وادابه واحواله ما يدل على حسن حاله
فيوثقه كما في عثمان بن عيسى الرواسي فان المشهور
الصحيح انه ضعيف واقفي ولكن مولانا الاقا محمد باقر
البهبهاني في تعليقته قد وثقه وبعضهم جعلوه ممن
اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه وربما تختلف احواله
بحيث يتوقف فيه العلماء ويسكتون عنه ولم يتعرضوا
له بجرح وتعديل كما يظهر من تتبع كتب الرجال
فظهر لك ان العلماء رضوان الله عليهم لا يكتفون
بمجرد العبارة كيفما كانت بل ينظرون الى القرائن و

والموجبات والاحوال والاطوار ثم يحكمون على مقتضى
ما ظهر لهم بعد التتبع التام والفحص البالغ العام
لا انهم اذا راوا عبارة فرضنا ظاهرة في الكفر او صريحة
ثم يرون بعد ذلك عبارة ثانية موضحة ومبينة
لمراده من العبارة الاولى صريحة في التوحيد والاسلام
بانه ما اراد منها الا هذا المدلول من هذه العبارة
الثانية لا انه اراد من الاولى معناها ثم عدل
عنها في الثانية فانه عدول عن الارتداد ويبنى على الخلاف
في المسئلة واما في الصورة الاولى فلا شك انهم لا
لا يعرضون عن الثانية ويحكمون على مقتضى العبارة
الاولى لا والله ما صنع ذلك الى الآن عالم من العلماء
من جميع الملل فضلا عن المسلمين فضلا عن الفئة
الناجية والفرقة المحقة رضوان الله عليهم الا
من ابدع في الدين ولم يعرف طريقة الفقهاء والمجتهدين

ولا ماهو

ولا ما هو المعروف عند عامة المسلمين وانا قد تلوت
عليك من كلمات مولانا وعباراته مما يوهم المخالفة وما
يكشف عنها بصريح الكشف والابانة البيان ووجه الاعتراض
عليه من جهة تلك العبارات بعد البيان والتوضيح
خروج من جادة اهل الاسلام وعن طريقة المسلمين
واتباع لغير سبيل المؤمنين والله سبحانه وتعالى
يقول ومن يتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله
جهنم وساءت مصيرا ومولانا اعلى الله مقامه ورفع
في الدارين اعلامه لم يزل على منهاج بصيرة في الدين
والتقوى وجار على ما جرت عليه العلماء وسالك
سبيل اصحاب العصمة ائمة الهدى سلام الله عليهم
ما دامت الارض والسماء ولكن القوم كما اخبر الله تعالى
عنهم بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتهم تاويله
واذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا افك قديم الم

الا يسمعوا قوله تعا وما اوتيتم من العلم الا قليلا وقوله تعا
وفوق كل ذى علم عليم وقوله تعا ولا تقولوا لمن القى
اليكم السلم لست مؤمنا تبتغون عرض الحيوة الدنيا
وقوله تعا الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين
امنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا والاخرة وقوله تعا
الذين يرمون المحصنات من الغافلات المؤمنات
لعنوا فى الدنيا والاخرة وامثالها بل لقد سمعوها ووعوها
ولكن الدنيا قد احلولت فى اعينهم وراقهم زبرجها
اه اه اه والله قال امير المومنين عليه السلام لولا حضور
الحاضر ووجود الناصر وما اخذ الله على العلماء ان لا
يقاروا على كظة ظالم ولا على سغب مظلوم لالقيت
حبلها على غاربها ولسقيت اخرها بكاس اولها
فلالفيتم دنياكم هذه ازهد عندى من عفطة عنز
و انى كتبت هذه الكلمات تنبيها لمن يتنبه وتبصرة
لمن يتبصر

فيه من الكلام الواضح الحق الصريح الذى لا مرية فيه
ولا شك يعتريه وقد نقلناه عنه فى اول هذه الرسالة
ما هو صريح فى انه صلى الله عليه واله عرج بجسده
بالكثافة البشرية وثيابه التى هى اكثف من جسده
صعد الى العرش والى مقام قاب قوسين او ادنى كما
فصلنا وبينا وشرحنا واوضحنا سابقا فليرجع اليه
من اراد الاطلاع على حقيقة الامر فاذا كان كذلك
وهذا دابه ودينه اعلى الله مقامه ورفع اعلامه
فى ذكر المطالب وتبيينها وتنقيحها وذكر القراين المبينة
لها والموضحة لمعانيها والكاشفة عن حقايقها
ومبانيها فما عسى ان يتوهمه المتوهم لاجل بعض
اسرارها فكيف يقاس هو واثره واشباهه وابناؤه بعبارات
اولئك الاشخاص الذين ليس فى كلامهم الدال
على خلافه ظاهر ما عليه الفرقة المحقة من بينة موضحة

وبيان مثبت لمرادهم الا ما ارادوا من ظواهر كلامهم
وحج فالظاهر يكون بحكم النص ويجب العمل عليه
ولكن من جهة ما تقدم واحتمال انهم ربما ارادوا غير
هذا المعنى المعروف عنهم والمتكرر على السنتهم كثيرهم
سكت عنهم واستغفر لهم كما في شرح اعلى الله مقامه
لرسالة العلم للملا محسن داماً يقول قال نجي الله
عنه وقال العالم المتقي الملا محسن وامثال هذه
من العبارات وذلك كله لكمال نور عقله وتقواه
وعدم جرائته في تكفير مسلم العقلاء نطقته في
الاسلام وربى ونشأ في الاسلام واعتقد
معتقد اهل الاسلام ولما كانت كلماته ظاهرة
غير جاهر بالتخطئة فلو اتى من يبين كلامه على
نحو معتقد اهل البيت عليهم السلام مما هو المعروف
في مذهبهم من كلماته وبياناته وتصريحاته لكان
يقبل

لمن ينصر وتذكرة لمن يتذكر واتماما للحجة على المكابر ثم اني
احمل القول بما هو معتقدي من هذه المسائل الماخوذة من شيخي
واستادي وادين الله بهذا الاعتقاد واشهد بالله انه اعتقاد
مولانا وشيخنا ان افتريته فعلي اجرامي وانا بريء مما
تجرمون فاقول ان الذي يجب اعتقاده
على المسلمين في معرفة اصول الدين هو ان الله سبحانه
هو الواحد المتوحد الفرد المتفرد بقدسه بنفسه وايجاده وخلقه
وليس له شريك ولا وزير ولا هو سبحانه باحد يشبه ولا
لعينه احد ولا يوازره عدد فهو المستقل المتفرد بالخالقية
والفاعلية والرازقية خلق السموات بلا عمد وسطح الارضين
على وجه ماء جمد وتدل على ذلك ضرورة اهل الاسلام و
الايات المحكمة كقوله تعالى هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم
يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء
سبحانه وتعالى عما يشركون وقوله تعالى اروني ماذا خلقوا

من الاجرام لهم شرك في السموات وامثالها من الآيات
الكثيرة والاخبار المتواترة المستغنية عن البيان فمن اعتقد
بخلاف ذلك فهو خارج عن ربقة الاسلام ومكذب
بما جاء به سيد الانام عليه وآله افضل الصلوة والسلام
ومن قال ان عليا عليه السلام او احد الائمة عليهم السلام خالقوا
السموات والارضين فلا حظ له في الاسلام ولا هو
في عداد المسلمين ومن قال انهم خالقون باذن الله وامره
كالشريك المتصرف في الملك باذن الشريك الآخر او كا
الوكيل الفاعل باذن الموكل وامره او كالعبد الفاعل
باذن المولى والسيد فمن قال هذه المقالة ودان بها
عن الاعتقاد فهو كافر باليقين وخارج عن ذمة المسلمين
وان امره الى الله تعالى منه ومن يقول بقوله ولا شك
في كفرهم وانهم ملعونون على لسان داود وعيسى بن
مريم وهو قول مولانا الصادق ع من قال نحن خالقون

بامر الله

بامر الله
فقد كفر لان الاذن والامر على الاول ينافي توحيد الله
ويثبت الشريك له تعالى وعلى الثاني والثالث
يستلزم افتقار الحق عن الخلق والتعطيل وضرورة الدين
قضت على فساد كل ذلك على اليقين والادلة القطعية
من العقلية والنقلية دالة على بطلانه وكفر القائل
به وانه شر من اليهود والنصارى لان الغلاة صغروا
عظمة الله وكل من يتولى لاحد شغلا لا وقد دنا بلدن الله
سبحانه فهو كافر ايضا نعم حملهم سلام الله عليهم العلة الغائية
بالمعاني التي ذكرت لك كما هي الظاهر المعروفة بين
الخلق فانه امره الى الله منه ودين الله كفره واما
اطلاق امثال هذه العبارات وارادة المجاز والتجوزات
ووضع الاصطلاحات وقصد معنى صحيح يطابق ظاهر
الشرع الانور بين هذه الفرقة الناجية كما قال عز وجل
واذ تخلق من الطين كهيئة الطير فتنفخ فيه طيرا باذني

فيكون

وقال عز وجل تبارك الله احسن الخالقين وقال تعالى
عز وجل وتخلقون افكا وكذلك ما في الروايات كما تلونا
عليك سابقا فقد وقع فلا بد ان نحمل امثال هذه
الاطلاقات على المعنى الصحيح الذي يطابق ظاهر الشرع
لان صدور هذه العبارات من الشارع قطعي كما سمعت
من القرآن وعدم ارادته ما هو المعروف المتبادر من المعاني
التي ذكرت قطعي ايضا فوجب الحمل على التجوز واخذ الوجوه
والاعتبارات وكذلك يجب على المسلمين اعتقاد ان الله
سبحانه عالم بذاته وان العلم عين ذاته وانه تعالى يعلم الاشياء
كليها وجزئيها وعلويها وسفليها وجميع ذرات الكائنات
بكمال التفصيل قبل وجودها وبعد وجودها ومع وجودها
بلا تغير فمن انكر ذلك فهو كافر بريء الى الله تعالى
منه بريء الله منه ورسوله والائمة الطاهرين
وكذلك يجب عليهم الاعتقاد بان رسول الله صلى الله

علیه وآله

عليه وآله بثيابه وصعد مما ذكرنا السموات حتى وصل
الى العرش وبلغ الى مقام قاب قوسين او ادنى ومن لم
يعتقد ذلك بريء الى الله تعالى وكذلك يجب عليهم الاعتقاد
بان الخلق بعد الموت في المحشر يعادون بابدانهم
واجسادهم الناسوتية العنصرية بحيث لو وزنتها في الدنيا
والاخرى لم يتفاوت قدر حبة خردل ونبرء الى الله تعالى
ممن قال بغير هذا او اعتقد بغير هذا فكل من انكر
المعاد الجسماني فهو كافر ملعون لعن الله قائله وعذبه
بانواع العذاب ثم اني اعتقد واجزم واقول بلسان
حالي ومقالي وجناني واركاني وسري وعلانيتي ان
ظاهر ما عليه الفرقة المحقة هو الحق الذي لا شك فيه
ولا ريب بغير بدل كل مذهب واعتقاد او قول او فعل
يخالف ما عليه الفرقة المحقة فذلك باطل عاطل فاسد
كاسد ابرء الى الله تعالى والى رسوله والى الائمة

الطاهرين سلام الله عليهم من ذلك القول والاعتقاد
وجميع كلما تناوانوالنا في جميع مصنفاتنا ومباحثاتنا
واجوبتنا للمسائل لا يخرج عما عليه الفرقة المحقة
فاذا وجدتم كلاما متشابها او ما في ظاهره المنافات
فردوه الى المحكمات وادرءوا الحدود بالشبهات ولا تقولوا
لمن القى اليكم السلم لست مؤمنا ولا تكونوا كما قال عز وجل
بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم والسلام على تابع
الهدى وخشي عواقب الردى واعلم اني قد اعذرت
وانذرت وبينت وفصلت واوضحت ولم اترك للذي
مقال مقالا ولا للذي يجز حضا ما وجدالا وبينت
ان مولينا او استادنا ما خالف المعروف بين الفرقة المحقة
فضلا عن المعروف بين المسلمين فقد شرح وذكر فمن
شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر والمرجع الى الله والملتقى
عند الحساب

[illegible]

والحمد لله لا حول ولا قوة الا بالله قد فرغ من نسخها منشيها
عصر يوم الخميس الحادي عشر من شهر ذي قعدة الحرام سنة ١٢٤٢
حامدا مصليا مستغفرا
كتبه الجاني الفقير محمد باقر
وتمه
الكرمانى يوم السبع
شهر ربيع الثاني سنة ١٢٤٣



غرض تحریر آنکه محمد پسر [illegible] اقرار نمود

که یک راس خر الاغ را به بیست قران و [illegible]

[illegible]